لله الحمد که کتاب [illegible] سوم

تصنیف جامع معقول و منقول [illegible]

در سنه ۱۲۵۹ هجری [illegible] طبع [illegible] شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا الصادق الامین خاتم الانبیاء والمرسلین محمد و آله الطیبین الطاهرین
ابد الآبدین حمد و شکر خداوندی را سزاست که خالق جمیع مخلوقات و رازق تمامی مرزوقات است مستغنی است از
احتیاج و غنا منزه است از موت و فنا مبراست از غفلت و نوم معراست از نقصت و لوم نیست ابی و سجانه ما در و پدر و صاحبه
و ولد پیدا کننده سائر عالمیان اوست خداوند واجب الوجود واحد و صمد حقا که آن معبود یکتا متصف بجمیع محامد و مناقب
آنخالق
و پاک و منزه از تمامی نقائص و معائب است هر مخلوقی ناچیز در ذات و صفات از خالق خود جدا است از همه برتر و بهتر
ارض و سما است درود نامحدود و سلام تمام هدیه ارواح انبیای کرام و پیغمبران و رسولان ذوی الاحترام آنخداوند ملک علام علیهم الصلوة والسلام
است علی الخصوص بروح جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة والثناء که افضل رسولان خالق یکتا است خاتم
النبیین و شفیع المذنبین اند بشهادت انجیل رئیس تمام دنیا و ملقب بلقب جیتلی و فارقلیطا گواهی میدهم که آنجناب
عالی قباب بیانات حق و مطیع و فرمانبردار آنحضرت [illegible] لائق و احق است الحق که

الحمد لله که ماجرای افحام نصارای نجران حجتیست ثبوت شان افضلیت پیغمبران و دلیل قاطعیست بر کمال فصاحت

و بلاغت قرآن بر صدق دعوی آن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم تحیت ساطع و صلوة و سلام

بر آن امام همگی مقام که داماد و جانشین برادر پیغمبر ذی العزة و الاحترام است نام پاکش علی بن ابی طالب

بر پا کننده دین مبین غالب کل غالب است از جمیع گناهان و خطاها منزه و معصوم و جلالت شانش بر همه

معلوم است بی شبهه از زبان شمشیر و شمشیر زبان آن عالیجناب رواج مذهب حق اسلام حاصل گردید و بلا ریب

آنجناب هدایت مآب این دین مبین را در اطراف و اکناف روی زمین شایع و منتشر گردانید و در رای آنجناب

و هر دو فرزندان آنعالی جناب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کسی را از جمله اصحاب برای مباهله

اختیار ننمود و جناب خالق سبحان در حق آن جناب و نفس نفیس پیغمبر انس و جان کلمه انفسنا را در آیه مباهله

نازل فرمود و درود و تحیت بر یازده فرزندان آنحضرت که هر یک از ایشان بعد از دیگر امام بحق و وصی پیغمبر اند

و مثل پدر بزرگوار و جد عالیمقدار خود از همه گناهان و عیبها پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر **بعد حمد و صلوة**

راقم این کلمات حق سمات حیات بر صفایح خواطر اخلای روحانی و اودای ایمانی می نگارد که چون رساله تائید

المسلمین فی اثبات نبوة خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطیبین که در جواب رساله هندیه بعض پادریان ملت عیسویه

برعایت مثل مشهور جواب ترکی به ترکی و بمقتضای کلموا الناس علی قدر عقولهم در زبان هندی بمعرض تحریر در آمده

بحمد الله المستعان بر مطالب رائقه و مضامین انیقه لائقه قابل ملاحظه و استماع زمره شائقه مشتمل و محتوی گردیده

لیکن بسبب اینکه مقاصد جلیله بهیه آن بعبارات هندیه بلباس اظهار پوشیده در نظر ظاهر بینان مخفی و در پرده نهفته

و هم اکثر عجم و امثال ایشان که با زبان فارسی مانوس و مطلع بر آن می باشند و بر زبان هندی وقوف و اطلاع ندارند

از آن رساله منتفع و بهره مند نمیگردیدند لهذا حسب اقتراح بعض اجله اماجد احباب و اعزه اماجد اطیاب خواستم که

مضامین عالیه آنرا بتحریرات واضحه و تقریرات لائحه در زبان فارسی نگارم و در ادای مطالب سامیه اش بیان

سهل و آسان و زبان فارسی را نیز مسلک اظهار در آرم بنا علیه بجانب تحریر این رساله رائقه برای طی مرحله گوشه

متوجه گردیدم و در مقابله بهمه جمیع مضامین مندرجه رساله هندیه را سوای بعض امور یکه تعلق تمام برساله پادری
مذکور ردشده و تحریر آن درین رساله فارسیه لطفی نداشت بدون رعایت مطابقت لفظیه و تطبیق تام بالاستیلام التزام
ایفاد ارتکاب با بنا فی لطافة الکلام بسلک تحریر کشیدیم و برعایت مطابقت طرز جواب با طرز سوال مشتمل ساختیم
درج عبارات فارسیه جواب فقرات هندیه ترجمه عبارت مختصر انهیا هم بزبان فارسی مناسب فهمیدیم این رساله را ایده الله الی یوم القیام
واکمال نمام رساله هندیه مذکور الحال اعنی **تایید المسلمین** لاتحاد المطالب فی المضامین مسمی گردانیدیم و الآن اشرع
فی المقصود مستعینا بالله المعین لوده مخفی نماند که قبل از جواب اقوال رساله پادری صاحب فصل اول مذکور میشود

فصل اول

در بیان امور یست که از سبب آنها بکمال التعجب لاحق حال گردید **امر اول** اینست که با وجودیکه نقل آیات
قرآنیه بصحت الفاظ و اعراب بغایت امر سهل آسان است برا که درین زمانه صدها قرآن مجید که موصوف بوصف
صحت الفاظ و اعراب اند بحمد الله بر صفحه عالم موجود پادری صاحب رساله خود جابجا در نقل آیات منقوله خطا و
غلط نموده اند هم در الفاظ و هم در اعراب بهمین نهج رساله خود را بمعرض طبع در آورده در اطراف و اکناف عالم
شایع و منتشر نمودند و در طبع شریف شان خیال طبع غلطنامه هم نگذشت که احتمال صدور خطا از ایشان بخاطر
هیچکس از عقلا لاحق نگشت و بچنین جرات کردن و خیال این نمودن که هرگاه عقلا مطلع خواهند گردید چه خواهند گفت
و با اینحال رساله خود را منطبع فرموده بمعرض تشهیر آوردن از مرد عاقل و فهیم موجب کمال تعجب است و اغلاطیکه
دران رساله در نقل مذکور واقع گردیده آنرا انشاء الله العزیز جابجا در ذیل جواب اقوال که مشتمل بر آن است بیان خواهم نمود
فعلا همین امر دریافت میگردد که جناب پادری صاحب را در علم نحو و صرف هم بخوبی مهارت حاصل نیست و بر تراکیب
نحویه و صرفیه نیز اطلاع ندارند بلکه در مزاج ایشان اصلا احتیاط و اندیشه مآل کار هم نیست که از قرآن صحیح نیز
عبارات صحیحه قرآنیه را بالفعل نقل نمودند و ازین امر بآسانی شعور اعراض نمودند **امر دوم** اینست که معمول عقلا
چنین است که در هر زبانیکه دخل نداشته باشند تا وقتیکه بخوبی در آن دخلی بهم نرسانند کتاب در آن زبان تصنیف نمی نمایند
و پادری صاحب خلاف این عمل نموده که رساله خود را در زبان هندی تصنیف کرده اند و بعض الفاظ عربی هم در آن مندرج فرموده اند

نمی شوند و در الفاظ هم و زبان مذکور جا بجا خطا کرده اند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط میباشد بعرض
تحریر آورده اند پس اگر پادری اراده این امر نموده بود اول لازم بود که اول از مردی فهمیده و صاحب عقل و دانش
زبان عربی و هندی بخوبی تحصیل میفرمود و بعد از آن رساله خود را تصنیف مینمود که موجب اعتراض نمیگردید
امر سوم اینست که در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله کلمات درشت و سخنان ناسزا
که شایان شان جناب والای شان صلی الله علیه و آله و سلم نمیباشد مذکور نموده و این امر از آن مدعی عقل و
انصاف خیلی مستبعد بود زیرا که ابتدا کردن بدرشتی نزد جمیع عقلا امر مستقبح و ناسزاوار و در تحقیق حق و صواب
از چنین امور چه کار خصوص هرگاه امر مذکور موجب هیجان فتنه و فساد و سبب ازدیاد عداوت و عناد بوده باشد
و بر هر عاقل منصف ظاهر و باهر است که اگر شخصی فقط من حیث الدنیا صاحب رتبه بوده باشد در حق وی هم درشتی
کردن بهیچ وجه مناسب جای این مقام زیرا که آنجناب رفیع الشان فخر عالم و عالمیان و اشرف جهان و جهانیان
میباشند و در مقابل کلام نافرجامش میتوان شد که بمقتضای مصراع کلوخ انداز را پاداش سنگ است
ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی و خشونت آمیز مذکور سازیم لیکن ما را که فقط تحقیق و اظهار حق و صواب
منظور و ملحوظ است ازینجهت ما از ارتکاب درشتی و تخشین کلام بالکلیه اعراض کردیم و هیچگونه کلمات درشت را
در رساله خود مندرج ننمودیم مگر احیانا اگر جائی قلم را تا بجا ندیده اند انجا عفو و صفح ملتمس و درین رساله انشاء
الله العزیز بجانب شبهای پادری نیز اشاره و ایما خواهیم نمود امر چهارم اینست که عبارت
سوال که پادری صاحب آنرا در رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود مشتمل است
بر اظهار اینکه در انجیل بشارات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و موجود است چنانچه آن عبارت نیز
بترجمه فارسیه برین نهج است بلکه در اکثر جاها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیقت نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف زده است و اینکلام سائل مذکور الحال صدق و راست است چه بلاشبهه
حضرت عیسی و دیگر پیغمبران علی نبینا و علیهم السلام بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را بیان فرموده اند

و اکثر آن در کتب معتبرهٔ انجیل و غیره که نصاری آن را فی زماننا معرض انطباع در آورده اند بحمد الله موجود و
مذکور چنانچه باختصار عنقریب ان شاء الله العزیز بقدری از آن بیان خواهیم نمود و جواب این عبارت سائل که از جهت (?)
را لازم بوده که متجسس آن بشارتها شده جوابی بدهد لایق هم مطرز ارباب عقل و فهم ذکر نمی‌فرمود العجب که بر خلاف
این مرام در عبارات مطلق متعرض نقول نمی‌شوند و حال آن بشارات اصلاً تا هنوز (?) این امر نهایت
عجیب و غریب است و دلالت بر بی اعتنائی و بی انصافی ایشان می‌نماید اکنون ذکر بعضی از امور تعجب اکتفا می‌نمایم
تا اگر زیاده بنویسیم بسیار طول خواهد شد و من لا یکفیه القلیل لا یکفیه الکثیر **فصل ثانی** مشتمل است بر ذکر
دلیلها اینکه بر حقیت نبوت جناب خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی علیه و آله الاف الصلوة والثنا دلالت دارد
معلوم باید کرد که بنا بر عمل بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل دو دلیل درین مقام بطریق مختصر بیان می‌شود و لله
الحمد و المنه که اظهر دو دلیل بجهت تحقیق حق برای منصف لبیب کافی و وافیست و هر یک ازین ان بر حقیت نبوت
آن خاتم پیغمبران دلیل قاطع و حجت لامع **دلیل اول** آنکه آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نمود
و امور خارق عادت و معجزات بسیار موافق دعوی خود ظاهر فرمود و هر شخص با لیاقت که دعوی پیغمبری نماید
و برای صدق و راستی آن مطابق دعوای خود معجزه ظاهر فرماید آن شخص یقینی پیغمبر است پس جناب رسالت مآب نیز صلی الله
علیه و آله و سلم بالیقین پیغمبر حق اند بیشک از جانب خدا مبعوث شده اند باید دانست که اثبات این هر دو
دعوی که آنجناب با استحقاق و قابلیت پیغمبری دعوای نبوت نموده و بر صدق و راستی آن معجزه ظاهر فرموده
در عهد کرامت مهد آن فخر عالم که آسان‌تر بوده از احتیاج باقامت ادله و براهین دقیقه و تفصیل
و تطویل نداشت زیرا که مشاهده و معاینه ممکن بود پس کسی که می‌خواست رفع اشتباه خود می‌نمود باقی ماند درین زمانه و در مثل
آن از ازمنه پس ارباب انصاف و صاحبان فهم و ادراک که خالی از اعتساف بوده باشند در چنین زمانه هم اثبات هر دو
دعوی چندان مشکل نمی‌دانند زیرا که تواتر عام و تواتر خصوص نیز بحیثیتی که درین مقام متحقق بلا شبهه مفید قطع و یقین و اطمینان زیاده
هست و امور کثیره مانند معجزات حضرت موسی و حضرت عیسی و مثل موجود بودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و اوا

و اولاد و اولیای آنجناب در ازمنهٔ خود و مانند تحقق کعبهٔ معظمه و بیت المقدس و کربلای معلی نسبت به کسانیکه
زیارت این مقامات نموده اند و دیگر امور یکه مثل امور مسطوره است بسبب تحقق همین تواتر نزد هر شخص ثابت و
یقینی می باشد حتی که هیچ متنفس در صحت و تحقق آن امور شک و شبهه نمی نماید پس معلوم گشت که تواتر مفید
یقین است فی الجمله حجیت تواتر امر بدیهی است حاجت باقامت استدلال و احتجاج و تفصیل و تطویل ندارد و بتواتر
اهل اسلام ثابت است که آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری کرده و مردمان را بجانب شریعت خود دعوت
فرموده بلکه بتواتر و اعتراف تمام اهل ملل و نحل مثل یهود و نصاری هم این امر فی الجمله ثابت است پس دعوی اول که
ما ذکر نموده بودیم آنکه بحمد الله بدرجهٔ ثبوت فائز گردید باقی ماند دعوی ثانی آنهم بتواتر ثابت است زیرا که
تمام اهل اسلام بتواتر ناقل و قائل این امر هستند و قاطبه برین امر اتفاق و اجماع دارند که آنجناب
معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق اینست که جمیع معجزاتیکه حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را
متفرق داده بود همگی به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مجتمع عنایت فرموده بود بلکه کمتر چنین باشد که قول
و فعلیکه متصف بصفت اعجاز نبوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صادر گردد پس معلوم
باید نمود که یکی از جملهٔ معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که متواترترین معجزات
است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از جهت
معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران مناسبه بحسب فعالی مقرر شده
که مردمان عهود حضرات ایشان را دران مهارت حاصل بود چنانچه هرگاه در عهد حضرت موسی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سحر و جادو رائج بود حق تعالی آنجناب را اعجاز ید بیضا و معجزهٔ اژدها
شدن عصا عطا فرمود که ساحران از اتیان و ابراز مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طبیبان حاذق مثل جالینوس وغیره موجود بودند و در فن
طبابت کمال داشتند که معالجه امراض مزمنه و مهلکه بخوبی می نمودند لهذا حق سبحانه و تعالی

آنحضرت را چنان معجزه عطا فرمود که مشابه بجنس افعال و اعمال اطبای آنوقت بوده لکن آنها قدرت
بران نداشتند و آن اینست که حضرت عیسی مرده را زنده میکردند و ابرص و کور را مانند آن شفا می بخشیدند
الی غیر ذلک من امثال ما ذکر همین طریق هرگاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در عرب مبعوث شدند
در آن عهد افضلیت بکمال فن فصاحت و بلاغت و انشاء عبارات فصیح و بلیغ و انشاد اشعار آبدار بوده و
عرب چنین اشعار را تصنیف نموده می آوردند و در کعبه معظمه آویزان کرده با هم تفاخر و مباهات میکردند لهذا
حق تعالی بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله قرآن مجید را که بدرجه اتم فصاحت و بلاغت دارد و بنحوی عجیب
ترکیب و نظم عجیب و جدید و اسلوب غریب انیق و بسبک بدیعی که هیچکس مثل آن یا بهتر از آن آورده نمیتوانند نازل فرمود
و آنرا معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر نمود چنانچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم آنرا پیش عرب
تلاوت فرمود و تحدی کرده ارشاد نمود که اگر در نبوت من شکی دارید مثل این قرآن را بیارید آنها همه عاجز شدند بعد ازان
فرمود که ده سوره مثل سوره های قرآن مجید بیارید برین قدر هم قادر نشدند پس فرمود که مثل یک سوره بیارید این هم ازیشان
ممکن نشد و آوردن مثل یک سوره کوچک را هم نتوانستند چنانچه خدا خود در قرآن مجید ارشاد می فرماید قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ
وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا یعنی
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله البته اگر گرد آیند همه آدمیان و جنیان بر اینکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند
مانند آنرا و اگرچه باشند برخی از ایشان مر برخی را پشت و مددکار و در مقام دیگر میفرماید أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ یعنی بلکه میگویند که خود بر بافته است قرآنرا بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس بیارید ده سوره
مانند آن که ساخته و بر بافته بوده باشد و بخوانید بمدد خود هر کرا میتوانید از غیر خدا اگر هستید راستگویان
پس اگر اجابت نکردند سوال شمارا یعنی ده سوره نیاوردند پس بدانید که آنچه فرستاده شده بدانش الهی است

است و آنکه نیست معبودی جز او از پرستش گمراهی پس آیا شما گردن نهندگانید و نیز حق سبحانه و تعالی مخاطب
بجانب کفار شده ارشاد میفرماید وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ
الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ یعنی و اگر بوده باشید در شک و شبهه از حقیقت آنچه
فرو فرستاده ایم بر بندهٔ خود پس بیارید یک سوره که مانند آن باشد و بخوانید بمدد خود گروهی را که حاضر اند
نزد شما از غیر خدا اگر هستید راستگویان پس اگر نکردید یعنی مثل یک سوره نیاوردید و هرگز نمیتوانید که مثل آن سوره
بیارید پس بپرهیزید از آتش دوزخ که هیزم آن آدمیان اند و سنگها آماده و مهیا کرده شده است این چنین آتش
برای کافران غرض خود ظاهر و آشکار است که در میان عرب فصحا و بلغا بکثرت موجود بودند پس اگر آوردن
مثل قرآن از ایشان ممکن میشد چرا ایذا و مشقت جنگ و جدال و تعب و رنج حرب و قتال و هلاکت احباب و اقربا و
اطفال و ضیاع النفس و ابدان و اموال و منهوبیت اسباب و اموال و مغلوبیت و مسبیت نسوان و محارم و اطفال
خود را که این همه برای ایشان وقوع یافت گوارا می نمودند و چگونه نه نقد علمای یهود و نصاری و غیرهم
من الملل و النحل که در آن عهد موجود بودند و پس از آن در ازمنه ما بعد بهم رسیدند الی الان مانند آن را نیاوردند
و این معجزه را باطل نکردند و اکنون چرا از این امر اعراض مینمایند پس معلوم شد که قرآن مجید کلام بشر
نیست بلکه کلام جناب رب الارباب است و معجزهٔ حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله لا الحصایه وجوه
اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر احاطه کرده شود بسیار بطول انجامد لهذا از ذکر آن اعراض نمودیم و اگر
اشتیاق آن بوده باشد در کتب علمای اهل اسلام ملاحظه نماید که در آن بتفصیل مندرج و مذکور است و
منجمله معجزات جناب سید کائنات شق قمر است که آنجناب باشارهٔ انگشت مبارک ماه را شق دو نیم نمود
و منشاء این بود که مشرکین و کفار بسبب کمال تعصب و کج خیالی خود ایشان بجانب آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم
در معجزات تکیه و اظهار میفرمودند نسبت سحر می نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزهٔ مذکوره را اظهار فرمود

تا آنکه بطلان کلام شان بر هر شخص ظاهر شد پس شق و غیره اگر سحر بر آسمان و اشیای آسمانی اثر نمیکند و این سخن
آنجناب نیز بتواتر اهل اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شق قمر که در قرآن مجید مندرج است دلیل
صحیح است بر اینکه بی‌شبهه این امر واقع شده بلکه از موافقین و مخالفین کسی نشنیده اند که انکارش نماید بلکه در دل
هیچکس شبهه شک هم در مقدمه وقوع امر مذکور خطور نمیکند تقریر دلیل اینکه در قرآن مجید صریح این
سخن مندرج گردید که آفتاب شق گردیده و کافران هرگاه معجزه‌ای می‌بینند میگویند که این جادو و سحریست که
مستمر است پس اگر در واقع شق قمر واقع نمیشد و در قرآن مجید این قصه مندرج میگردید فوراً جمیع
کفار جمع گشته از پیغمبر خدا می‌گفتند که از خدا بترسید چه چنین دروغ میگوئی معاذ الله دعوی پیغمبری میکنید
کدام وقت شق قمر واقع شده بود که شما این قضیه بی اصل را در قرآن که بناحق آن را کلام خدا بنامید داخل
کرده اید و مسلمین هیچ جواب نداشتند و نیز فی الفور این کلام کفار را تمام شنیده از اسلام دست بردار میشدند بلحاظ اینکه
واقعی هرگاه چنین حرف دروغ را بر زبان آرد چه طور او را پیغمبر بگوئیم بلکه این حکایت در تمام عالم مشهور میشد که
شخصی دعوی پیغمبری کرده بود و مردمان بوی ایمان آورده بودند که چنان سخن کذب بر زبان آورد و چنان
امر دروغ را در قرآن مندرج کرد که اثرش هیچ جا نبود نه در زمین و نه در آسمان هرگاه از امور مذکوره هیچ
واقع نگردید و همه مسلمین و کفار سخن مذکور را شنیده ساکت ماندند پس در وقوع ماجرای مذکور کدام مقام شک
و اشتباه ماند و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار از اخبار غیب و اظهار امور آینده است قبل از
وقوع آن چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ابولهب و فلان و فلان از کفار اشرار هرگز ایمان
نخواهند آورد آخر همچنین شد و آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که یهود مغضوب همیشه ذلیل و خوار خواهند ماند
مطابق همین واقع شد چنانچه از عهد کرامت مهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا این زمان گاهی ریاست در
یهود بهم نرسید همواره ذلیل و خوار ماندند و حالا نیز همچنین حال است بخلاف نصاری که بمقتضای بعض احادیث
منقوله اهل اسلام مستفاد میشود که برای دولت ایشان بقا و امتداد است و آثار همین امر مشاهد و معاین و آنجناب صلی الله

و آنجناب خبر داد که اهل روم بر کفار عجم غالب خواهند آمد همچنین شد و نیز آنجناب خبر داد که مسلمین ممالک و بلاد
را فتح خواهند کرد موافق همین واقع گشت و ایضا منجمله اخبار غیب که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بیان فرموده خبر ورود لشکر ظفر پیکر است در رکاب سعادت انتساب بمکه معظمه زادها الله شرفا و تکریما برای
بجا آوردن عمره و خبر وصول فتح قریه مکه معظمه است در عهد کرامت مهد آنجناب و این خبر است که در
انتقام محترم بار دیگر ورود آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیبیه است
که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی عز اسمه از شرور کفار
اشرار و یهود و غیرهم من اهل العناد و الجحود محفوظ و مصئون خواهند بود الی غیر ذلک من الاخبار
و اگر ما همه آن اخبار را بتحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا ازان اعراض کردیم خلاصه این امور
بتواتر اهل اسلام ثابت پس پیغمبری و رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بدرجه ثبوت رسید
چرا که پیشین گوئی باعتراف این پادری نیز از علامات پیغمبریست چنانچه این امر را آنچه پادری در مقام
گفتگو کرده است عنقریب خواهد آمد و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبودن سایه است
برای آنجناب در تابش نور آفتاب و کلام کردنست در همه زبانها حالانکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از هیچکس در هیچ چیز تعلیم نیافته بود و اصلا از کسی نخوانده بود و نیز از آب کردن بعضی از ان چاهها
است که خشک شده بود و بسبب افتادن آب دهن مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم دران و سیر
کردن جماعت کثیر است از طعام بسیر چنانچه در جنگ خندق از خورش یک غاله و نان یک صاع
جو که بحساب سیر دار السلطنت لکهنو قریب دو سیر و سه ربع سیر شد هفتصد کس را سیر فرمودند و برای
این معجزات معجزاتیکه از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوقت ولادت و اوقات دیگر ظاهر شده بسیار
بیرون از حد عد و شمار اند که اگر احاطه همه آنها کرده شود یک مجلد ضخیم مضاعف این رساله بلکه از
این هم زیاده مشتمل بر [illegible] مرتب کرده شود لهذا ازین امر اعراض کردیم خلاصه کلام هم اینکه بالاجمال صدور

معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم متواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و
اتفاق اینگونه جماعت کثیر و چنین جم غفیر که افراد و اشخاص آن در اکثر اعصار و دهور از لکهوکه و کرور متجاوز
و صدها از ان علما و عقلا و اصحاب دیانت و اتقا و ارباب فهم و فطانت و ذکا موجود بر امر باطل و کذب
و دروغ از قبیل محالات است و اگر اینگونه تواتر که در هیچ زمانه نصاب آن منقطع نگردید و تواتر چنین اشخاص
که مثل جناب امیر المومنین علیه السلام و اولاد معصومین آن امام عالیمقام که موصوف بکمال تورع و تقدس
و صلاح و سداد بوده اند و نهایت اهتمام مبالغه در ممانعت کذب و افترا داشتند. و از کذب و دروغ و غلو
و جمیع گناهان معصوم و مبرا بوده اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرات دوست و دشمن و موافق و مخالف
متفق بر اتقای ایشان اقرار و اعتراف داشتند و هم چنین بعد صحابه کرام و تابعین فخام و زهاد و عباد عظام
و علمای اتقیا ذوی العز و الاحترام که هیچ منصف را در ورع و تقدس شان مجال گفتگو نیست در ایشان
داخل اند باشند مفید یقین و قابل احتجاج نیست پس از کدام تواتر قابلیت افاده یقین و لیاقت عمل خواهد داشت
پس بسبب انعقاد چنین تواتر و اتفاق هر فرد منصف را واجب و لازم است که بحقیت نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد کند و از تعصب و اعتساف دست بردار شود و بالجمله هر شخص که ماهر و واقف از احوال سلف
است او را بخوبی معلوم است که در عهدی که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم دعوی پیغمبری نمود هیچ کس از عالمان
علوم و شرایع انبیای سابقین و متفحصان اخبار و آثار سابقین در قریش موجود نبود و اکثر افراد ایشان موصوف
بصفات ذمیمه متصف بصفت جهل و نادانی بودند و در فرق دیگر اگر علما موجود بوده اند از جناب رسالتمآب و ایشان
اصلا و قطعا ملاقات آمد و شد میان نبوده و از کسی آنجناب هیچ علمی را بوجهی من الوجوه تحصیل نفرموده و
هیچ جزو را نیاموخته و هیچ کتاب را نخوانده با وجود این چنان کلام فصیح و بلیغ آورده که تمام عرب عربا از آوردن
مثل آن عاجز شدند و چنان کلام شریف بخلق رسانید که یک یک سوره آن بر چنین مکارم اخلاق و محاسن
اوصاف و آداب کریمه و شرایع قویمه متضمن است که دوست و دشمن از ان مجال انکار و اعراض ندارند بر همه

شریعت مقدس خود برای بهتری بندگان و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و
احکام حلال و حرام الی غیر ذلک چنین قواعد و قوانین جلیله سدیده را منضبط و معین فرمود که هر چند علمای
زمان و عقلای جهان تفکر کنند هیچ خدشه و شبهه در آن آوردن نتوانند و هیچکس بهتر از قواعدیکه در شریعت
آنجناب مقرر شده معین و مقرر کردن نتواند پس هر عاقل منصف بنابراین امر و بنابر اموریکه سابق آنرا
بیان کردیم کالشمس فی نصف النهار روشن و آشکار میگردد که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم یقینی و بدون شبهه و
لاریب پیغمبر و فرستاده خدا بوده اند و در اینکه آنعالیجناب رسول بر حق بوده هیچ مقام شک و شبهه نیست
لکن اگر کسی کجی و اعتساف کند و دیده و دانسته از حق منحرف شود پس علاجش هیچ نتوان کرد و کنون معلوم
باید کرد که اگر نصاری چنین تقاضا از اهل اسلام را که حالش مذکور شد مسلم نخواهند و حجت ایشان را چاره در اثبات
نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بر یهود و مشرکین و ملاحده و چنین فرقهائیکه بنبوت حضرت عیسی ع
قائل نمیباشند بلکه هیچ نبی و پیغمبر بر حق نمیباشند باقی نخواهد ماند و عاجز و حیران خواهند شد و همچنین اثبات
حقیقت نبوت هیچ پیغمبری از پیغمبران بر منکرین او از ایشان ممکن نخواهد گردید زیراکه حضرت عیسی خواه پیغمبران دیگر
در پیش ایشان حاضر نخواهند شد که معجزه را ظاهر فرمایند و حقیقت انجیل و معجزات آنحضرت آن فرق منکرین قائل نمیباشند پس
لاجرم نصاری را سوای ساکت شدن از آن فرقه ها هیچ تدبیری بهم نخواهد رسید اگر بر صدور معجزات تواتر
نقل و روایت خواهند آورد ما هم تواتر خود بر نصاری حقیقت نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
را ثابت خواهیم کرد غرض هر چه نصاری بر حقیقت نبوت حضرت عیسی خواه بر حقیقت پیغمبران دیگر در مقابل
فرق منکرین دلیل قائم خواهند کرد ما هم مثل آن دلیل یا بهتر از آن قائم خواهیم نمود در مقابله نصاری و اقران
و امثال آنها بر حقیقت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بلکه حق سبحانه و تعالی
فضل و شرف داده است اهل اسلام را بر جمیع فرق در این امر هم که پیغمبر شان را معجزه عطا فرموده است که تا
بقیام قیامت باقی است و آن قرآن مجید است چراکه هیچکس هیچ وقتی از اوقات و در هیچ زمانی از ازمنه

نمی‌توانند که مثل آن معجزه‌ها بهتر از آن بیارد بخلاف فرق دیگر که نزد کسی از ایشان چنین معجزه پیغمبر ایشان موجود نیست
که تا بقیامت باقی بوده باشد پس اهل اسلام را درین امر هم فضیلت حاصل است بر فرقه‌های آخر و
اثبات نبوت پیغمبر خود ایشان را بخلاف فرقه‌های دیگر آسان‌تر و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم **دلیل دوم** برحقیت نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بشارات الهی است
که مذکور و موجود هست در کتابهائیکه نصاری آنها را بنام ترجمهٔ انجیل و توریت موسوم کرده و بمعرض
انطباع در آورده در اطراف و اکناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نمیباشد که آن کتب
ترجمهٔ کتابهای آسمانیست که از جانب خدا نازل شده زیرا که در آنها چنان امور قبیحهٔ شنیعه مندرج که هرگز
شایان شان صحف الهیه و سزاوار رتبهٔ کتب سماویه نمی‌باشد امور بجانب پیغمبران در آن کتب نسبت کرده
اند که هیچکس از دینداران چنین امور را به انبیا روا ندارد و علاوه برین از ملاحظهٔ آن کتب صاف ثابت میشود که اگر
هست همینقدر هست که آن کتابها ترجمهٔ چنین کتب است که بعض اشخاص از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ
و سیر و بیان احوال حضرت عیسی و غیره انبیا آنها را جمع و تالیف کرده اند نه اینکه آن کتب ترجمهٔ صحف
سماویست الی غیر ذلک من امثال الاحتمال المذکور لکن هرگاه نصاری مدعی امر مذکور اند اهل اسلام
را میرسد که بمقتضای الزموهم بما التزموا علی انفسهم از آن کتابها بر نصاری استدلال و احتجاج
کنند حالیا دریافت باید کرد که این ترجمه‌ها که نصاری بمعرض انطباع در آورده اند با وجود اینکه از قصور
مترجمین از درجهٔ افاده و استفاده ساقط میباشد و تحریف و تغییر نیز در آنها واقع شده حتی که تراجم
عربیه و فارسیه و هندیه هم در مقامات بسیار باهم اختلاف و مباینت دارد لکن با وجود این نیز بحمد الله تعالی
کثرت بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در آن مندرج که احاطهٔ آنها خارج است از طرز این رسالهٔ مختصر
لکن با تیمنا و تبرکا موافق عدد متبرک حضرات آل عبا علیهم الآف التحیة و الثنا از آن بشارات درین مقام
پنج بشارات را بیان می‌کنیم و این دلیل احتجاجیست که کسی از اهل انصاف در تمامیتش مقام انکار نیست نزد

و نزد اهل کتاب هم مسلم زیرا که خودشان در اثبات بعض امور خویش بجانب مثل این دلیل محتاج
از جمله آنچه این پادری خود بش در همین رساله در بیان علامت چهارم چنین افاده میفرماید اول خبر
پیدایش محمد مسیح نبی نداد بلکه خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره مبین شده
انتهت عبارته بالترجمة الفارسیة پس معلوم شد که اگر در انجیل یا در کتابی دیگر از کتب سابقه خبر پیدایش
خواه مبعوثیت پیغمبر ما وارد شده باشد و بآن استدلال کرده شود پس آن استدلال تام میباشد و ما
درینمقام باثبات میرسانیم که بشارات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در انجیل و غیره مذکور پس ضرور
است که پادری صاحب و دیگر نصاری بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اقرار
و اعتراف کنند و این افاده خود را که اول خبر پیدایش محمد مسیح نبی نداد باطل و کذب و دروغ
بفهمند و در مقام دیگر پادری مذکور چنین می نگارد ولکن از تولد شدن عزیز الله یک ستاره نمایان
شد آنکه خبرش در توریت بوده انتهی کلامه بالترجمة الی غیر ذلک این کلام که مذکور شد هم
تائید مطلب ما می نماید الحال ما آن بشارتها را ذکر می کنیم **بشارت اول** در فصل بیست
و یکم از کتاب نبوت اشعیا مذکور است و نظرت فارسین کبین احدهما راکب حمار و الآخر راکب جمل
یستمعوا سماعاً کثیراً خلاصه‌اش آنکه حضرت شعیا میفرماید دیدم دو سوار را که یکی از ایشان
سوار درازگوش است و دومی سوار شتر تا که بشنوند نصیحتها را از هر دو بسیار و درین عبارت بشارت
واضح حضرت عیسی علیه السلام و جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله الاطیاب موجود زیرا که سواری شتر
در عرب شایع و مرسوم بود و معمول آنجناب همین بوده که بر اشتر سوار میشدند بعد از عبارت مسطوره
و در آخر متعلقات کلام مذکور چنین مزبور و اقبل راکب من الاثنین و اجاب فقال سقطت بابل العظمی
و کل اصنامها و مصنوعات الایدی التی بها انخسفت الی الارض حاصلش آنکه حضرت شعیا فرمود
چنین می بینیم که یکی از آن دو سوار میگوید که بابل عظمی و همه بتهای آن افتادند و هر چه از مصنوعات

ابدی یعنی اقصای سیر و تمام مردمان از بت خود تبری شدند و ثنا کرده که تنها بود و بتهمه ریزه ریزه گشتند و معبود و مسجد
دیده بتخانه آمیز شد و اظهر من الشمس است که بت شکنی و قلع و هدم صور و تماثیل مخصوص درین جناب رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که در عهد همان جناب امر مذکور بقوت سر پنجه ید اللهی بتقویت و نصرت
اسد اللهی باحسن وجوه واقع گشته بالجمله زیاده تر از بشارات مذکوره کدام بشارت واضح و صریح خواهد بود
پس منصف را باید که انصاف نماید و بحقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و اعتراف
فرماید **بشارت دوم** در فصل مذکور مزبور النبوة فی العرب و بنی قیدار یعنی نبوت
در عرب و اولاد قیدار است و این عبارت بشارت صریح است بحقیقت نبوت جناب خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله اجمعین زیرا که قیدار از اجداد کرام آن پیغمبر عالی مقدار است و نسب شریف آنحضرت
برین نهج است کما یصرح به بعض الروایات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر عبد الله و عبد الله پسر
عبد المطلب و عبد المطلب پسر هاشم و هاشم پسر عبد مناف و عبد مناف پسر قصی و قصی پسر کلاب
و کلاب پسر مره و مره پسر کعب و کعب پسر لوی و لوی پسر غالب و غالب پسر فهر و فهر پسر مالک و مالک
پسر نضر و نضر پسر کنانه و کنانه پسر خزیمه و خزیمه پسر مدرکه و مدرکه پسر الیاس و الیاس پسر مضر و مضر پسر
نزار و نزار پسر معد و معد پسر عدنان و عدنان پسر اود و اود پسر یسع و یسع پسر همیسع و همیسع پسر سلامان
و سلامان پسر نبت و نبت پسر حمیل و حمیل پسر قیدار و قیدار پسر حضرت اسماعیل و اسماعیل پسر حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیهما السلام و حضرت ابراهیم پسر تارخ رضی الله عنه خلاصه با وجود این بشارت واضح و صریحه
اقرار و حقیقت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم مقام اشتباه باقی نماند لکن وای بر ناانصافی کدام **بشارت**
سوم در باب چهاردهم انجیل یوحنا بعبارت عربی چنین مسطور و انا اسأل الاب فیعطیکم مسلیا آخر لیثبت
معکم الی الابد انتهی و معنی آن بطریق ترجمه انکه نگاشته اند هذا انا التمس الاب فیرسل الیکم فارقلیطا آخر لیمکث
معکم الی الابد انتهی پس فارقلیطا بمعنی شافع است و در اصطلاح مسطور مسلی و مجدد که راجع است بطرف معنی احمد

آنحضرت کسیکه ... اسم شریف پیغمبر ماست و در انجیل فارسی چنین ترجمه نموده‌اند من از پدر خواهم خواست که او تسلی دهنده دیگر بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند انتهی و این بشارت نیز اشارت صریح است بجانب حقیت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم زیرا که تسلی بودن آنجناب اظهر من الشمس است و کسی از انبیا اینچنین تسلیها بامت خود داده که آنجناب نسبت بامت خود ارشاد فرموده و از همین جهت لقب آنجناب بشیر و نذیر است که بشارت دهنده امت و دوستان خود و تخویف کننده مخالفان خود میباشد و روشن و آشکار است که آنجناب تسلی و بشارت داده است امت مرحومه خود را باین امر که همگی در بهشت عنبر سرشت داخل خواهند شد حتی که امت خود عصاتی را که بی توبه میرند هم تسلی باین کلام شفقت التیام فرموده که ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آن گناهکاران امت خود که گناهان کبیره خواه اصرار بر گناهان صغیره از ایشان صادر شده و قبل از توبه مرده اند خلاصه سوای حدیث مذکور سخنان بسیار محتوی بر تسلی و تشفی ارشاد فرموده جان من فدای چنین پیغمبر انس و جان باد که شفقت و عنایتش بحال امت بسان شفقت پدر و مادر شفیق نسبت باطفال خود بوده بلکه از آنهم زیاده پس در تسلی بودن آنجناب شک کردن سوای سوفسطائی دیگر از کدام کس میتواند شد و اینهم ظاهر است که معجزه آنجناب که قرآن مجید است و احکام آن تا بقیام قیامت باقی و ورای آنجناب هیچ پیغمبری نفرموده که من خاتم النبیین ام و دین من همیشه خواهد ماند و بعد از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد پس اینکه حضرت عیسی فرموده که آن تسلی همیشه با شما خواهد ماند تحقیق این امر هم در جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله بخوبی واضح گردید و اگر از کلام مسطور ... موعود حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام که نائب و خلیفه دوازدهم پیغمبر ما میشوند درین باب مثل حضرت عیسی و غیره انبیاء زنده و موجود میباشند و تا بقیام قیامت باقی خواهند ماند و هر گاه حکم خدا خواهد در خلق ظاهر و آشکار خواهند گردید و در همانوقت حضرت عیسی نیز از آسمان تشریف آورده بپشت سر ایشان نماز خواهند کرد مراد گرفته شود باز هم مفید مطلب است زیرا که هر چه دلیل حقیت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است همان بعینه دلیل ...

نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بعلاوه با وجود اینگونه بشارتها کدام منصف احقیقت
نبوت پیغمبر با طیبوا انکار نمود **بشارت چهارم** در فصل رابع انجیل یوحنا در ذیل مکالماتیکه فیما بین
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و زنیکه از اولاد یعقوب بوده است واقع شده مذکور است قالت له المرأة
یا سید انی اری انک نبی آباؤنا سجدوا فی هذا الجبل و انتم تقولون ان المکان الذی ینبغی ان یسجد فیه هو باورشلیم
قال لها یسوع ایتها المرأة صدقینی انه سیاتی ساعة لا فی هذا الجبل و لا فی اورشلیم تسجدون للاب و در ترجمه
انجیل که فارسی است چنین مذکور است زن باو گفت حضرت فهمیدم که پیغمبری پدران ما درین کوه پرستش مینمودند و شما میگوئید
که در اورشلیم مقامیست که در آنجا پرستش نماید عیسی باو گفت ای زن سخن مرا باور کن که وقتی است که نه درین کوه
و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید و درین کلام بشارت از تسامح چنانچه مخفی نیست بعد از رحلت خبر تحویل قبله است از بیت المقدس
بجانب کعبه معظمه که در عهد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم این امر بحکم ربانی واقع شد زیاده ازین کدام بشارت
صریح خواهد بود پس بر هر عاقل منصف اعتقاد حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم واجب
و لازم است و این عبارت متضمن بعض فوائد آخر هم هست که عنقریب در مقام مناسب مذکور خواهد شد ان شاء الله المستعان
بشارت پنجم در فصل سوم رویای یوحنا چنین مذکور است الغالب فهکذا یلبس اللباس البیاض و لا امحی
اسمه من سفر الحیاة و انا اعترف باسمه قدام ابی و قدام ملائکته انتهی و در ترجمه فارسیه ترجمه عبارت
مذکوره چنین است و هر که غالب آید بجامه سفید ملبس خواهد گشت و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه نام او
نزد پدر خود و نزد فرشتگان اقرار خواهم نمود و این کلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چنانچه مخفی نیست بشارت
صریح است بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که غالب آمدن آنجناب اظهر من الشمس
است چرا که حضرت عیسی را اصلا تسلط بر یهود بهم نرسید بلکه همواره از دست اشقیاء ملاعین یهود انواع ایذا دیدند
و جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم البته تمام مشرکین و یهود را خوار و ذلیل و مقهور نموده آنها را
مجبور و مسخر تیغ آنجناب شدند پس کاش نصاری بعقل رجوع نمایند که عیسی علیه السلام هنوز بر ایشان غالب نشده آن داده گرد

لیکن ایشان با همه وانشمندی نبوت آنعالیجناب انکار و انحراف کنند غرض علامت آنجناب که بجدی بوده که
مذکور کرده دیده‌اند ایشم ظاهر و آشکار است که همیشه معمول و شعار و دثار آنجناب و اولاد اطیاب و اصحاب انجناب همین
بوده که لباس سفید می‌پوشیدند و آنحضرت و اهل اطیبین شان صلوات الله علیهم اجمعین احادیث بسیار در
مدح سفید پوشی ارشاد کرده‌اند پس حقیت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و آشکار کرده دیده و این سخن
که نام او را از کتاب حیات محو نخواهیم نمود صریحست در اینکه دین آنشخص تا بقیامت باقی خواهد ماند و متحقق بودن
این امر در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم سوای پیغمبران دیگر اظهر من الشمس و ابین من الامس است
اکنون با ذکر همین قدر از بشارات اکتفا می‌کنیم و سوای آن بشارتهای دیگر نیز ضمناً درمیان این رساله
در مقامات آیت بیان خواهد شد پس عاقل لبیب منصف را دید باید که با وجود این چنین بشارتهای شکی
و اشتباهی در مقدمه حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب هرگز هرگز در خاطر خود
راه ندهد و بریسمان مستحکم نصفت و حبل المتین انصاف متشبث گشته از کجی اعتساف دست بردار شود و
بحقیت نبوت جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة و التحیة و الثنا اقرار و اعتقاد کند الحال ما متوجه میشویم
بسوی ذکر افادات نصرانی مذکور الحال منعطف میکنیم عنان توسن قلم را بجانب تحریر جواب حق و صواب
مشتمل علی الله التوکل و الاعتماد و منه الهدایة و الارشاد ترجمه قول پادری

اهل کتاب

در رساله پیلهای نبی الله بود نوشته اتفاقاً از شخصی خادم دین مذهب عیسائی
از شخصی عالم اهل سلام در بنارس ملاقات شد در نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخن رفت در آن دم او از من
گفت که عیسائیان از اهل سلام صداقت دلیل نبوت محمد میخواهند در جواب این سخن او نوشت حساب
روز دوم این پارچه کاغذ را فرستادند و جواب آن از عیسائیان خواستند نقل آن پارچه اینست
خاک پای علمای خاکسار نعمت علی ساکن موضع آستانه تحصیل ضلع اعظم گذه از عالمان نصرانی سوال میکند
که اگر شما جهت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دلیل عقلی باطل میکنید پس ما از شما می‌پرسیم که بسبب نبی بودن محمد

صلی الله علیه و آله و سلم کدام خلاف نزدیک عقل و محال پیدا میشود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
از دلیل نقلی باطل میکنید پس ما از شما می‌پرسیم که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام جا نوشته است که محمد صلی الله علیه
و آله نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر جا ها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیت نبوت محمد صلی الله علیه
حرف زده است و این جا کسا بسبب کمی فرصتی و خوف طول آن اشاره ها را ننوشته است هر شخصی که درین
شک و شبهه بوده باشد ترجمه انجیل را از نظر انصاف ببیند و امیدوار این امر هستیم که جواب این کلام
عالمانه بطریق مناظره بدهید الله الهادی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از لوح
تا اینکه یک لفظ است یعنی شما ما مردم را نصرانی میگردانید یا مردمان که نصرانی نیستیم بلکه عیسائی هستیم
در انجیل مقدس نام سرخیل اولیا عیسی مسیح اگفت چرا که جناب در شهر ناصره پرورش یافتند تمام شد
از ترجمه کلام پادری انقدر که نوشتنش درینجا منظور بوده

جواب سراپا صواب

ما دامیکه این پادری ثابت نکند هرگز از مجرد ادعای او بدرجه ثبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در
جواب طلب دلیل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله آنکلام را که این پادری از ایشان نقل
کرده است نوشته فرستاد زیرا که میتواند شد که فقط مذاکره حقیت و بطلان نبوت جناب سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم یا امری دیگر منشا نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس با وجود تحقق
این احتمال نوشتن کلام مذکور را خلاف آداب مناظره نباید دانست و اگر احیاناً هم چنین واقع گردیده است
پس محتمل که مولوی مذکور را از آنکلام بنظر استدلال کردن مطلوب باشد که هیچ امری که مبطل نبوت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد در انجیل و توریت و غیرهما مذکور نیافته شد و نبوت
آنجناب از بشارات انجیل ثابت میگردد و هیچ دلیل عقلی هم بر استحاله آن قائم نه پس چه وجه انکار امر مذکور
و کدام [illegible] مسطور است غرض هر چند که مولوی مذکور را بسبب عدم فرصت و غیره
چنانچه در عبارت مرقومه مصرح اتفاق نوشتن آن بشارات نشده لکن ما آنرا در ما سبق بیان کرده ایم و

نسبت بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را از آن بشارات بدرجه ثبوت رسانیده ایم و علاوه
آن بشارتهای دیگر را نیز عنقریب هم نوشت پس هرگاه که موجود بودن بشارات در انجیل ثابت شد در
جواب کلام مذکور علماء نصاری را می بایست که برعایت جانب انصاف و بمقتضای اراده تحقیق حق
و صواب حسب الاستدعاء مولوی صاحب کو چنانچه در کلام سابق مذکور و مسطور شد و بیشتر ترجمه انجیل نموده اند
و متفحص و متجسس آن بشارات گردیده جواب باصواب بیان میکردند و لااقل که از مولوی مذکور در
هنگام ملاقات خواه بذریعه تحریر از حال آن بشارات مستفسر میشدند نه آنکه با مولوی صاحب و غیره اصلا
تعرض امر مذکور نمودند پس مقام انصافست که اگر این امر خلاف طریقه انصاف و مخالف طرز تحقیق نیست
پس دیگر چه چیست و برهمین طرز معلوم باید کرد که تا هنگامیکه ما را بدرجه ثبوت نرسد که در حقیقت مولوی
نعمت علی که شخصی از علماء معتمدین اهل اسلام بوده اند یا نه باشند کلام مرقوم بعینه و بجمیع الفاظ المرقومه
نوشته فرستاده اند ما را جوابدهی از جانب شان در مقدمه لفظ نصرانی و غیره هیچ ضرور نیست و علاوه برین
مقتضای دین حق و طریق اسلام این نیست که جانبداری و طرفداری کسی نموده آید لیکن برای اطلاع آنها و تنبیه
حال مبلغ فهم و ادراک پادری صاحب و بجهت اظهار آنکه خطا مولوی مذکور در امر مسطور ثابت نمیباشد احقاقا للحق
نوشته می آید که لغویین معتمدین و محققین ایشان از در تحقیق الفاظ هیچگونه جانبداری باعتراف عقلا و صاحبان
انصاف پیش نهاد خاطر نمیباشد تصریح نموده اند که نام قریه ناصره نصران هم هست و بجانب همان قریه نصاری را
نسبت میکنند چنانچه مجد الدین فیروزآبادی که معتمدترین لغویین هست در کتاب قاموس در باب الراء فصل النون
در ذیل بیان ماده نصر نوشته و در قاموس منطبع نیز موجود والناصرة یا قریه بالشام و نصرانة قریه بها
ویقال لها ناصرة و نصوریة ایضا تنسب الیها النصاری الی آخره یعنی ناصره قریه ایست در شام و ناصره
در طبریه نصرانه قریه ایست در شام و گفته شده که آن قریه را ناصره و نصوریه نیز گفته اند و منسوب است بسوی آن قریه نصاری
و بر عقلا ظاهر و آشکار که در نسبت اسناد تحقیق فی حد ذاته کافی باشد پس اطلاق

نصرانی بر افراد نصاری بنا بر تحقیق لغوی مذکور است هیچ قباحت نیست علاوه برین احتمال است که از اینکه
مذکور از عبارت سابقه این بوده باشد که از عالمان مذهب نصرانی چنین سوال کرده شود پس اینکه پادری صاحب بجانب
مولوی صاحب نسبت کرده اند که او در عبارت مسطوره اطلاق نصرانی بر قوم نصاری کرده سخن علیل و محتاج
بتامل است قطع نظر ازینهمه امر مشهور و مقبول و قانون مقرر و مسلم بین العقلاء و العلماست که لا مشاحة
فی الاصطلاح یعنی مقرر نمودن اصطلاح هیچ محل و مضائقه نمیباشد و ازهمین جهت تمام قبائل و اقوام بشر
اصطلاحات و اسمای چند وضع و مقرر کرده اند که در زبان دیگر مستعمل و مروج نمیباشد کسی با هر کدام از قبائل و عشائر
نظر بر آن سینات اعتراض نمیکند اینهم ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقیق وجه تسمیه نیز غیر حاصل پس اگر
بالفرض بدون تحقیق وجه تسمیه یا وجه اسناد هم شخصی اصطلاحی مخصوص اسمی وضع و مقرر کرده اطلاق نصرانی بر افراد
نصاری یا بر قوم مذکور نموده باشد پس اصلا درین امر برای نصاری جای گفتگو و اعتراض و مقام انکار و انقباض
نمیباشد خصوص نظر بآنکه در زبان عرب هیچ معنی آن لفظ نیز چنان نیست که اطلاق آن بجانب کسی خواسته مستلزم
نسبت معنی قبیح و اسناد امر شنیع بجانب نصاری بوده باشد پس استعمال لفظ مذکور اعتراض کردن از آن
اصلا لازم شمردن بوجه و بی حاصل و از حلیه صحت عاری و عاطل است هر گاه مخاطب این را دریافت کرد پس مخفی
و پوشیده نماند که هر چند کمتر فقره از فقرات رساله پادری خالی ازین امر نمیباشد که عاری از افاده مطلب یا خالی
از فصاحت یا بی محاوره یا غلط و محل اعتراض نبوده باشد لکن بنا بر رعایت اختصار بر تعرض فقراتیکه تعرض
نمودن آن لازم یا اقرب بلزوم است و درین جمله ذکرش نیز غیر متعسر اکتفا کنیم پس میگوئیم اینکه در رساله
پادری صاحب مبین اتفاقا از شخصی خادم دین مذهب عیسائی و از کسی عالم اهل اسلام در بنارس ملاقات شد این
نهایت مقام تعجب است زیراکه صاف از تنکیر مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن
پادری که از مولوی مذکور روی مذاکره بمیان آمده بود جاهل و ناواقف می باشد حالانکه عدم واقفیت
بعضی چیزها با معنی که خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری زخوانان این

این قسیس چه ابلهانه و چه حسن یافت برخواندن تحقیق تکرار را موقوف داشتند سبحان الله آیا اگر
پادریصاحب عبارت مولوی مسطور را بچشم خود دیده اند کسی دیگر ایشانرا می شنوانید پس مقام تکرار نبود
و اینکه افاده پادری است که عیسائی هستیم پیش ایشان بوده نماید که عیسائیین آنکسانرا گفتن سزاوار است که
موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مطابق ارشاد آنحضرت جناب شانرا بنده
خدا و عبد مربوب بفهمند و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری ازان مذکور شد جناب
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را پیغمبر برحق دانند و پیروی و اطاعت ایشانرا در افعال و اقوال
واجب لازم شمارند نه آن مردم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشانرا پروردگار و خدای خود
می فهمند و شرک و اسناد قبیح را بجانب حقتعالی اعتقاد خود گردانیده اند چنانچه از کلام پادریصاحب هم
چند جا درین رساله ظاهر میشود که بالوهیت حضرت عیسی قائل هستند و علاوه برین برخلاف حضرت عیسی
از تابعداری جناب خاتم النبیین دست بردار شده اند و انکار از حقیت نبوت آنجناب کرده اند و خدا را صاحب ولد
میدانند پس حاشا که چنین مردمان مصداق عیسائیین بوده باشند و هرگز عقل هیچ عاقل گوارا نمیکند که
حضرت عیسی العیاذ بالله آشامیدن شراب که مزیل عقل و شعور و مورث صدها فتنه و شرور است را
درست میدانستند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاظت خوار است میخوردند و میخورانیدند و زوجه
خود را با کسی دیگر از محارم معاذ الله کشاده رو با آن لباس که ازان بالکلیه حجم و مقدار اعضائیکه
پوشیدن آن نزد تمام عقلا و ارباب حیا لازم و مناسب است ظاهر و نمایان بوده باشد در میان
نامحرمان می آوردند و از ختنان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشتند
پس صاحبانیکه اعتقادات و عقائد چنان و افعال و طریقها چنین اختیار کرده اند و این عذرا هرگز
بدین فهمند ایشانرا چطور عیسائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی توان شمرد خلاصه کو در نفس الامر
این صاحبانرا عیسائیین گفتن بهیچ وجه بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادریصاحب همین مرضی است باشد

خاطرشان در مقامات آتیه در اکثر مقامها تعبیر از ایشان و از قرآن و امثال ایشان بلفظ عیسائی خواهیم کرد
و اصطلاح جدید مقرر خواهیم نمود که قاعده لا مشاحة فی الاصطلاح امر معمول به و مقبول عقلا و علما است
چنانچه در سابق مذکور مسطور شد افاده پادری در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را الی آخره دریافت
باید کرد که اطلاق انجیل بر آن کتاب که تراجم آن عیسائیان بمعرض طبع آورده اند اصلا وجه و جهی ندارد
زیرا که نزول آن از جانب خدا ثابت نیست چرا که در آن کتاب چنین مضامین قبیحه و امور شنیعه مندرج که شایان
شأن کتب الهیه سزاوار صحف سماویه نیست و از دیدن تراجم آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب را
کسی از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ در بیان حال حضرت عیسی جمع و تالیف کرده است و طرز آن هرگز مثل قرآن
مجید که از آن صاف ظاهر میشود که کلام خدا است مشتمل بتضمن بر بیان امر و نواهی که تخاطب منزل علیه و امم
شده و مشتمل اخبار رسالت و تنزیل رسول مرسل و کتاب منزل الی غیر ذلک من کمال الفصاحة و البلاغة و عدم
التضمن علی التناقض و امثالها و نحوه الامور الشنیعه الفضیحه منبیا شد پس پادری صاحب را لازم است که بدلیل قاطع
ثابت کنند که آن کتاب انجیل است نه اینکه بدون اثبات امر مذکور اطلاق انجیل مقدس بر آن نمایند سبحان
الله آیا تقدس این کتاب همین است که آن مصدق کتابی گردید که در آن کتاب اشامیدن شراب و ارتکاب
امر شنیع بدختران خود و اولاد و الاولاد ایشان العیاذ بالله من ذلک کله مستند بجانب بعض انبیا است چنانچه
این حال عنقریب مذکور و مبین خواهد گردید بعد از این دریافت باید کرد که اطلاق خداوند بر حضرت عیسی که درین مقام
و در مقامات آتیه اکثر این همین مذکور است که پادری صاحب ایشان را خدای خود میشناسند چنانچه در بعض افادات
آینده شان این امر مصرح هم هست پس سراسر بیوجه و مستقبح است زیرا که اگر حضرت عیسی العیاذ بالله خدا
بوده اند پس چه معنی دارد پیدا شدن شان از شکم مریم علیها السلام و مردن و مصلوب و مقتول شدن و باز
زنده گردیدن پس از سه روز که خود این پادری اقرار و اعتراف اینهمه امور نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا
محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در آنحضرت موجود بوده پس چگونه عیسائیین بالوهیت آنجناب

آنجناب اعتقاد کرده اند و برین تقدیر اسناد نقائص و عیوب بسیار بجانب خدا لازم می آید مثل طعام خوردن و آب آشامیدن و بول کردن و بیت الخلا رفتن و مانند محتاج بودن بجانب مکان و جهت و لباس و طعام و غیره الی غیر ذلک من النقائص البشریة حالانکه خدا محتاج بهیچ چیز نمی باشد و بهیچ امر معیوب و ناقص متحقق نگشته بالجمله حضرت عیسی را خدا دانستن شرک صریح و ظاهر البطلان است و اسناد قبیح است و هرگاه باعتراف این پادری ناصری گفتن حضرت عیسی ازین جهت که در ناصره پرورش یافته بودند صحیح شد پس اگر آن افراد نصاری را که در آن قریه پرورش یافته اند خواه در انجا متولد شده ازین قریه که نام ناصره نصران هم هست نصرانی بگویند چه قباحت بلکه اگر دیگر اشخاص نیز از قوم نصاری بنا بر اینکه مثل و شریک و سهیم اشخاص مذکور الحال اند در دین و مشرب یا بنا بر وجهی دیگر از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرانی کنند پس بسبب اینکه در جواز اسناد تحقق مناسبت و ملابست فی الجمله کافی میباشد هیچ مقام بحث و اعتراض نخواهد بود و پوشیده نماند که اینجا پادری صاحب اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج باثبات است چراکه بتفسیر و تصریح بعض محلاتی لغویین معلوم کردی که مقام مذکور قریه است نه شهر

ترجمهٔ قول بی ثبات پادری

چونکه مولوی صاحب از عیسائیان آن دلائل میخواهند که از ان او نشان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بطلان میکنند و خود سوال می نمایند که اگر ما مردم نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از دلیل نقلی باطل می کنیم پس میخواهند که در کتب سابقهٔ خدا کدام جا مکتوبست که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق نخواهند بود پس در کلامهای سابق خدا نوشتن این سخن هیچ ضرور نبوده چراکه چنانچه در توریت و انجیل و غیره مرقوم نیست که راهم و کرشن حق اوتار نخواهند بود و چنانچه در حق مسیلمه که در زمان خلافت ابو بکر خود را رسول الله مقرر کرده بود مکتوب نبوده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم نوشتن ضرور نبوده که او نبی برحق نخواهد بود مگر از دلیلهائیکه نبوت او باطل میشود آنرا من در ششم حصه بیان می کنم

جواب حق سمات سالکان مسلک جعفری مولوی

نعمت علی کجا در کلام مرقوم او عبارتی منحرف کرده است که اگر پیغمبر خدا العیاذ بالله پیغمبر برحق نمی‌بود
بالضرور در انجیل و توریت مکتوب می‌بود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر برحق نخواهند بود که در جواب
آن پادری صاحب بیفایده این تطویل لاطائل نموده اند اول مطلب مولوی مرقوم و مقصود وی هر چه
هست آنرا بفهمند بعد از آن هرچه خواهند خواست ارشاد خواهند فرمود مراد ایشان ظاهر است که اگر نصاری
از دلیل عقلی ابطال نبوت میکنند آن ناتمام است زیرا که نزد عقل حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم مستلزم محالی و مقتضی قبیحی نیست اگر هست پس باید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل اسلام جواب آن بنویسند
اگر از دلیل نقلی ابطال می‌کنند این هم ناممکن زیرا که ظاهر است و هر عاقل میداند که از آیات قرآنیه که خود مؤید
امر مرقوم است ثبوت بطلان امر مذکور غیر ممکن است چنانچه ظاهر است بسبب همین ظهور مولوی مذکور تعرض
این شق ننموده باقی ماند استدلال به توریت و انجیل و غیر هما پس نصاری بیان کنند که در آنها کدام جا
مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر مواضع بشارت آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم در انجیل وارد است پس در حقیقت نبوت آنجناب کدام جا اشتباه و ارتیاب در جواب این سخن پادری صاحب را
لازم بود که شقی را از شقوق مذکوره اختیار می‌نمودند و تصریح میفرمودند که از دلیل عقلی نبوت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را ابطال میکنند یا از دلیل نقلی یا به هر دو طریق تا کلام بی سررشته نمی‌بود نه اینکه بالکل از تعرض
و اختیار شقوق اعراض فرمودند و زیاده از آن اینست که تعرض حال رد و بشارات مصطفویه در کتاب
انجیل که در کلام مولوی مذکور مصرح است اصلا ننمودند و احوال آن بشارات را نیز از مولوی مزبور دریافت نفرمودند و این
امر عجیب و غریب است غرض هرگاه پادری صاحب اعتراف کردند که در انجیل مقدس این امر که محمد نبی برحق
نخواهند بود و صریح جا مذکور نیست پس حکم عدم امر مذکور از جهت عدم ضرورت بوده باشد لکن این مقدمه که در
استدلال مولوی مذکور در شق ثانی تردید بانحو درست قوت حاصل کرده پس این تطویل بلاطائل پادری صاحب را در نشده
مگر از جهت کج فهمی ... اطراف جوانب کلام ... حافظ نظر ننموده فلا تغفل قول

[illegible]

عیسائی که مترجم شد باین عبارت چونکه مولوی صاحب الی آخر هذا اللفظ هیچ ضرور نبوده ای پادری صاحب
اینمقام مقام حیرت چه این است مطلب مولوی نعمت علی هرچه هست ظاهر است پس مطابق همان جواب نوشتن
مناسب بوده و مولوی مذکور در کلام مسطور هیچ جا این دعوی نکرده که بر تقدیر بطلان نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله منه نوشتن امر مذکور از انجیل غیر ضرور بوده بعد ازین معلوم نماید
که بجای لفظ بطلان نوشتن لفظ باطل می بایست هم پوشیده نماند که در کلام مولوی دو شق مذکور شده استدلال
بدلیل عقلی و احتجاج بدلیل نقلی پس جواب این جناب پادری صاحب را تعرض شق اول هم لازم بود و بر همین
نهج بر ذمه شان تعرض حال بشارات انجیلیه ضرور و متحتم بوده و لااقل مولوی مذکور را طلبیده زبانی حال آن
بشارات را خواه بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تحقیق و انصاف همین بوده پس
چرا ازین امور اعراض نمودند اینچه معنی دارد و ازین اعراض و اغماض ظاهر میشود که از ادله عقلیه و عبارات
انجیلیه اثبات بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است و از جواب بشارات
جناب پادری صاحب عاجز اند والحمد لله علی ذلک و اینکه افاده فرموده که در کلامهای سابق خود نوشتن
این سخن هیچ ضرور نبوده پس جواب آن عنقریب از جواب افاده آینده ظاهر خواهد شد قول عیسائی مزبور
که منقول شد باین عبارت چرا که چنانچه در توریت و انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نماند که مارا فقط کار
از ثبوت نبوت جناب رسالتمآب است و پیغمبر برحق بودن آنجناب بنا بر براهین مقبوله و ادله مذکوره تا (?)
پس اگر چنانچه مطلب مولوی نعمت علی همان بوده باشد که این پادری فهمیده و اگرچه در نفس الامر کلام شان
غلط و ناتمام بوده باشد لکن ازین امر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم لازم
نمی آید و حال آنجناب العیاذ بالله مثل حال رام و کرشن و مسیلمه و غیرهم نبوده زیرا که بشارتهای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل و توریت موجود پس حاجت بی (?) ارجاعش مولوی مذکور جناب پادری صاحب را
هیچ ضرور نیست مگر تحقیقاً للحق و تبرعاً نوشته میشود که اولاً بنا بر این افاده پادری بر عدم فهم مقصود مولوی است

ثانیاً هرگاه اغوا یا جهل و آگاه نمودن مخلوقات خود از حقیقت حال و تنها را گول زدن و غافل گذاشتن گمراه
گردانیدن نسبت بجناب باری عز اسمه امر قبیح ناشایان نزد تمام عقلا و منصفین و پریشان است و همچنین این امر
برای پیغمبر نسبت هم قبیح و مستقبح باقرار و اعتراف این پادری چنانچه خواهد آمد و هم باعتراف تمام ارباب
عقل و انصاف حقتعالی از امر قبیح منزه است و همچنین جمیع پیغمبران از صفات ذمیمه مبرا هستند لاجرم ضرور
است که عموماً یا خصوصاً باشاره و کنایه یا بصراحت بتخصیص بشارت شخصیکه دین را و بعد از پیغمبری ظاهر شدنی
باشد اگر آن شخص حق بوده باشد یا بطلان و خلاف حق بودن طریقه او اگر آنکس بر طریق باطل بوده باشد
در کتب سماویه و کلمات آلهیه مذکور بود و بزبانی پیغمبران هم شان ظاهر شود چنانچه از همین جهت بشارتهای
پیغمبر با کثرت در انجیل و غیره وارد شده پس اگر عیاذاً بالله شریعت و طریقه جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم باطل می بود البته تعرض بطلان این امر عظیم که باعث گردیدی هزارها بندگان خدا بلکه کرورها در گروها
هلاکت ازینهم زیاده تا قیام قیامت شد در کتب سماویه و صحف آلهیه و در مکالمات نبویه بالاجمال یا بالتفصیل مذکور
میگردید هرگاه باعتراف این پادری بحمد الله حال بطلان نبوت آنجناب در کتب سماویه مذکور و مسطور نیست بلکه خود
بشارتهای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم دران ها مذکور و موجود چنانچه معلوم گردید لاجرم
ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر برحق هستند و دین آنجناب سراسر حق و صواب است اینکه
در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پادری صاحب گذشته که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام
جا نوشته است که محمد صلی الله علیه آله و سلم نبی برحق نخواهند بود پس چنانچه مخفی نیست شامل است این هر دو شق
را که ذکر بالاجمال بوده باشد خواه بالتفصیل یا بالاشاره بوده باشد یا بالصراحت زیرا که کلام مسطور بسبیل عموم و
اطلاق است پس کلام مذکور از آنچه ما نوشته ایم منافات ندارد فلا تغفل و ذکر این امر و گرفتن که پادری در این
مقام نموده جواب پس نیست که اول پادری صاحب را اثبات این امر باید که آن امر و گرفتن که بغلط
منسوب کرده گفتار آنها را برحق قرار میفهمند بعد از زمانه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مخلوق شده

شده بود و حال ایشان مثل حال مهاد بود که مشرکین ازان حضرت آدم را قصد میکنند بعینها باشد چنانچه ظاهر
است که اکثر آن قوم مستحقین لعن بر خدا مینمایند پس اول با ربصاحب را لازم است که این را مفصل بیان کرده
بدرجه ثبوت رسانند بعد اثبات آن ما خواهیم گفت که اگر احیاناً هیچ بدی شان در انجیل و توریت
و غیره ما مرقوم نیست لااقل اینقدر که مذکورست که شرک و بت پرستی کفرست و حضرت عیسیٰ و پیغمبران
سلف همه برحق اند و منکر شان کافرست و بر طریق باطل پس هر گاه که راهم و کرشن مشرک و منکر و
مبطل انبیا و رسل بوده اند در عموم کلام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در تصریحات فرقان حمید
یعنی قرآن مجید که در بیان سوء مآل و خسران حال کفار و مشرکین منکرین انبیا و مرسلین وارد شده تمام
مشرکین و کفار داخل میباشند و حال مسیلمه کذاب اینست که از عمومات انجیل و غیره بطلان طریق و مذهب او هم
نمایان چنانچه مقال که مابین از انجیل نقل کرده ایم زبانی حضرت عیسیٰ فرموده وانا اسأل ابی فیعطیکم مسلیا آخر لیثبت
معکم الی الابد یعنی من سوال خواهم کرد از پدر خود پس عطا خواهد کرد شما را تسلی دهنده دیگر که همیشه با شما خواهد ماند هم
مصرح امر مرقوم است بر آنکه مآل کار مسیلمه این شد که بشمشیر اهل اسلام در عهد خلیفه متغلب مع اتباع و اذناب
خود برودی واصل جهنم گردید اکنون از مذهب و بحمد الله مذهب و نشان هم باقی نیست پس اگر پیغمبر برحق میبود
البته دین او تا بقیامت باقی میماند پس از عبارت مذکوره ظاهر شد که او پیغمبر برحق نبوده و همچنین از دیگر عبارات
انجیل نیز بطلان طریقه او ظاهر میشود و از تنصیصات و تصریحات قرآنیه و احادیث معصومیه بطلان نبوت
و دعاوی فاسده کاسده او اظهر من الشمس است پس مطلقاً و عموماً این ادعا کردن که کتب سماویه مطلقاً مرقوم نیست که راهم
و کرشن برحق و تا نخواهند بود و مسیلمه پیغمبر برحق نخواهد بود و بعیدست از عقل و فطانت پادری و تشبیه جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بحال مسیلمه و راهم و کرشن و تحریر و تقریر که ترجمه فارسیه آن چنین نوشته شد بجهت آن
در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم هم نوشتن ضرور نبوده که او نبی برحق نخواهد بود با وجود دیگر از بشارات انجیل و غیره
کتب سماویه اولاً و برا هین قویه حقیقت نبوت آنجناب ظاهر است نهایت مستقبح و بعید از انصاف است بعید و اعتساف است

کجا آسمان و کجا ریسمان نسبت خاک را با عالم پاک با انجمله کدام درستی نزد ما خواهد بود از اینکه پادری نسبت داده است
آنجناب را که افضل الموحدین بوده از زمره کرشن با اینکه آنهم دور از مشرکین داخل میدانند نعوذ بالله من غلبة الوسوسه
والهوی و قول پادری در ترجمه فارسی مکرر از دلیلهائیکه الخ العیاذ بالله من ذلک کبرت کلمة تخرج من افواههم حاشا ثم حاشا
که هیچ دلیلی اول بوده باشد بر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از دلایل و براهین
قویه رسالت و نبوت آنجناب ثابت که منکرین از جواب همین آن بحمد الله عاجزاند چنانچه دو دلیل در ما سبق مذکور
شده هر شخص که اعادهٔ آن خواسته باشد متوجه جوابهای آن بشود **شعر** خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود
هر که در وغش باشد * و این پادری حصه های شش گانه خود دلیلهائیکه بزعم خود نوشته است عنقریب با دلایل و
براهین وافیه با جوبه شافیه کافیه آنها را باطل خواهیم نمود و ناتمام بودن آنها را کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار
خواهیم کرد **ترجمه قول الثبات** در حصه اول پنج نشان اند آن نشانهائیکه از آنها
نزد عقل نبی برحق ثابت میشود بیان خواهم کرد در حصه دوم آشکارا خواهم کرد که آن نشانها در حضرت موسی و
حضرت عیسی بوده در حصه سوم از دلیلهای قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر خواهم کرد که این
نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه بخلاف این در حصه چارم ظاهر خواهم نمود که نصیحتهای محمد چنانکه در قرآن و
حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا برخلاف اند در حصه پنجم آگاه خواهم کرد که رواج مذهب اسلام در
دنیا از خوبی و عقل خدا برخلاف است در حصه آخری خلاصه همه را بیان خواهم کرد **جواب حق سمات**
اول در جواب حصه اول ما این مقصد را آشکار نموده که امور یکه این پادری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها
چنان است که در پیغمبر تحقق آن ضروریست و تحقق بعضی بر نهجیکه این پادری منظور و مقصود است هرگز ضرور نیست در
جواب حصه دومی این پادری ظاهر خواهیم کرد که آنچه افاده فرموده است که آنهمه نشانها در حضرت موسی و حضرت
عیسی علی نبینا و علیهما السلام متحقق بوده در مقابل اهل اسلام نوشتن آن بیفایده است زیرا که ایشان خود بنبوت
حضرات مذکورین قائل میباشند و خود حقیقت نبوت انبیا را با دلائل قاطعه و براهین لامعه ثابت مینمایند مشکل

است که با نطق یهود یا نصاری بر مخالفین حجت ثابت کنند اگر مقابله یهود که منکر حقیقت نبوت حضرت عیسی
هستند یا در مقابله کفار و مشرکین غیر هم که هر دو جناب را مع دیگر انبیا پیغمبر برحق نمیدانند ذکر کرده است
پس آنها از این دعاوی بدلیلی کی ساکت خواهند شد می بایست که برآنها بدلیل قاطع این امر را ثابت میکرد
پس اقامت براهین قاطعه مسکته که مثبت امر مسطور بوده باشند بر ذمه این پادری لازم است هرگاه
نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی را از فتح تنها ثابت خواهد کرد بهر نحو که ثابت خواهد نمود ما نیز بهمان طرز بلکه به
بهتر از آن حقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را بر منکرین و مخالفین شان ثابت خواهیم نمود
و لله الحمد علی ذلک در جواب حصه سومی ما بیان خواهیم کرد که نشانها و صفاتیکه در پیغامبر میباید همگی در
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم بوجه احسن متحقق بوده و انکار این امر سراسر بی انصافی است و از هیچ آیت
قرآن مجید و از هیچ فعل آنجناب ظاهر نمیشود که در آنجناب صفاتیکه در پیغمبر میباید موجود نبود و در
حصه چارمی خواهیم نوشت که مواعظ و نصایح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم هرگز مستلزم تکذیب و ابطال کتب انبیاء سابقین نبوده بلکه بار ها مواعظ و نصایح
و اقوال و افعال آنجناب متضمن میبود بر اظهار اینکه پیغمبران سلف همه برحق بوده اند و دین و
طریقه شان تمام حق و صواب بوده است و کتابهای شان همه برحق و منزل من جانب الله بود
بلکه هر کس منکر امر مرقوم بوده باشد بروی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم حکم کفر جاری
فرموده باقیماند اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بنابر مصلحت و حکمت پروردگار بعض احکام
انبیاء سابقین را بحکم الهی نسخ فرمود پس آن اصلا مستلزم انکار و تکذیب نیست چنانچه بر هر عاقل منصف
ظاهر است و این مقدمه عنقریب ان شاء الله المستعان بتفصیل مذکور خواهد شد در ابطال حصه پنجمی
بیان خواهیم کرد که ترویج مذهب اسلام هرگز هرگز منافی عقل و مخالف عدل و خوبی حق سبحانه و تعالی
نیست بلکه طریقه حق و دین متین این پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه و آله وسلم افضل ادیان و ترویج آن عین

عدل و سراسر مقتضای معدلت و رحمت خالق ملک منان است و در جواب حصهٔ اخری خلاصهٔ جواب بهکی سخنها را در ضمن جواب خلاصه تحریر خواهیم کرد **ترجمهٔ قول پادری** حصهٔ اول از عقل مردم میدانند که ذات خالق هست و با انواع صفتها او و این نیز هست یعنی که او مقدس و صادق القول است و این عبارت که او بهتری مخلوق خود میخواهد او انسان را از هوش و عقل مرکب نموده پس برای انیست که آنها فریب نخورند بلکه هر مقدمه که در عقل کنجد آنرا از روی عقل دریافت کنند چراکه عقل روشنی خداست **جواب واجبی** الحمد لله و المنه که تمام اهل حق با جمیعهم معتقد و مقر و معترف این امر اند که جناب واجب الوجود هیچ شریک و مثل خود ندارد و واحد حقیقی بجمیع الوجوه است که از تجسیم و ترکیب نیز منزه و مبراست و اجزای عقلیه و وهمیه هم در وی غیر متحقق و مقدس و منزه است از جمیع امور قبیحه و صفات ذمیمه و صادق القول و مبرا از کذب است و در حق بندگان خود همان میکند که در حق شان انسب و اصلح میباشد چنانچه این امور در کتابهای ایشان توضیح و تفصیل مبین اند که هیچ عاقل منصف را مجال انکار نیست و هم چنین ارباب عقل از اهل اسلام عقل را دلیل قاطع می شناسند و تمام اعتقادات جملیهٔ خود را با دلهٔ عقلیه ثابت می نمایند لکن تعجب است از نصاری که ایشان بالوهیت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل شدند و از اعتقاد توحید مقتضای عقل و شعور است بر دار گردیدند و اقانیم ثلثه را خدا شمردند و طریقهٔ مشرکین را اختیار کردند و نقص و قبح را که لازمهٔ بشریت است بر حقتعالی جائز داشتند و حضرت عیسی را پسر خدا میدانند حالانکه مهمل و بیمعنی و باطل و عاطل بودن آن اظهر من الشمس است اعوذ بالله من تلک الاقوال و الاعتقادات المسطورة کلها پس پادریصاحب را لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد ازان بمقابل قوم خویش کلام مسطور الطریق وعظ و نصیحت بیان میفرمودند نه اینکه در مقابلهٔ اهل اسلام که خود بکمال شد و مد قائل بتجسیم امور مرقومه میباشند از تمام فرق در بیبنات یاد و تر شد و مبالغه اند بفایده بذکر افادات مذکوره پرداخته اند و عجب تر نیست که در ذیل تبیین افادات مسطوره اشارهٔ این مرهم کردند که مذهب اهل اسلام همین است

است خلاصه پادریصاحب چند دو همین ساله در ذیل حصه دوم چنین میفرمایند و خداوند عیسی مسیح قدرت و
معجز تکیه و بر روی دوست و دشمن نموده بسی هنشهادند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر الوهیت او نیز گواهی
میدهند انتهی ما اردنا نقله پس اگر مقال سابق پادریصاحب که پیشتر تبیین شد حق و صواب است بطلان این مقال
لازم می آید و اگر این مقال راست است ضرورست که مقال سابق باطل و دروغ بوده باشد زیرا که اگر مراد پادریصاحب حسب
این مقال که عنقریب منقول شد اینست که العیاذ بالله حضرت عیسی از جناب باری عز اسمه جدا خدای نصاری هستند
مشرک بودن ایشان و بطلان این افاده که از عقل معلوم میدانند که بخالق است لازم می آید و اگر بطرز فرقه ضاله
صوفیه قایل این مرا اند که خدا در حضرت عیسی حلول کرده است یا از جناب نسبت وحدت خواه نسبت اتحاد دارد
پس قطع نظر از بطلان این امور عقلا کدام امر شنیع زیاده از نیست که بجانب حق تعالی نسبت خوابیدن و خوردن
و آشامیدن و ریدن و شاشیدن الی غیر ذلک من اللوازم والاحداث البشریة کرده شود پس بنا برین اعتقاد
حق سبحانه و تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و هنگامی افاده فرموده اند که منجمله صفات حقتعالی اینست که او مقدس
است کذب و دروغ خواهد شد علاوه برین هر گاه عیسائیان حضرت عیسی را بجسمه الشریف خدا شمرند وحدت
حقیقیه که عدم تجسیم و ترکیب است برای خدا ثابت نمانده و اشتمال اجزا و اعضای کثیره و احتیاج بجانب آنها که سراسر
عیب و نقصان و مستلزم امکان است لازم خواهد آمد و همچنین قول بحلول و اتحاد و غیره مستلزم قول بقبول تجزیه
و ترکیب است العیاذ بالله منه چرا که حقیقت حال اینست که هر چیزیکه حال است در مرکب یا متحد است با آن بلاشبهه
مانند او تجزیه را قبول میکند و هر گاه او تجزیه را قبول کرد لاجرم مرکب بودن او نیز ثابت شد افاده عیسائی کرد
و صادق القول است ما که حقتعالی را البته صادق القول و منزه از کذب و دروغ میدانیم لکن پادریصاحب شاید معتقد
آن در باطن نیند گو بظاهر اقرار آن نموده اند زیرا که با وجود موجود بودن بشارات کثیره در انجیل که دلیل واضح صحت
بر حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری از آن بشارات در ما سبق مذکور شده و قدری
اکنون مذکور خواهد شد از آنحضرت انحراف و اعوجاج دارند و آنجناب را عیاذا بالله پیغمبر برحق نشمارند پس شاید حجه

در بیان مقدمه مسطوره در میان انجیل وغیره مذکور و مزبور است آن را معاذ الله کذب و دروغ می فهمند قول او ترجمه
فارسیه او انسان را دیهوش بعقل مرکب مغز ده از زمی دیهوش نوشتن امثال این عبارت و لحاظ اطراف و جوانب
کلام نداشتن بعید است چنانچه بتحریر لفظ اعمی در مثال فقره سابقه از عقلا و ارباب ادراک مستبعد و مستقبح افاده
پادری آن را از روی عقل الخ هرگاه حقیقت حال این است پس شما را ای گروه نصاری لازم که عقل را دخل دهید و انصاف کنید
و از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی که بطلان آن با وجود ظهور آثار بشریت و احتیاج اظهر من الشمس است دست بردار
شوید و بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که با دلهٔ قطعیه و براهین قویه ثابت است اقرار و اعتقاد
نمائید **ترجمه قول نبی ثبات** چنانچه مرقوم است که خدا پاکیزه و صادق القول است همچنان
نزدیک عقل ثابت است که ناپاکی و لغو از ذات او بعید است و اینهمه معلوم است که اگر خدا از سوی خود شخصی را
نزد نسلهای گمراه آدم بفرستد که آنها را تربیت کند پس البته الله تعالی آن نبی را قدر علامات رسالت
خواهد بخشید تا که برای خلق الله گواهی بوده باشد که او فرستاده الله تعالی است اگر چنین نمی باشد مردم از
عقل نصیحت آن ناصح را و سندهای او را باطل کنند و خواه مخواه بر وی یقین آورند پس مقرر آنها فریب خواهند یافت
چرا که وقتهای قدیم هم فریب دهندها جا بجا ظاهر شدند و یک خلقت را معتقد خود کردند پس رسولان الله تعالی
این امور کم و بیش شرط اند **جواب حق سمات** اهل اسلام خود قائل این امور اند که حق تعالی
پاکیزه و منزه است از لغو و کذب و دروغ بلکه از تمام قبائح و نقائص حق تعالی را مبرا میدانند و نیز مقر و معترف
اند باینکه هر پیغمبر و رسول که از جانب خدا بسوی خلق مبعوث شود ضرور است که در وی شطری از معجزات و خوارق عادات
چنان متحقق بوده باشد که اشخاص دیگر از آوردن مثل آن عاجز بوده باشند پس ذکر این امور در مقابل اهل اسلام
و تصریح نکردن باینکه مذهب شان هم همین است بی انصافی و تطویل بلاطائل است علاوه برین هرگاه پادریان
بالوهیت حضرت عیسی قائل شدند و اسناد نشانش گه و خروج منی و مصلوبیت و مدفونیت را الی غیر ذلک جائز داشتند
کی ایشان از ناپاکی عیاذاً بالله منزه باقی ماند افاده پادری و صادق القول است گر این صفت صفت پاکیزگی و

درینمقام کدام ضرورت داشت که پادری صاحب آنرا با وجودیکه در سابق بتحریر آورده اند بار دیگر
ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه نفرموده افاده پادری هم چنان نزد یک عقل الخ هر گاه پاکیزگی خدا
مبین شد ظاهر گردید که آن باریتعالی از زنا پاکی لغو مبراست پس این کدام امر علحده است که پادری صاحب
آنرا جدا بیان کرده اند افادهٔ عیسائی و این همه را الخ بیهوده و غیرهم هم همین تقریر میتوانند کرد
بر نیطور که هر کرا خدا مبعوث کند ضرورست که چند علامات رسالت و معجزات او را بخشند و الا چنین
نبود و مردم از عقل خود سندها را از ان صحیح طلب نکنند و خواه مخواه برو یقین آورند پس مقرر آنها قرار
خواهند یافت چرا که در وقتهای قدیم فریب دهنده ها جا بجا ظاهر شدند و خلقی را معتقد خود
گردند پس ما در پیغمبر تحقق امور یکه در ترجمهٔ کلام این پادری عنقریب خواهد آمد یا دیگر امور مانند
آن بالضرور میباید و در حضرت عیسی العیاذ باالله چنین امور متحقق نبوده بلکه اموریکه برخلاف
آنست در ایشان متحقق بوده پس آنحضرت عیاذا باالله پیغمبر برحق نبوده اند و این پادری
ادعای اموری که در حق ایشان نموده همه دعوی بیدلیل و نامسلم است پس چنانچه نصاری
جواب اینکلام بیهوده خواهند داد همان جواب اتباع پیغمبر ما بمقابل نصاری بیان خواهند کرد
افاده عیسائی پس هم رسولان الله تعالی الخ ای پادری صاحب لفظ بر درینمقام بر چه موقع
پس چرا در عبارت هندیه خود لفظی را تحریر کردند که ترجمه فارسیه آن عبارت چنین شد چرا
در عوضش آن لفظ هندی را تحریر نکردند که عبارت مذکور بحال سبب متضمن دلالت بران لفظ
بترجمهٔ فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شرط اند و لفظ
کم و بیش هم که بطرز عوام درینمقام مذکور شده نهایت لغو و بیمحل است زیرا که اگر مراد نسبت
که در یک شخص نبی رسالت میباید که صفات آینده کم و زیاده یافته شود پس بطلان آن واضح
است چرا که کمی و زیادتی علم از قبیل نقائض نیست در خصوص یک مقام چگونه متحقق خواهد گردید اگر

مراد نیست که هرگاه از صفات آینده چند صفت هم یافته شود تاهم سیادت ثبوت نتوانند رسید
پس ذکر آن صفات بچنین عبارت که تحقق هر یک وصف بنابر آن ضروری معلوم میشود لغو و مهمل
خواهد گردید و این افاده آینده هم که در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک نزدیک عقل
پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه آنها موجود نیند نبی الله بودن شان ناممکن است [illegible] باطل و مزخرف
خواهد گشت علاوه برین بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیشین کدام [illegible] در انبیا
سوای این شقوق شقی دیگر از کلمهٔ مسطوره مراد گرفته اند پس آنرا بیان فرمایند تا حقیقت حال ظاهر
و آشکار شود **ترجمهٔ قول نبی ثابت** اول که پاکیزگی و پرهیزگاری شان مشهور بوده
باشد دوم چنین شخصها را طاقت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن چنین
توفیق داشته باشند که بر وقت است آید چهارم در نبوت شان نه طرفداری خود و نه دیگری بوده باشد پنجم
اگر الله تعالی پیشتر از زمانه شان از الهام وحی سخنی یا کتابی را نازل کرده باشد پس کلام این انبیا کلام
انبیای پیشین را باطل و دروغ نکند بلکه مطابق آنها یا که قدری زیاده از آنها ظاهر کنند و آنها را
مستحکم نمایند در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک نزدیک عقل پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه
آنها موجود نیند نبی الله بودن شان ناممکن است **جواب حق سمات** سبحان الله
چه حسن بیان است که پادری صاحب در مرحلهٔ اول مر اول از امور یکه تحقق آن در پیغمبر ضروری
میدانند چنان بیان کردند که در حقیقت نبوت حضرت عیسی خلل انداز شدند و آنچه میگویند که
بسم الله غلط پس الحق که در شان پادری صاحب بمقام صادق و متحقق است زیرا که در زمانه
حضرت عیسی کثرت نبود مگر برای یهود و فرقهائیکه آنحضرت را پیغمبر میدانستند و تابعان عیسی بسیار
اقل قلیل بوده اند و یهود جحود و آنفرقه جحود همگی آنحضرت را العیاذ بالله دروغگو و مفتری میشمردند
و کنون هم همین میشناسند بلکه یهود از آنوقت تا الآن در صحت نسب آنحضرت عیاذا بالله کلام میکنند

میکنند پس کجا پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت عیسی امر مشهور قرار یافت و هرگاه که پاکیزگی و پرهیزکاری
آنحضرت مصداق امر مشهور نشد بنا بر تحریر پادریصاحب لازم آمد که آنجناب نعوذ بالله پیغمبر برحق
نباشند و اگر مراد این نیست که پیغمبر تحقیق تقوی و صلاح و محفوظ و مصون بودن از فسق و فجور و مخالفت اوامر
و نواهی جناب باری عز اسمه در نفس الامر ضرورست مشهور بوده باشد یا نه گویا پادریصاحب بسبب قصور
تحریر ذکر این را بخوبی نتوانسته اند بلکه خلاف آن را بیان فرموده اند پس این امر البته در پیغمبر
نزد اهل حق هم متحقق میباید بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در انبیا شرط است و لله
الحمد و المنه که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچکار که خلاف امر مذکور بوده باشد صادر
نشده و هر چه پادری در اثبات عدم اتقای آنجناب ذکر کرده است آن تمام باطل و ناتمام است
چنانچه عنقریب بتفصیل واضح خواهد گردید بالجمله اتقا و صلاح آنجناب باین مرتبه بود که کفار آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از ادعای نبوت بلفظ صادق و امین یاد میکردند و گاهی چنین امر
از آنجناب صادر نگردید که آنها را سند اسناد عیوب و قبائح بهم رسد و الا قبائح بسیار بر آن سوی آنحضرت
نسبت میکردند چنانچه این امور مسلم ماهرین علم تواریخ و سیر و نسخ اظهر و الحمد لله علی نعمائه از اینکه حال
فرقه حق از اهل اسلام است که در انبیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای مجرد اتقا و صلاح
لکن بخلاف شان حال اهل کتاب بمنزل است که اینقدر تحقیر و تذلیل انبیا و رسل و صحف الهیه
نموده اند که چنان مضامین و عبارات را در آن کتب مندرج فرموده اند که از آن ظاهر میگردد که بعض انبیا را
دختران شان شراب خورانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت مستی از دختران
خودان امر شنیع کرده اند که ناسق بر زبانم نمی آید استغفر الله و اعوذ به من شر الشیطان و اغوائه
چنانچه در حق حضرت لوط همین ذکر نموده اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان وجود ساره را
همشیره خود گفته العیاذ بالله در محل فرعون با شاه فاجر فرستادند تا که زوجه خود سازد و هرگاه او ساره را

متوجه گردیدیم و در نتیجه بالبداهه جمیع مضامین مندرجهٔ رسالهٔ هندیه را سوای بعض امور یکه تعلق تمام برسالهٔ پادریصاحب
مذکور داشته و تحریر آن در این رسالهٔ فارسیه لطفی نداشت بدون رعایت مطابقت لفظیه و تطبیق تام بلا التزام التزام
ایضاح ارتکاب یا بنا بر لطافة الکلام بسلک تحریر کشیدیم و برعایت مطابقت طرز جواب با طرز سوال و مشابهت نیز در
درج عبارات فارسیه جواب فقرات هندیه ترجمه عبارات نصرانیه را هم بزبان فارسی مناسب ملزم دانستیم این رساله را بعد از اتمام
والکمال بنام رسالهٔ هندیه مذکور الحال اعنی **تایید المسلمین** لاتحاد المطالب و المضامین مسمی گردانیدیم والان اشرع
فی المقصود مستعینا بالله المعین لو وود مخفی نماند که قبل از جواب اقوال رسالهٔ پادریصاحب دو فصل مذکور میشود **فصل**
اول در بیان امور یست که از سبب آنها بکمال التعجب لاحق حال ما گردید **امر اول** اینست که با وجودیکه نقل آیات
قرآنیه بصحت الفاظ و اعراب بنهایت امر سهل و آسان است برای که در این زمانه صدها قرآن مجید که موصوف بوصف
صحت الفاظ و اعراب اند بحمد الله بر صفحهٔ عالم موجود است پادریصاحب در رسالهٔ خود جا بجا در نقل آیات منقوله خطاء
غلط نموده اند هم در الفاظ و هم در اعراب و بر همین نهج رسالهٔ خود را بمعرض طبع در آورده در اطراف و اکناف عالم
شائع و منتشر فرموده اند و در طبع شریف شان خیال طبع غلط نامه هم نگذشت که احتمال صدور خطا از ایشان بخاطر
هیچکس از عقلاء لاحق نمیگشت و چنین جرات کردن و خیال این نمودن که هر گاه عقلا مطلع خواهند گردید چه خواهند گفت
و با این حال رسالهٔ خود را منطبع فرموده بمعرض تشهیر آوردن از مرد عاقل و فهمیده موجب کمال تعجب است و اغلاطیکه
در آن رساله در نقل مذکور واقع گردیده آنرا انشاء الله العزیز جا بجا در ذیل جواب اقوال کالت اشتمال بیان خواهیم نمود
خلاصه از این امر دریافت میگردد که جناب پادریصاحب را در علم نحو و صرف هم بخوبی مهارت حاصل نیست و بر تراکیب
نحویه و صرفیه نیز اطلاع ندارند بلکه در مزاج ایشان اصلا احتیاط و اندیشه مآل کار هم نیست که از قرآن صحیح نیز
عبارات صحیحه قرآنیه را نقل نفرموده اند و از این امر ناخوشوار اعراض نموده اند **امر دوم** اینست که معمول عقلا
چنین است که در هر زبانیکه دخل تام نداشته باشند تا وقتیکه بخوبی دران زبان دخلی بهم نرسانند کتاب در آن زبان تصنیف نمی نمایند
و پادریصاحب بخلاف این عمل نموده اند که رسالهٔ خود را در زبان هندی تصنیف نموده اند و بعض الفاظ عربی هم دران مندرج فرموده اند

نشوند و در الفاظ هم و زبان مذکور جابجا خطا کرده‌اند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط میباشد معرض
تحریر آورده‌اند پس اگر پادری اراده این امر نموده بود او را لازم بوده که اول از مردی فهمیده و صاحب عقل و دانش
زبان عربی و هندی بخوبی تحصیل میفرمود و بعد از آن رساله خود را تصنیف مینمود که موجب اعتراض نمیگردید
امر سوم اینست که در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله کلمات درشت و سخنان ناسزا
که شایان شان جناب والای شان صلی الله علیه و آله و سلم نمیباشد مذکور نمود و این امر از آن مدعی عقل و
انصاف خیلی مستبعد بود زیرا که ابتدا کردن بدرشتی نزد جمیع عقلا امر قبیح و ناسزاوار و مستقبح و در تحقیق حق و صواب
از چنین امور چه کار خصوص هرگاه امر مذکور موجب هیجان فتنه و فساد و سبب ازدیاد عداوت و عناد بوده باشد
و بر هر عاقل منصف ظاهر و باهر است که اگر شخصی فقط من حیث الدنیا صاحب رتبه بوده باشد در حق وی هم درشتی
کردن بیوجه نامناسب چه جای این مقام زیرا که آنجناب رفیع الشان فخر عالم و عالمیان و اشرف جهان و جهانیان
میباشند و در مقابل کلام نامناسب میتوانستند که مقتضای **مصراع** کلوخ انداز را پاداش سنگ است
ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی و خشونت آمیز مذکور سازیم لیکن ما را که فقط تحقیق و اظهار حق و صواب
منظور و ملحوظ است ازین جهت ما از ارتکاب درشتی و تخشین کلام بالکلیه اعراض کردیم و هیچگونه کلمات درشت را
در رساله خود مندرج ننمودیم مگر احیانا اگر جائی قلم را تاب نماند پس در آنجا عفو و صفح ملتمس و درین رساله انشاء
الله العزیز بجانب دشنامهای پادری نیز اشاره و ایما خواهیم نمود **امر چهارم** اینست که عبارت
سوالی که پادری صاحب آنرا در رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود مشتمل است
بر اظهار اینکه در انجیل بشارات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و موجود است چنانچه آن عبارت نیز
بترجمه فارسیه برین نهج است بلکه در اکثر جاها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی حقیقت نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف زده است و این کلام سائل مذکور الحال صدق و راست است چه بلا شبهه
حضرت عیسی و دیگر پیغمبران علی نبینا و علیهم السلام بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را بیان نموده‌اند

واکثر آن در ترجمهٔ انجیل و غیره که نصاری آنرا فی زماننا بمعرض انطباع در آورده اند بحمد الله موجود
ذکر چنانچه عنقریب ان شاء الله العزیز قدری از آن بیان خواهیم نمود و جواب بعبارت سائل [illegible]
را لازم بوده که متجسس آن بشارتها شده جوابی به لا نعلم بطرز ارباب عقل و فهم ذکر میفرمودند العجب که بر خلاف
این امر پادریصاحب مطلق تعرض انیقول نمی‌نمایند و حال آن بشارات اصلاً ارقام نفرموده اند این امر نهایت
عجیب و غریب است و دلالت بر بی اعتنائی و بی انصافی شان مینماید اکنون که ذکر همین قدر از امور عجیبه اکتفا مینمایم
که اگر زیاده بنویسیم بسیار طول خواهد شد و من لم یکفه القلیل لا یکفیه الکثیر **فصل ثانی** مشتمل است بر ذکر
دلیلهائیکه بر حقیت نبوت جناب خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی علیه و آله الاف الصلوة والثنا دلالت دارد

معلوم باید کرد که بنابر عمل بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل دو دلیل درین مقام بطرز مختصر بیان مینمود و بعد
الحمد لله که اظهر دو دلیل بجهت تحقیق حق برای منصف لبیب کافی و وافیست و هریک از آن بر حقیت نبوت
آن خاتم پیغمبران دلیل قاطع و حجت لامع **دلیل اول** آنکه آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نموده
و امور خارق عادت و معجزات بسیار موافق دعوی خود ظاهر فرمود و هر شخص با لیاقت که دعوی پیغمبری نماید
و بر صدق و راستی آن مطابق ادعا معجزه اظهار فرماید آن شخص یقینی پیغمبر است پس جناب رسالتمآب نیز صلی الله
علیه و آله و سلم بالیقین پیغمبر بر حق اند بیشک از جانب خدا مبعوث شده اند باید دانست که اثبات این هر دو
دعوی که آنجناب با استحقاق و قابلیت پیغمبری ادعای نبوت نموده و بر صدق و راستی آن معجزه ظاهر فرموده
در عهد کرامت عهد آن فخر عالم که آسان ترین امور بوده احتیاج باقامت ادله و براهین دقیقه و تفصیل
و تطویل نداشت زیرا که مشاهده و معاینه ممکن بود پس که میخواست رفع اشتباه خود مینمود و باقی ماند درین زمانه و در مثل
آن از ازمنه پس ارباب انصاف صحاب فهم و ادراک که خالی از اعتساف بوده باشند در چنین زمانه هم اثبات هر دو
امر بکمال چندان اشکال ندارد زیرا که تواتر لفظی و تواتر خصوصی بحیثیکه درین مقام متحقق بلاشبهه مفید قطع و یقین و اذعان [illegible]
حیثیت امور کثیره مانند معجزات حضرت موسی و حضرت عیسی و مثل وجود و بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد

و اولاد و اطیاب آنجناب در ازمنه خود و مانند تحقق کعبه معظمه و بیت المقدس و کربلاء معلی نسبت و مانیکه
زیارت آن مقامات نموده اند و دیگر اموریکه مثل امور مسطوره است بسبب تحقق همین تواتر نزد هر شخص ثابت است و
یقینی گردیده باشد حتی که هیچ متنفس در صحت و تحقق آن امور شک و اشتباه نمی نماید پس معلوم گشت که تواتر مفید
یقین است بالجمله حجیت تواتر امر بدیهی است حاجت باقامت استدلال و احتجاج و تفصیل و تطویل ندارد و بتواتر
اهل اسلام ثابت است که آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نموده و مردمان را بجانب شریعت خود دعوت
فرموده بلکه بتواتر و اعتراف تمام اهل ملل و نحل مثل یهود و نصاری و غیرهم هم این امر فی الجمله ثابت است پس دعوی اول که
ما ذکر نموده بودیم آنکه بحمد الله بدرجه ثبوت فائز گردید باقی ماند دعوی ثانی آنهم بتواتر ثابت است زیرا که
تمام اهل اسلام بتواتر ناقل و قائل این امر هستند و قاطبه بر این امر اتفاق و اجماع دارند که آنجناب
معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق این است که جمیع معجزاتیکه حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را
متفرق داده بود همگی پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم مجتمع عنایت فرموده بود بلکه کمتر چنین باشد که قول
و فعلیکه متصف بصفت اعجاز نبوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صادر گردد پس معلوم
باید نمود که یکی من جمله معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که متواتر ترین معجزات
است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از جهت
معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران مشابه بجنس افعالی مقرر شده
که مردمان عهود حضرات ایشان را در آن مهارت حاصل بود چنانچه هرگاه در عهد حضرت موسی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام سحر و جادو رایج بود حق تعالی آنجناب را اعجاز ید بیضا و معجزه اژدها
شدن عصا عطا فرمود که ساحران از اتیان و ابراز مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طبیبان حاذق مثل جالینوس و غیره موجود بودند و در فن
طبابت کمال داشتند که معالجه امراض مزمنه و مهلکه بخوبی می نمودند لهذا حق سبحانه و تعالی

آنحضرت را چنان معجزه عطا فرمود که مشابه بجنس افعال و اعمال اطبای آن زمان بوده لکن آنها قدرت
بران نداشتند و آن اینست که حضرت عیسی مرده را زنده میکردند و از برص و کوری مانند آن شفا می بخشیدند
الی غیر ذلک من امثال ما فی کتب بهمین طریق هر گاه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در عرب مبعوث شدند
در آن عهد از فضیلت بکمال فن فصاحت و بلاغت و انشاء عبارات فصیح و بلیغ و انشاد اشعار آبدار بوده و
عرب چنین اشعار التصنیف نموده می آوردند و در کعبه معظمه آویزان کرده با هم فخر و مباهات میکردند لهذا
حق تعالی بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله قرآن مجید را که بدرجه اتم فصاحت و بلاغت دارد و مخصوص است
بترکیب و نظم عجیب و جدید و اسلوب خوب انیق و سدید حتی که هیچکس مثل آن خواه بهتر از آن آوردن نمیتواند نازل فرمود
و آنرا معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر نمود چنانچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم آنرا پیش عرب
تلاوت فرمود و تحدی کرده و ارشاد نمود که اگر در نبوت من شکی دارید مثل این قرآن را بیارید آنهمه عاجز شدند بعد از آن
فرمود که ده سوره مثل سوره های قرآن مجید بیارید بر اینقدر هم قادر نشدند پس فرمود که مثل یک سوره بیارید این هم از ایشان
ممکن نشد و آوردن مثل یک سوره کوچک را نیز نتوانستند چنانچه خدا خود در قرآن مجید ارشاد می فرماید قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ
وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا یعنی
بگو ای محمد صلی الله علیه و آله البته اگر گرد آیند همه آدمیان و جنیان بر اینکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند
مانند آنرا و اگرچه باشند بعضی از ایشان مر بعضی را پشت و مددکار و در مقام دیگر میفرماید أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ یعنی بلکه میگویند که خود بربافته است او آنرا بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس بیارید ده سوره
مانند آنکه ساخته و بربافته بوده باشند و بخوانید که بخود همراه میتوانید از غیر خدا اگر هستید راستگو
پس اگر اجابت نکردند سوال شما را یعنی ده سوره نیاوردند پس بدانید که آنچه فرستاده شده بدانش الهی است

پرستیدن وحالانکه نیست معبودی غیر او از پرستش کرا وپس آیا شما گردن ننهید و نیز حق سبحانه وتعالی مخاطب
بجانب کفار شده ارشاد میفرماید وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ
وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ
الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ یعنی واگر بوده باشید در شک و شبهه از حقیقت آنچه
فرو فرستاده ایم بر بنده خود پس بیارید یک سوره که مانند آن باشد و بخوانید بمدد خود گواهی را که حاضر اند
نزد شما از غیر خدا اگر هستید راستگویان پس اگر نکردید یعنی مثل یک سوره نیاوردید و هرگز نتوانید که مثل آن
بیارید پس پرهیز کنید از آتش دوزخ که هیزم آن آدمیان اند و سنگها آماده و مهیا کرده شده است این چنین آتش
برای کافران غرض خود ظاهر و آشکار است که در میان عرب فصحا و بلغا بکثرت موجود بودند پس اگر آوردن
مثل قرآن از ایشان ممکن میشد چرا ایذا و مشقت جنگ و جدال و تعب و رنج حرب و قتال و هلاکت احباب و اقربا و
اطفال و ضیاع انفس و ابدان و اموال و منهوبیت اسباب و اثقال و مغلوبیت و مسبیت نسوان و محارم و اطفال
خمسه و سال را که اینهمه برای ایشان وقوع یافت گوارا می نمودند و چگونه نشد که علمای یهود و نصاری و غیرهم
من الملل و النحل که دران عهد موجود بودند و پس از ان در ازمنه ما بعد بهم رسیدند الی الان مانند آنرا نیاوردند
و این معجزه را باطل نکردند و اکنون چرا ازین امر اعراض مینمایند پس معلوم شد که قرآن مجید کلام بشر
نیست بلکه کلام جناب رب الارباب است و معجزه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب وجه وجوه
اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر احاطه کرده شود بسیار بطول انجامد لهذا ما از ذکر آن اعراض نمودیم هر کرا
اشتیاق آن بوده باشد در کتب طولانی اهل اسلام ملاحظه نماید که دران بتفصیل مندرج و مذکور است و
منجمله معجزات جناب سید کائنات شق القمر است که آنجناب بیک اشاره انگشت مبارک ماه را دو شق نمود
و نشانش این بود که مشرکین و کفار بسبب کمال تعصب و کج فهمی حق را پوشیده بجانب آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم
در معجزاتیکه ظاهر میفرمودند نسبت سحر می نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم معجزه مذکوره را اظهار فرمود

تا که بطلان کلام شان بر هر شخص ظاهر شود هر گاه که سحر بر آسمان و اشیاء آسمانی اثر نمیکند این معجزه
آنجناب نیز بتواتر اهل اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شق قمر که در قرآن مجید مندرج است دلیل
صحیح است برینکه شبهه این امر واقع شد بلکه از موافقین و مخالفین کسی نمیتواند که انکارش نماید بلکه در دل
هیچکس شبهه شک هم در مقدمه وقوع امر مذکور خطور نمیکند تقریر دلیل اینکه در قرآن مجید صریح این
سخن مندرج که ماهتاب شق گردیده و کافران هر گاه معجزه می بینند میگویند که این جادو و سحریست که
مستمر است پس اگر در واقع شق قمر واقع نمیشد و در قرآن مجید این قصه مندرج میگردید فوراً جمیع
کفار جمع گشته از پیغمبر خدا می گفتند که از خدا بترسید چه چنین دروغگوئی معاذ الله دعوی پیغمبری میکنید
کدام وقت شق قمر واقع شده بود که شما این قضیه بی اصل را در قرآن که بناحق آنرا کلام خدا مینامید داخل
کرده اید و مسلمین موجودین نیز فی الفور این کلام کفار را بتمام شنیده از اسلام دست بردار میشدند بلحاظ اینکه
واقعی هر کسی چنین حرف دروغ را بر زبان آرد چه طور او را پیغمبر بگوئیم بلکه این حکایت در تمام عالم مشهور میشد که
شخصی مدعی پیغمبری شده بود و مردمان بر او ایمان آورده بودند مگر چنان سخن کذب بر زبان آورد و چنان
امر دروغ را در قرآن مندرج کرد که اثرش هیچ جا نبود نه در زمین و نه در آسمان هر گاه از امور مذکوره هیچ
واقع نگردید و همه مسلمین و کفار سخن مذکور را شنیده ساکت ماندند باز در وقوع ماجرای مذکور کدام مقام شک
و اشتباه ماند و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار اخبار غیب و اظهار امور آینده است قبل از
وقوع آن چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ابو لهب و فلان و فلان از کفار اشرار هرگز ایمان
نخواهند آورد آخر همچنین شد و آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که یهود و هنود همیشه ذلیل و خوار خواهند ماند
مطابق همین واقع شد چنانچه از عهد کرامت عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا این زمان گاهی ریاست در
یهود و هنود نرسیده همواره ذلیل و خوار ماندند و حالیا هم همین حال است بخلاف نصاری که بمقتضای بعض احادیث
منقوله اهل اسلام مستفاد میشود که برای دولت شان بقا و امتداد است و آثار همین امر مشاهد و معاین است آنجناب صلی الله

وآنجناب خبر داده که اهل روم بر کفار عجم غالب خواهند آمد همچنین شد و نیز آنجناب خبر داد که مسلمین ممالک و بلاد
را عجم فتح خواهند کرد موافق همین واقع گشت و ایضاً منجمله اخبار غیب که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بیان فرموده خبر ورود لشکر ظفر پیکر است در رکاب سعادت انتساب بمکه معظمه زادها الله شرفاً وکرامةً برای
بجا آوردن عمره وخبر وصول فتح قریه مکه معظمه است در عهد کرامت مهد آنجناب و این خبر است که در
انتقام محترم بار دیگر ورود آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم خواهد شد وهم از جمله اخبار غیب است
که آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم همواره بتائید وحفاظت جناب حافظ حقیقی عز اسمه از شرور کفار
اشرار ویهود وغیرهم من اهل العناد والحجوب محفوظ ومصون خواهند بود الی غیر ذلک من الاخبار
واگر ما همه آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا ازان اعراض کردیم خلاصه این امور
بتواتر اهل اسلام ثابت پس پیغمبری ورسالت آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم بدرجه ثبوت رسید
چرا که پیشین گوئی باعتراف این پادری نیز از علامات پیغمبریست چنانچه این امر بانچه پادری در همین مقام
گفتگو کرده است عنقریب خواهد آمد و منجمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبودن سایه است
برای آنجناب در تابش نور آفتاب و کلام کردنست در همه زبانها حالانکه آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از هیچکس هیچ چیز تعلیم نیافته بود و اصلاً از کسی نخوانده بود و نیز از آب گردیدن بعضی ازان چاه ها
است که خشک شده بود و بسبب افتادن آب دهن مبارک آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم دران و سیر
گردن جماعت کثیر است از طعام یسیر چنانچه در جنگ خندق از ناخورش یک غاله و نان یکصاع
جو که بحساب سیر جاری السلطنت لکهنو قریب و سیر و سه ربع سیر شد هفتصد کس را سیر فرموده و دیگر
این معجزات معجزاتیکه از آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم بوقت ولادت و اوقات دیگر ظاهر شده بسیار
بیرون از حد عد و شمار اند که اگر احاطه همه آنها کرده شود یک مجلد ضخیم مضاعف این رساله بلکه از
این هم زائد مؤلف و مرتب کرده شود لهذا ازین امر اعراض کردیم خلاصه کلام هم آنکه بالاجمال صدور

معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم متواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و
اتفاق اینگونه جماعت کثیر و چنین جم غفیر که افراد و اشخاص آن در اکثر اعصار و دهور از لکهوکه و کرور متجاوز
و صدها دران علما و عقلا و اصحاب دیانت و اتقا و ارباب فهم و فطانت و ذکا موجود بر امر باطل و کذب
و دروغ از قبیل محالات است و اگر اینگونه تواتر که در هیچ زمانه نصاب آن منقطع نگردید و تواتر چنین اشخاص
که مثل جناب امیر المومنین علیه السلام و اولاد معصومین آن امام عالیمقام که موصوف بکمال تورع و تقدس
و صلاح و سداد بوده اند و نهایت اهتمام و مبالغه در ممانعت کذب و افترا داشتند. و از کذب و دروغگوئی
و هیچ گناهان معصوم و مبرا بوده اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرات دوست و دشمن و موافق و مخالف
بتقدس و اتقای ایشان اقرار و اعتراف داشتند و هم چنین دیگر صحابه کرام و تابعین فخام و زهاد و عباد عظام
و علما و اتقیا ذوی العز و الاحترام که هیچ منصف را در ورع و تقدس شان مجال گفتگو نیست در ایشان
داخل می باشند مفید یقین و قابل احتجاج نیست پس با زکدام تواتر قابلیت افاده یقین و لیاقت عمل خواهد داشت
پس بسبب انعقاد چنین تواتر و اتفاق هر مرد منصف را واجب و لازم است که بحقیت نبوت جناب سالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم اعتقاد کند و از تعصب و اعتساف دست بردار شود و بالجمله هر شخص که ماهر و واقف از احوال سلف
است او را بخوبی معلوم است که در عهدیکه جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم دعوی پیغمبری نمود هیچکس از عالمان
علوم و شرایع انبیای سابقین و واقفان اخبار و آثار سابقین در قریش موجود نبود و اکثر افراد ایشان موصوف
بصفات ذمیمه متصف بصفت جهل و نادانی بودند و در فرق دیگر اگر علما موجود بوده اند از جناب سالتمآب و ایشان
اصلا رسوم ملاقات آمد و شد میان نبوده و از کسی آنجناب هیچ علمی را بوجهی من الوجوه تحصیل نفرموده و
هیچ چیزی را نیاموخته و هیچ کتاب را نخوانده با وجود این چنان کلام فصیح و بلیغ آورد که تمام عرب عربا از اوردن
مثل آن عاجز شدند و چنان کلام شریف بخلق رسانید که یک یک سوره آن بر چنین مکارم اخلاق و محاسن
و محاسنات و آداب کریمه و شرایع قویمه متضمن است که دوست و دشمن ازان مجال انکار و اعتراض ندارند و در سر لغت

شریعت مقدس خود برای بهتری بندگان و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و
احکام حلال و حرام الی غیر ذلک چنین قواعد و قوانین جلیله سدیده را منضبط و معین فرمود که هر چند علمای
زمان و عقلای جهان تفکر کنند هیچ خدشه و شبهه در آن بر آوردن نتوانند و هیچکس بهتر از قواعدیکه در شریعت
آنجناب مقرر شده معین و مقرر کردن نتوانند پس مرد عاقل منصف بنابر این امر و بنابر اموریکه سابق آنرا
بیان کردیم کالشمس فی نصف النهار روشن و آشکار میگردد که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم یقیناً بدون ابعد و
لاریب پیغمبر فرستادهٔ خدا بوده اند و در اینکه آنعالیجناب رسول حق بوده هیچ مقام شک و اشتباه نمیباشد
لکن اگر کسی کجی و اعتساف کند و دیده و دانسته از حق منحرف شود پس علاجش هیچ نتوان کرد کنون معلوم
باید کرد که اگر نصاری چنین تقاضا از اهل اسلام را که حالش معلوم شد مسلم نخواهند داشت ایشان را چاره در اثبات
نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بر یهود و مشرکین و ملاحده و چنین فرقهائیکه نبوت حضرت عیسی ع
قائل نمیباشند بلکه هیچ نبی و پیغمبر بر حق نمیشناسند باقی نخواهد ماند و عاجز و حیران خواهند شد و هم چنین اثبات
حقیت نبوت هیچ پیغمبری از پیغمبران بر منکرین او از ایشان ممکن نخواهد گردید زیرا که حضرت عیسی خواه پیغمبران دیگر
در زمانه حاضر خود نیستند که معجزه را ظاهر فرمایند و حقیقت انجیل و معجزات آنرا فرق منکرین قائل نمی باشند پس
لاجرم نصاری را سوای ساکت شدن از آن فرقه ها هیچ تدبیری بهم نخواهد رسید و اگر بر صدور معجزات تواتر
ظهور را سند خواهند آورد ما هم بتواتر خود بر نصاری حقیت نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
را ثابت خواهیم کرد و غرض هر چه نصاری بر حقیت نبوت حضرت عیسی خواه بر حقیت پیغمبران دیگر در مقابل
فرق منکرین دلیل قائم خواهند کرد ما هم مثل آن دلیل یا بهتر از آن قائم خواهیم نمود در مقابله نصاری و اقران
و امثال آنها بر حقیت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بلکه حق سبحانه و تعالی
فضل و شرف داده است اهل اسلام را بر جمیع فرق در این امر هم که پیغمبر ایشان را معجزه عطا فرموده است که تا
بقیام قیامت باقی است و آن قرآن مجید است چرا که هیچکس در هیچ وقتی از اوقات و در هیچ زمانی از ازمنه

نمیتوانند که مثل آن معجزه بهتر از آن بیارد بخلاف فرق دیگر که نزد کسی از ایشان چنین معجزهٔ پیغمبرشان موجود نیست
که تا بقیامت باقی بوده باشد پس اهل اسلام را درین امر هم فضیلت حاصل است بر فرقهای اخر و
اثبات نبوت پیغمبر خود ایشانرا بخلاف فرقهای دیگر آسان تر و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم **دلیل دوم** بر حقیت نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بشارات کتب آسمانی است
که مذکور و موجود و ثبت است در کتابهائیکه نصاری آنها را بنام ترجمهٔ انجیل و توریت موسوم کرده و بمعرض
انطباع در آورده در اطراف و اکناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نمیباشد که آن کتب
ترجمهٔ کتابهای آسمانی است که از جانب خدا نازل شده زیرا که در آنها چنان امور قبیحه و شنیعه مندرج که هرگز
شایان شان صحف الهیه نیست و از رتبهٔ کتب سماویه بعید باشد و امور بجانب پیغمبران در آن کتب نسبت کرده
اند که تکلیف و شیدا از چنین امور ابرار انبیاء روا ندارد و علاوه برین از ملاحظهٔ آن کتب صاف ثابت میشود که اگر
هست همینقدر هست که آن کتابها ترجمهٔ چنین کتب است که بعض اشخاص از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ
و سیر در بیان احوال حضرت عیسی و غیره انبیا آنها را جمع و تالیف کرده اند نه اینکه آن کتب ترجمهٔ صحف
سماویست الی غیر ذلک من امثال الاحتمال المذکور لکن هرگاه نصاری مدعی امر مذکور اند اهل اسلام
را میرسد که بمقتضای الزموهم بما التزموا علی انفسهم از آن کتابها بر نصاری استدلال و احتجاج
کنند حالیا دریافت باید کرد که این ترجمها که نصاری بمعرض انطباع در آورده اند با وجود اینکه از قصور
مترجمین از درجهٔ افاده و استفاده ساقط میباشد و تحریف و تغییر نیز در آنها واقع شده حتی که تراجم
عربیه و فارسیه و هندیه هم در مقامات بسیار باهم اختلاف و مباینت دارد لکن با وجود این نیز بحمد الله با یقین
کثرت بشارات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در آن مندرج که احاطهٔ آنهمه خارج است از طرز این رسالهٔ مختصر
لکن تیمنا و تبرکا موافق عدد متبرک حضرات آل عبا علیهم الاف التحیة و الثنا از آن بشارات درینمقام
پنج بشارت را بیان میکنیم و این دلیل حجتیست که کسی از اهل انصاف و تمیز در مقابله‌اش انکار نمیتواند نمود

ونزد اهل کتاب هم مسلم زیرا که خودشان در اثبات بعض امور خویش بجانب مثل این امور احتجاج
از جمله آنچه این پادری خودش در همین رساله در بیان علامت چهارم چنین افاده میفرماید اول خبر
پیدایش محمد مسیح نبی نداد مگر خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره مبین شده
انتهت عبارته بالترجمة الفارسیة پس معلوم شد که اگر در انجیل یا در کتابی دیگر از کتب سابقه خبر پیدایش
خواه صعوبت پیغمبر یا وارد شده باشد و بآن استدلال کرده شود پس آن استدلال تمام میباشد و ما
درین مقام باثبات میرسانیم که بشارات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در انجیل و غیره مذکور پس ضرور
است که پادریصاحب مع دیگر نصاری بحقیت نبوت جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم اقرار
واعتراف کنند و این افاده خود را که اول خبر پیدایش محمد مسیح نبی نداد باطل و کذب و دروغ
بفهمند و درمقام دیگر پادری مذکور چنین می نگارد لکن از تولد شدن عزیز الله یک ستاره نمایان
شد آنکه خبرش در توریت بود انتهی کلامه بالترجمة الی غیر ذلک و این کلام که مذکور شد هم
تائید مطلب ما می نماید الحال آن بشارتها را ذکر می کنیم **بشارت اول** در فصل بیست
و یکم از کتاب نبوت اشعیا مذکور است ونظرت فارسین کهین احدهما راکب حمار والآخر راکب جمل
لیسمعوا سماعا کثیرة خلاصه اش آنکه حضرت شعیا پیغمبر فرماید دیدم دو سوار را که یکی از ایشان
سوار دراز گوش است و دوم سوار شتر تا بشنوند نصیحتها از مردم بسیار و درین عبارت بشارت
واضح حضرت عیسی علیه السلام و جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله الاطیبا موجود زیرا که سواری شتر
در عرب شایع و مرسوم بود و معمول آنجناب همین بوده که بر اشتر سوار میشدند بعد از عبارت مسطور
در آخر متعلقات کلام مذکور چنین مزبور و اقبل راکب من الاثنین اجاب قال سقطت بابل العظمی
و کل اصنامها و مصنوعات الایدی التی بها انخسفت الی الارض حاصلش آنکه حضرت اشعیا فرمود
چنین می بینیم که یکی از آن دو سوار میگوید که بابل عظمی همه بتهای آن بیفتادند و هرچه از مصنوعات

ایدی الٰہی افتاد و بتها مردمان از دست خود تراشیده و بنا کرده گذاشته بودند همه ریزه ریزه گشتند و سجود و ستایش
دیده بنجا که تمیز شده و اظهر من الشمس است که بت شکنی و قلع و هدم صور و تماثیل مخصوص دین جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم است زیرا که در عهد همان جناب امر مذکور بقوت سر پنجه ید الٰهی بتقویت و نصرت
الله الٰهی باحسن وجوه واقع گشته بالجمله زیاده تر از بشارات مذکوره کدام بشارت واضح و صریح خواهد بود
پس منصف را باید که انصاف نماید و بحقیقت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اقرار و اعتراف
فرماید **بشارت دوم** در فصل مذکور زبور النُّبُوَّةُ فِي الْعَرَبِ وَبَنِي قِيدَارَ یعنی نبوت
در عرب و اولاد قیدار است و این عبارت بشارت صریح است بحقیقت نبوت جناب خاتم النبیین
صلی الله علیه وآله اجمعین زیرا که قیدار را از اجداد کرام آن پیغمبر عالیمقدار است و نسب شریف آنحضرت
برین نهج است کما یصح به بعض الروایات محمد صلی الله علیه وآله وسلم پسر عبد الله و عبد الله پسر
عبد المطلب عبد المطلب پسر هاشم و هاشم پسر عبد مناف و عبد مناف پسر قصی و قصی پسر کلاب
و کلاب پسر مره و مره پسر کعب و کعب پسر لوی و لوی پسر غالب و غالب پسر فهر و فهر پسر مالک و مالک
پسر نضر و نضر پسر کنانه و کنانه پسر خزیمه و خزیمه پسر مدرکه و مدرکه پسر الیاس و الیاس پسر مضر و مضر پسر
نزار و نزار پسر معد و معد پسر عدنان و عدنان پسر اد و اد پسر ادد و ادد پسر یسع و یسع پسر همیسع و همیسع پسر سلامان
و سلامان پسر نبت و نبت پسر حمیل و حمیل پسر قیدار و قیدار پسر حضرت اسمٰعیل و اسمٰعیل پسر حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیهما السلام و حضرت ابراهیم پسر تارخ رضی الله عنه خلاصه با وجود این بشارت واضحه صریحه
که در حقیقت نبوت آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم مقام اشتباه باقی نماند لکن وای بر ناانصافی کدام **بشارت**
سوم در باب چهاردهم انجیل یوحنا بعبارت عربی چنین مسطور و انا اسال الاب فیعطیکم مسلیا آخر لیثبت
معکم الی الابد انتهی و بعضی باین طریق ترجمه را نگاشته اند و انا التمس الاب فیرسل الیکم فارقلیطا آخر لیمکث
معکم الی الابد و تبیین فارقلیطا بمعنی شافع است و در اسطر و سطرها محمد که راجع است بطرف معنی احمد

آنحضرت محمد که اسما شریفه پیغمبر ماست در وسط انجیل فارسی چنین قوم من از پدر خواهم خواست که او تسلی
دهنده دیگر بشما خواهد داد که تا با بد با شما خواهد ماند انتهی و این بشارت نیز بشارت صریح است بجناب
حقیت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مسلی بودن آنجناب اظهر من الشمس است و کسی
از انبیا اینچنین تسلیها بامت خود داده که آنجناب نسبت بامت خود ارشاد فرموده و از همین جهت لقب آنجناب
بشیر و نذیر است که بشارت دهنده امت و دوستان خود و تخویف کننده مخالفان خود میباشد و روشن
و آشکار است که آنجناب تسلی و بشارت داده است امت مرحومهٔ خود را باین امر که همگی در بهشت عنبر سرشت
داخل خواهند شد حتی که از امت خود عصاتی را که بی توبه بمیرند هم تسلی باین کلام شفقت التیام فرموده که
ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آن گناهکاران
امت خود که گناهان کبیره خواه اصرار بر گناهان صغیره از ایشان صادر شده و قبل از توبه مرده اند خلاصه سوای
حدیث مذکور سخنان بسیار محتوی بر تسلی و تشفی ارشاد فرموده جان من فدای چنین پیغمبر انس و جان باد که شفقت
و عنایتش بحال امت بسان شفقت پدر و مادر شفیق نسبت باطفال خود بوده بلکه از هم از پدر پس در مسلی بودن
آنجناب شک کردن سوای سوفسطائی دیگر از کدام کس میتواند شد و اینهم ظاهر است که معجزهٔ آنجناب که
قرآن مجید است و احکام آن تا بقیام قیامت باقی و ورای آنجناب هیچ پیغمبری نظر موده که من خاتم النبیین
ام و دین من همیشه خواهند و بعد از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد پس اینکه حضرت عیسی فرموده که آن مسلی همیشه با شما
خواهد ماند تحقیق این امر هم در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله بخوبی واضح گردید و اگر از کلام مسطور جناب
موعود حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام که نائب و خلیفه دوازدهم پیغمبر ما هستند درین جا هم مثل
حضرت عیسی غیره انبیای حیا زنده و موجود میباشند و تا بقیام قیامت باقی خواهند ماند و عنقریب که حکم خدا خواهد
در خلق ظاهر و آشکار خواهند گردید و در همان وقت حضرت عیسی نیز از آسمان تشریف آورده پشت سر ایشان نماز خواهند گزارد
مراد بگیرند تا هم مفید مطلب است زیرا که هر چه دلیل حقیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است همان بعینه دلیل

نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم با جمله با وجود چنین بشارتها کدام منصف [illegible] در حقیقت
نبوت پیغمبر ما میتواند نمود **بشارت چهارم** در فصل رابع انجیل یوحنا در ذیل مکالماتیکه فیما بین
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و زنیکه از اولاد یعقوب بوده است واقع شده مذکور است قالت له المرأة
یا سید انی اری انک نبی آباؤنا سجدوا فی هذا الجبل و انتم تقولون ان المکان الذی ینبغی ان یسجد فیه هو باورشلیم
قال لها یسوع ایتها المرأة صدقینی انه سیاتی ساعة لا فی هذا الجبل و لا فی اورشلیم تسجدون للاب و در ترجمه
انجیل که فارسی است چنین مذکور است زن باو گفت حضرت فهمیدم که پیغمبری پدران ما درین کوه پرستش مینمودند و شما میگوئید
که در اورشلیم مقامیست که در آنجا پرستش نماید عیسی باو گفت ای زن سخن مرا باور کن که وقتی است که نه درین کوه
و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید و درین کلام بشارت تمام است چنانچه مخفی نیست بجهت صراحت خبر تحویل قبله است از بیت المقدس
بجانب کعبه معظمه که در عهد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم این امر بحکم ربانی واقع شد زیاده ازین کدام بشارت
صریح خواهد بود پس بر هر عاقل منصف اعتقاد حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم واجب
و لازم است و این عبارت متضمن بعض فواید آخر هم هست که عنقریب در مقام مناسب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
بشارت پنجم در فصل سوم رویای یوحنا چنین مذکور است الغالب فهکذا یلبس البیاض و لا یمحا
اسمه من سفر الحیاة و انا اعترف باسمه قدام ابی و قدام ملائکته انتهی و در ترجمه فارسیه ترجمه عبارت
مذکوره چنین مرقوم است و هر آنکه غالب آید بجامه سفید ملبس خواهد گشت و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام وی
نزد پدر خود و نزد فرشتگان اقرار خواهم نمود و این کلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چنانچه مخفی نیست بشارت
صریح است بحقیت بعثت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که غالب در آنجناب اظهر من الشمس
است چرا که حضرت عیسی را اصلا تسلط بر یهود بهم نرسید بلکه همواره از دست ملاعین بخوف ایذا ماندند
اما جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم البته تمام مشرکین و یهود را خوار و ذلیل فرمود و همه آنها را
بجبر و عنف فتح تیغ آنجناب شدند پس کاش نصاری … آنجناب … که عیسی علیه السلام … ایشان آن داده کرد

[illegible]

کسانی نهند و اثبات نبوت آن تعالی جناب نگارد و انحراف کنند غرض علیه آنجناب که بحدی بوده که
مذکور گردید و آنهم ظاهر و آشکار است که همیشه معمول شعار و دثار آنجناب و اولاد و اطیاب اصحاب آنجناب همین
بوده که لباس سفید می پوشیدند و آنحضرت و اولاد طیبین شان صلوات الله علیهم اجمعین احادیث بسیار در
مدح سفید پوشی ارشاد کرده اند پس حقیت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و آشکار گردید و این تحریر
که تا هم و را از کتاب جبلیت محو نخواهیم نمود و حجیت در نیکه دین آن شخص تا بقیامت باقی خواهد ماند و متحقق بودن
این امر در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم سوای پیغمبران دیگر اظهر من الشمس و ابین من الامس است
اکنون با ذکر همین قدر از بشارات اکتفا می کنیم و سوای آن بشارتهای دیگر نیز ضمنا در میان این رساله
در مقامات آینده بیان خواهد شد پس عاقل لبیب منصف را باید که با وجود این چنین بشارتها شکوک
و شبهات را در مقدمهٔ حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب هرگز هرگز در خاطر خود
راه ندهد و بریسمان مستحکم نصفت و حبل المتین انصاف متشبث گشته از کجی اعتساف دست بردار شود و
بحقیت نبوت جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة والتحیة والثنا اقرار و اعتقاد کند الحال متوجه میشویم
بسوی ذکر افادات نصرانی مذکور الحال و منعطف میکنیم عنان توسن قلم را بجانب تحریر جواب حق و صواب
اشتمال و علی الله التوکل والاعتماد و منه الهدایة والارشاد **ترجمه قول پادری**
اهل کتاب در این رساله ابیلهای نبی الله بو دست اتفاقا از شخصی خادم مذهب عیسائی
از شخصی عالم از اهل اسلام در بنارس ملاقات شد و در نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخن رفت در اندم او از
گفت که عیسائیان از اهل اسلام صداقت دلیل نبوت محمد میخواهند در جواب این سخن مولوی صاحب
روز دوم این پارچه کاغذ را فرستادند و جواب آن از عیسائیان خواستند نقل آن پارچه این است
خاکپای علمای خاکسار نعمت علی ساکن موضع آستانه بهتمیله ضلع اعظم گڈه از علمای نصرانی سوال میکند
که اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بدلیل عقلی باطل کنید پس ما از شما می پرسیم که بسبب نبوت محمد

صلی الله علیه و آله و سلم کدام خلاف نزدیک عقل و محال پیدا میشود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

از دلیل نقلی باطل میکنید پس ما از شما می پرسیم که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام جا نوشته است که محمد صلی الله علیه

و آله نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر جاها در انجیل باشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیت نبوت محمد صلی الله علیه

حرف زده است و این خاکسار بسبب کم فرصتی و خوف طول آن اشاره ها را ننوشته است هر شخصی که درین

شک و شبهه بوده باشد ترجمه انجیل را از نظر انصاف ببیند و امیدوار این امر هستیم که جواب اینکلام

عالمانه بطریق مناظره بدهید الله الهادی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از مولوی

تکرار یک لفظ است یعنی شما مردم را نصرانی میگردانید یا مردمان که نصرانی نیستیم بلکه عیسائی هستیم

در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را گفت چرا که جناب در شهر ناصره پرورش یافتند تمام شد

از ترجمه کلام پادری آنقدر که نوشتنش درینجا منظور بوده

جواب سراپا صواب

ما دامیکه این پادری ثابت نکند هرگز از مجرد ادعای او بدرجه ثبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در

جواب طلب دلیل حقیت نبوت جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله آنکلام را که این پادری از ایشان نقل

کرده است نوشته فرستاد زیرا که میتواند شد که فقط مذاکره حقیت و بطلان نبوت جناب سید المرسلین

صلی الله علیه و آله و سلم باعث پیش آمدن نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس با وجود تحقق

این احتمال نوشتن کلام مذکور را خلاف آداب مناظره نباید دانست و اگر احیانا هم چنین واقع گردیده است

پس محتمل که مولوی مذکور را از آنکلام بنظر استدلال کردن مطلوب باشد که هیچ امری که مبطل نبوت

جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد در انجیل و توریت و غیرهما مذکور نمیباشد و نبوت

آنجناب از بشارات انجیل ثابت میگردد و هیچ دلیل عقلی هم بر استحاله آن قائم نیست پس چه وجه انکار امر مذکور

و کدام سبب [illegible] مسطور است غرض هر چند که مولوی مذکور را بسبب عدم فرصت و غیره

چنانچه در عبارت مرقومه مصرح است اتفاق نوشتن آن بشارات نشده لکن ما آنرا در ما سبق بیان کرده ایم و نبوت

سوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را از ان بشارات بدرجه ثبوت رسانیده ایم و علاوه
آن بشارتهای دیگر را نیز عنقریب خواهیم نوشت پس هرگاه که موجود بودن بشارات در انجیل ثابت شد در
جواب کلام مذکور علماء نصاری راهی بایست که برعایت جانب انصاف بمقتضای اراده تحقیق حق
وصواب حسب الاستدعاء مولوی صاحب کو چنانچه در کلام سابق مرقوم و مسطور شده هر ترجمه انجیل نموده
و متفحص و متجسس آن بشارات گردیده جواب باصواب بیان میکردند لا اقل که از مولوی مذکور در
هنگام ملاقات خواه بذریعه تحریر از حال آن بشارات مستفسر میشدند لیکن پادری صاحب وغیره اصلا
تعرض امر مذکور نمودند پس مقام انصافست که اگر این امر خلاف طریقه انصاف و منافی طرز تحقیق و ... نیست
پس دیگر چیست و بر همین طرز معلوم باید کرد که تا هنگامیکه ما را بدرجه ثبوت نرسد که در حقیقت مولوی
نعمت علی که شخصی از علماء معتمدین دین اسلام بوده اند یا نباشند کلام مرقوم بعینه و بجمیع الفاظ ...
نوشته فرستاده اند ما را جوابدهی از جانب ایشان در مقدمه لفظ نصرانی وغیره هیچ ضرور نیست و علاوه بر این
مقتضای دین حق و طریق اسلام این نیست که جانبداری و طرفداری کسی نموده آید لیکن برای طبع آزمائی و اظهار
حال مبلغ فهم و ادراک پادری صاحب و بجهت اظهار اینکه خطای مولوی مذکور در امر مسطور ثابت نمیباشد احقاقا للحق
نوشته می آید که لغویین معتمدین و محققین که ایشان را در تحقیق الفاظ هیچگونه جانبداری باعتراف عقلا و صاحبان
انصاف پیش نهاد خاطر نمیباشد تصریح نموده اند که نام قریه ناصره نصران هم هست و بجانب همان قریه نصاری را
نسبت میکنند چنانچه مجد الدین فیروزآبادی که معتمدترین لغویین است در کتاب قاموس در باب الراء فصل النون
در بیان ماده نصر نوشته و در قاموس منطبع نیز موجود و الناصرة و ناصرة قریة بقرب طبریة ...
ویقال لها ناصرة ونصوریة ینسب الیها النصاری الی آخره یعنی ناصره قریه ایست ... و ناصره و نصوریه
در طبریه نصران قریه ایست در شام که گفته میشود آن قریه را ناصره و نصوریه نیز منسوب کرده میشود بسوی آن قریه ...
و بر عقلا ظاهر و آشکار که در نسبت اسناد تحقیق ... است کافی میباشد پس اطلاق لفظ

نصرانی بر افراد نصاری بنا بر تحقیق لغوی بلا ریب هیچ قباحت نیست علاوه برین احتمال است که از عبارت
مذکوره عبارت سابقه این بوده باشد که از عالمان مذهب نصرانی چنین سوال کرده شود پس اینکه پادری صاحب مخاطب
مولوی صاحب نسبت کرده اند که او در عبارت مسطوره اطلاق نصرانی بر قوم نصاری کرده سخن علیل و محتاج
باقامت دلیل است قطع نظر ازینهمه امر مشهور و مقبول و قانون مقرر و مسلم بین العقلاء و العلماست که لا مشاحة
فی الاصطلاح یعنی مقرر نمودن اصطلاح هیچ محل مضائقه نمی باشد و از همین جهت تمام قبائل و اقوام بشر
مصطلحات و اسمای چند وضع و مقرر کرده اند که در زبان دیگر مستعمل و مروج نمی باشد کسی با هیچکدام از قبائل و اقوام
بشر در آن باب اعتراض نمیکند و اینهم ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقیق وجه تسمیه نیز غیر حاصل پس اگر
بالفرض در تحقیق وجه تسمیه یا وجه اسناد هم شخصی اصطلاحی مخصوص ایجاد و مقرر کرده اطلاق نصرانی بر افراد
نصاری بنا بر قوم مذکور نموده باشد پس اصلا درین امر برای نصاری جای گفتگو و اعتراض و مقام انکار و انقباض
متحقق نمی باشد خصوص نظر باینکه در زبان عرب هیچ معنی آن لفظ نیز چنان نیست که اطلاق آن چنانکه خواسته مستلزم
نسبت صفتی قبیح و اسناد امری فضیح بجانب نصاری بوده باشد پس بر استعمال لفظ مذکور اعتراض کردن و از آن
استغراب لازم شمردن بیوجه و بیحاصل و از حلیه صحت عاری و عاطل است هرگاه مخاطب این را دریافت کرد پس مخفی
و پوشیده نماند که هر چند که فقره از فقرات رساله پادری خالی ازین امر نمی باشد که عاری از افاده مطلب یا خالی
از فصاحت یا بی محاوره یا غلط و محل اعتراض نبوده باشد لکن بنا بر رعایت اختصار بر تعرض فقراتیکه تعرض
نمودن آن لازم یا اقرب بلزوم است و درین جمله ذکرش نیز غیر متعسر اکتفا کنیم پس میگوئیم اینکه در رساله
پادری صاحب مسطور است اتفاقا از شخصی خادم دین مذهب عیسائی و از کسی عالم اهل اسلام در بنارس ملاقات شد پس
نهایت مقام تعجب است زیرا که صاف از عبارت مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن
پادری که از مولوی ممدوح گفتگوی مذاکره بمیان آمده بود جاهل و ناواقف می باشد حالانکه عدم واقفیت
بعضی چیزها مانعی نیست که خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری از خزانه این

لیکن چونکه چاپ الحنه هر چه حسن بایست برخواندن تحقیق تکرار را موقوف داشته اند سبحان الله عجبا اگر
پادری صاحب عبارت مولوی مسطور را بچشم خود دیده اند یا کسی دیگر ایشان را می شنوانید پس مقام تکرار نبود
و اینکه افادهٔ پادری صاحب است که عیسائی هستیم پس پوشیده نماند که عیسائیین آنکسان را گفتن سزاوار است که
موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مطابق ارشاد آنحضرت جناب شانرا بنده
خدا و عبد مربوب بفهمند و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری ازان مذکور شد جناب
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبر برحق دانند و پیروی و اطاعت ایشان را در افعال و اقوال
واجب و لازم شمارند نه آن مردم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود
می فهمند شرک و اسناد قبیح را بجانب حقتعالی اعتقاد خود گردانیده اند چنانچه از کلام پادری صاحب هم
چند جا درین رساله ظاهر میشود که بالوهیت حضرت عیسی قائل هستند و علاوه برین برخلاف حضرت عیسی
از تابعداری جناب خاتم النبیین دست بردار شدند و انکار از حقیت نبوت آنجناب کردند و خدا را صاحب ولد
میدانند پس حاشا که چنین مردمان مصداق عیسائیین بوده باشند و هرگز بعقل هیچ عاقل گوارا نمیکند که
حضرت عیسی العیاذ بالله آشامیدن شراب که مزیل عقل و شعور و مورث صدها فتنه و شرور است
درست میدانستند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاظت خوار است میخوردند و میخورانیدند و زوجه
خود را با کسی دیگر را از محارم معاذ الله کشاده رو با آن لباس که ازان بالکلیه حجم و مقدار اعضا که
پوشیدن آن نزد تمام عقلا و ارباب حیا لازم و مناسب است ظاهر و نمایان بوده باشد میان
نامحرمان می آوردند و از ختان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشتند
پس صاحبانیکه اعتقادات و عقائد چنان و افعال و طریقها چنین اختیار کرده اند و این امور را هرگز
بدی فهمند ایشانرا چطور عیسائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی توان شمرد خلاصه کلام و نفس الامر
این صاحبان را عیسائیین گفتن هیچ بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادری صاحب همین است ما بیابد

خاطر شان در مقامات آتیه در اکثر مقامها بتعبیر از ایشان و از قرآن و امثال ایشان بلفظ عیسائی خواهیم کرد
و اصطلاح جدید مقرر خواهیم نمود که قاعده لا مشاحة فی الاصطلاح امر معمول به و مقبول عقلا و علما است
چنانچه در سابق مذکور و مسطور شد افاده پادری در انجیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را الی آخره دریافت
باید کرد که اطلاق انجیل بر آن کتاب که تراجم آن عیسائیان بمعرض طبع آورده اند اصلا وجه و جهتی ندارد
زیرا که نزول آن از جانب خدا ثابت نیست چرا که در آن کتاب چنین مضامین قبیحه و امور شنیعه مندرج که شایان
شأن کتب آسمانیه سزاوار صحف سماویه نیست و از دیدن تراجم آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب را
کسی از حواریین و غیرهم بطرز تواریخ در بیان حال حضرت عیسی جمع و تالیف کرده است و طرز آن هرگز مثل قرآن
مجید که از آن صاف ظاهر میشود که کلام خدا است مثل تضمن بر بیان اوامر و نواهی که بمخاطب منزل علیه واقع
شده و مثل اخبار ارسال و تنزیل رسول مرسل و کتاب منزل الی غیر ذلک من کمال الفصاحة والبلاغة و عدم
التضمن علی التناقض و التهافت و الامور الشنیعة القبیحة منافیا شده نیست پس بر صاحب لازم است که بدلیل قاطع
ثابت کنند که آن کتاب انجیل است نه اینکه بدون اثبات امر مذکور اطلاق انجیل مقدس بر آن نمایند سبحان
الله آیا تقدس این کتاب شما همین است که آن مصدق کتابی کرده اید که در آن کتاب نوشیدن شراب و ارتکاب
امر شنیع بدختران خود و ایلاد اولاد از انها العیاذ بالله من ذلک کله مسند بجانب بعض انبیا است چنانچه
اینحال عنقریب گوش زد و مبین خواهد گردید بعد ازین دریافت باید کرد که اطلاق خداوند بر حضرت عیسی بمقام
و در مقامات آتیه اکثر ازین جهت است که پادری صاحب ایشان را خدای خود میشناسند چنانچه در بعض اوقات
آینده شان این امر مصرح هم هست پس سراسر بیوجه و مستقبح است زیرا که اگر حضرت عیسی العیاذ بالله خدا
بوده اند پس چه معنی دارد پیدا شدن شان از شکم مریم علیها السلام و مردن و مصلوب و مقتول شدن و باز
زنده گردیدن پس از سه روز که خود این پادری اقرار و اعتراف اینهمه امور نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا
محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در آنحضرت موجود بوده پس چگونه عیسائیین بالوهیت آنجناب

آنجناب اعتقاد کرده اند و بربن تقدیر اسناد نقائص و عیوب بسیار بجانب خدا لازم می آید مثل طعام خوردن و آب آشامیدن و بول کردن و بیت الخلا رفتن و مانند محتاج بودن بجانب مکان و جهت و لباس و طعام و غیر ذالک من النقائص البشریة حالانکه خدا محتاج بهیچ چیز نمیباشد و هیچ امر معیوب و ناقص و متحقق نگشته بالجمله حضرت عیسی را خدا گفتن شرک صریح و ظاهر بطلان و اسناد قبیح است و هرگاه باعتراف این پادری ناصری گفتن حضرت عیسی ازین جهت که در ناصره پرورش یافته بودند صحیح شد پس اگر آن افراد نصاری را که در ان قریه پرورش یافته اند خواه در انجا متولد شده ازین جهت که نام ناصره نصران هم هست نصرانی بگویند چه قباحت بلکه اگر دیگر اشخاص نیز از قوم نصاری بنابر انکه مثل و شریک و سهیم اشخاص مذکور الحال اند در دین و مشرب یا بنابر وجهی دیگر از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرانی کنند پس سبب اینکه در جواز اسناد تحقق مناسبت و ملابست فی الجمله کافی میباشد هیچ مقام بحث و اعتراض نخواهد بود و پوشیده نماند که انچه پادری صاحب اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج باثبات است چراکه بتفسیر تصریح بعض کملای لغویین معلوم کردی که مقام مذکور قریه است نه شهر

ترجمه قول بی ثبات پادری

چونکه مولوی صاحب از عیسائیان آن دلائل میخواهند که از ان او نشان نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بطلان میکنند و خود سوال می نمایند که اگر ما مردم نبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را از دلیل نقلی باطل می کنیم پس میخواهند که در کتب سابقه نشان دهند که کدام جا مکتوب است که محمد صلی الله علیه وآله نبی برحق نخواهند بود پس در کلامهای سابق علما انوشتن این سخن هیچ ضرور نبوده چراکه چنانچه در توریت و انجیل وغیره مرقوم نیست که رام و کرشن حق و اوتار نخواهند بود و چنانچه در حق مسیلمه که در زمان خلافت ابوبکر خود را رسول الله مقرر کرده بود مکتوب نبوده همچنان در حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم هم نوشتن ضرور نبوده که او نبی برحق نخواهد بود مگر از دلیلهائیکه نبوت او باطل میشود آنرا من در شش حصه بیان می کنم

جواب هفوات سالکان مسالک جعفری

مولوی

نعمت علی کجا در کلام مرقوم ادعای این حرف کرده است که اگر پیغمبر خدا العیاذ بالله پیغمبر برحق نمی‌بود
بالضرور در انجیل و توریت مکتوب می‌بود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر برحق نخواهند بود که در جواب
آن پادری صاحب بیفایده این تطویل لاطائل نموده اند اول مطلب مولوی مرقوم و مقصود وی هرچه
هست آنرا بفهمند بعد ازان هرچه خواهند خواست ارشاد خواهند فرمود مراد ایشان ظاهر است که اگر نصاری
از دلیل عقلی ابطال نبوت میکنند آن ناتمام است زیرا که نزد عقل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم مستلزم محالی و ممتنعی نیست اگر هست پس باید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل اسلام جواب آن بنویسند و
اگر از دلیل نقلی ابطال می‌کنند این هم ناممکن است زیرا که ظاهر است و هر عاقل میداند که از آیات قرآنیه که خود مؤید
امر مرقوم است ثبوت بطلان امر مذکور غیر ممکن است چنانچه ظاهر است بسبب همین ظهور مولوی مذکور تعرض
این شق ننموده باقی ماند استدلال بتوریت و انجیل و غیرهما پس نصاری بیان کنند که در آنها کدام جا
مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر مواضع بشارت آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم در انجیل و از روی آن حقیت نبوت آنجناب کدام جا شبهه و ارتیاب در جواب این سخن پادری صاحب را
لازم بوده که شقی را از شقوق مذکوره اختیار می‌نمودند و تصریح میفرمودند که از دلیل عقلی نبوت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را باطل میکنند یا از دلیل نقلی یا بهر دو طریق تا کلام بی سررشته نمیشد نه اینکه بالکل از تعرض
و اختیار شقوق اعراض فرمودند و زیاده ازان اینست که تعرض حال ورود بشارات مصطفویه در کتاب
انجیل که در کلام مولوی مذکور مصرح است اصلا ننمودند و حوال آن بشارات را نیز از مولوی مزبور دریافت نفرمودند و این
امر عجیب و غریب است غرض هرگاه پادری صاحب اعتراف کردند که در انجیل مقدس این امر که محمد نبی برحق
نخواهند بود هیچ جا مذکور نیست پس عدم ذکر امر مذکور از جهت عدم ضرورت بوده باشد لکن از تمهید مقدمه که در
استدلال مولوی مذکور در شق ثانی تردید نموده است قوت حاصل کرده پس این تطویل بالطائل پادری صاحب را در نشده
که از جهت [illegible] بود [illegible] جواب کلام مذکور [illegible] نظر نموده [illegible] قول

عیسائی که مترجم شد باین عبارت چونکه مولویصاحب الی آخر هذا اللفظ هیچ ضرور نبوده ای پادریصاحب
اینمقام مقام چون و چرا نیست مطلب مولوی نعمت علی هرچه هست ظاهر است پس مطابق همان جواب نوشتن
مناسب بوده و مولوی مذکور در کلام مسطور هیچ جا اینه دعوی نکرده که بر تقدیر بطلان نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله منه نوشتن امر مذکور از انجیل غیر ضرور بوده بعد ازین معلوم نماید
که بجای لفظ بطلان نوشتن لفظ باطل می بایست هم پوشیده نماند که در کلام مولوی دو شق مذکور شده استدلال
بدلیل عقلی و احتجاج بدلیل نقلی پس جواب این جناب پادریصاحب را تعرض شق اول هم لازم بود و هر یکی
نهج بر نمیشان تعرض حال بشارات انجیلیه ضرور و متحتم بوده و لااقل که مولوی مذکور را طلبیده زبانی حال آن
بشارات را خواه بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تحقیق و انصاف همین بوده پس
چرا ازین امور اعراض نمودند اینچه معنی دارد و ازین اعراض و اغماض ظاهر میشود که از ادله عقلیه و عبارات
انجیلیه اثبات بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است و از جواب بشارات
جناب پادریصاحب عاجز اند والحمد لله علی ذلک و اینکه افاده فرموده که در کلامهای سابق خدا نوشتن
این سخن هیچ ضرور نبوده پس جواب آن عنقریب از جواب افاده آینده ظاهر خواهد شد قول عیسائی مزبور
که منقول شد باین عبارت چرا که چنانچه در توریت و انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نماند که مارا فقط کار
از ثبوت نبوت جناب رسالتمآب است و پیغمبر برحق بودن آنجناب بنا بر براهین معقوله و ادله مذکوره ثابت است
پس اگر چنانچه مطلب مولوی نعمت علی همان بوده باشد که این پادری فهمیده و اگر چه در بعض الفاظ کلام شان
غلط و ناتمام بوده باشد لکن ازین امر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم لازم
نمی آید و حال آنجناب العیاذ بالله مثل حال رام و کرشن و مسیلمه و غیرهم نبوده زیرا که بشارتهای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل و توریت موجود پس ملاحظه بهمین جانب مولوی مذکور جناب پادریصاحب را
هیچ ضرورت نیست که متنبه شده بالحق و صریحا نوشته میشود که اولا بنا بر این افاده پادری بر عدم فهم مقصود مولوی است

تا بیا هر گاه اعترا با طل اکاه نمودن مخلوقات خود از حقیقت حال آنها اکول دادن و غافل گذاشتن او
گردانیدن نسبت بجناب باری عز اسمه امر قبیح ناشایان و تمام عقلا و منصفین نیز بشیان است و هم چنین این امر
برای پیغمبر سست باشد قبیح و مستقبح باقرار و اعتراف این پادری چنانچه خواهد آمد و هم باعتراف تمام ارباب
عقل و انصاف حقتعالی از امر قبیح منزه است و هم چنین جمیع پیغمبران از صفات ذمیمه مبرا هستند لاجرم ضرور
است که عموماً یا خصوصاً باشاره و کنایه یا بصراحت و تخصیص بشارت شخصیکه دین را و بعد از پیغمبری ظاهر شدنی
باشد اگر آن شخص حق بوده باشد یا بطلان و خلاف حق بودن طریقه او اگر آنکس بطریق باطل بوده باشد
در کتب سماویه و کلمات آلهیه مذکور بوده و بزبانی پیغمبران بهست شان ظاهر شود چنانچه از همین جهت بشارتهای
پیغمبر با کثرت در انجیل و غیره وارد شده پس اگر عیاذاً بالله شریعت و طریقه جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم باطل می بود البته تعرض بطلان این امر عظیم که باعث گردید که هزارها بندگان خدا بلکه کرورها در گروه
بسیار از ایشان ما ده تا قیام قیامت شد در کتب سماویه و صحف آلهیه خواه در مکالمات نبویه بالاجمال یا بالتفصیل مذکور
میگردید هر گاه باعتراف این پادری رسید الحمد حال بطلان نبوت آنجناب در کتب سماویه مذکور و مسطور نیست بلکه خود
بشارتهای جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم دران مذکور و موجود چنانچه معلوم کردی لاجرم
ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق هستند و دین آنجناب سراسر حق و صواب است اینکه
در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پادری صاحب گذشته که در انجیل یا زبور یا توریت بکدام
جا نوشته است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی برحق خواهند بود پس چنانچه معنی شامل است اینهمه شقوق
را که ذکر بالاجمال شده باشد خواه بالتفصیل یا بالاشاره بوده باشد یا بالصراحت زیرا که کلام مسطور بر سبیل عموم
اطلاق است پس کلام مذکور از آنچه ما نوشته ایم منافات ندارد فلا تغفل و ذکر این امر و گفتن که پادری در
مقام مودت و جواب بیست که اول پادری صاحب در اثبات این امر که باید آن امر و گفتن که بغلط شده
مشکل هم کرد که آنها را حق و نا منسوخ هستند بعد از زمانه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام مخلوقات را

شده اند و حال ایشان مثل حال مهادیو که مشرکین از زمان حضرت آدم را قصد میکنند نمیباشد چنانچه بطلان رام که اکثر آن قوم متحققین اعم بر خدا مینمایند پس اول با در صاحب لازم است که این را مفصل بیان کرده بدرجه ثبوت رسانند بعد اثبات آن ما خواهیم گفت که اگر احیاناً هیچ بدی شان در انجیل و توریت و غیرهما مرقوم نیست لااقل اینقدر که مذکور است که شرک و بت پرستی کفر است و حضرت عیسی علیه السلام و پیغمبران سلف همه بر حق اند و منکر شان کافر است و بر طریق باطل پس هرگاه که رام و کرشن مشرک و منکر و مبطل انبیا و رسل بوده اند در عموم کلام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در تصریحات فرقان حمید یعنی قرآن مجید که در بیان سوء مآل و خسران حال کفار و مشرکین و منکرین انبیا و مرسلین وارد شده تمام مشرکین و کفار داخل میباشند و حال مسیلمه کذاب اینست که از عمومات انجیل و غیره بطلان طریق و مذهب او هم نمایان چنانچه منقول که ما بنقل از انجیل نقل کرده ایم زبانی حضرت عیسی علیه السلام فرموده وانا اسأل ابی فیعطیکم مسلیا آخر لیمکث معکم الی الابد یعنی من سؤال خواهم کرد از پدر خود پس عطا خواهد کرد شما را تسلی دهنده دیگر که همیشه با شما خواهد ماند هم مصرح امر مرقوم است برکه مآل کار مسیلمه این شد که بشمشیر اهل اسلام در عهد خلیفه متغلب مع اتباع و اذناب خود برود وی واصل جهنم گردید اکنون از مذهب او بحمد الله نام و نشان هم باقی نیست پس اگر پیغمبر بر حق می بود البته دین او تا بقیامت باقی میماند پس از عبارت مذکوره ظاهر شد که او پیغمبر بر حق نبوده و همچنین از دیگر عبارات انجیل نیز بطلان طریقه او ظاهر میشود و از تنصیصات و تصریحات قرآنیه و احادیث معصومیه بطلان نبوت و دعاوی فاسده کاسده او اظهر من الشمس است پس مطلقاً و عموماً این ادعا کردن که در کتب سماویه ذکر آنها مرقوم نیست که رام و کرشن برحق اند و مار نخواهند بود و مسیلمه پیغمبر بر حق نخواهد بود و بعید است از عقل و فطانت و دری و تشبیه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بحال مسیلمه و رام و کرشن و تحریر محقره که ترجمه فارسیه آن چنین کرده شده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم نوشتن ضرور نبوده که او نبی بر حق نخواهد بود و وجود دلیله از بشارات انجیل و غیر کتب سماویه و از ادله و براهین قطعیه حقیقت نبوت آنجناب ظاهر است نهایت مستقبح و بعید از انصاف و سراسر مبنی بر تعصب و اعتساف است

کجا آسمان و کجا ریسمان نسبت خاک را با عالم پاک باجمله کدام درشتی نامه خواهد بود از اینکه با درین تشبیه داده است آنجناب را که افضل الموحدین بوده از رام و کرشن با اینکه آنهر دو را در مشرکین داخل میداند نعوذ بالله من الغیبة والهوی و عقل اهل درین ترجمه فارسی مکرر از دلیلها اینکه الخ العیاذ بالله من ذلک کبرت کلمة تخرج من افواههم حاشا ثم حاشا هیچ دلیلی دال بوده باشد بر بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از او اصل براهین قویه رسالت و نبوت آنجناب ثابت که منکرین از جواب و بی آن محمد الله عاجز اند چنانچه دو دلیل در ما سبق مذکور شد هر شخص که ادعا داشته باشد متوجه جواب بی آن بشود **شعر** خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در وغش باشد • و این بادری حصه های شکستکانه خود و دلیلها اینکه بزعم خود نوشته است عنقریب با دلاو براهین وافیه و باجوبه شافیه کافیه آنها را باطل خواهیم نمود و ناتمام بودن آنها را کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار خواهیم کرد **ترجمه قول فی ثبات** در حصه اول پنج نشان اند آن نشانها اینکه از آنها نزد عقل نبی بر حق ثابت میشود بیان خواهم کرد در حصه دوم آشکارا خواهم کرد که آن نشانها در حضرت موسی و حضرت عیسی بوده در حصه سوم از دلیلهای قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر خواهم کرد که این نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه بخلاف این در حصه چهارم ظاهر خواهم نمود که نصیحتهای محمد چنانکه در قرآن و حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا برخلاف اند در حصه پنجم آگاه خواهم کرد که رواج مذهب اسلام در دنیا از خوبی و عقل خدا برخلاف است در حصه آخری خلاصه همه را بیان خواهم کرد **جواب حق سمات** اول جواب حصه اول اما این مقصد را آشکار انموده که امور یکه این بادری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها چنین است که در پیغمبر تحقق آن ضرور نیست تحقق بعضی بر نهجیکه این بادری را منظور و مقصود است هرگز ضرور نیست در جواب حصه دوم این بادری ظاهر خواهیم کرد که آنچه افاده فرموده است که آنهمه نشانها در حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهما السلام متحقق بوده در مقابل اهل اسلام نوشتن آن بیفائده زیرا که ایشان خود بنبوت حضرات مذکورین قائل میباشند و نبوت حقیت نبوت ایشانرا با دلائل قاطعه و براهین الساطعه ثابت مینمایند که لاسیما...

است که با تطریق یهود یا نصاری بر مخالفین حجت و ثابت کنند اگر مقابله یهود که منکر حقیقت نبوت حضرت عیسیٰ هستند یا در مقابله کفار و مشرکین و غیرهم که هر دو جناب را مع دیگر انبیا پیغمبر برحق نمیدانند ذکر کرده است پس آنها ازین دعاوی بدلیل کی ساکت نخواهند شد می بایست که برانها بدلیل قاطع این امر را ثابت میکرد پس اقامت براهین قاطعه مسکته که مثبت امر مسطور بوده باشد بر ذمه این پادری لازم است هرگاه نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی را بران قبیها ثابت خواهد کرد بهر نحو که ثابت خواهد نمود ما نیز بهمان طرز بلکه بهتر ازان حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را بر منکرین و مخالفین ایشان ثابت خواهیم نمود والله الحمد علی ذلک در جواب حصه سومی ما بیان خواهیم کرد که نشانها و صفاتیکه در پیغامبر میباید همگی در پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بوجه احسن متحقق بوده و انکار این امر سراسر بی انصافی است و از هیچ آیت قرآن مجید و از هیچ فعل آنجناب ظاهر نمیشود که در آنجناب صفاتیکه در پیغمبر میباید موجود نبوده و در حصه چارمی خواهیم نوشت که مواعظ و نصایح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مستلزم تکذیب و ابطال کتب انبیاء سابقین نبوده بلکه بار ها مواعظ و نصایح و اقوال و افعال آنجناب متضمن میبود بر اظهار اینکه پیغمبران سلف همه برحق بوده اند و دین و طریقه شان تمام حق و صواب بوده است و کتابهای شان همه برحق و منزل من جانب الله بود بلکه هر کس که منکر امر مرقوم بوده باشد بروی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم حکم کفر جاری فرموده باقی ماند اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مصلحت و حکمت پروردگار بعض احکام انبیاء سابقین را بحکم الهی نسخ فرمود پس آن اصلا مستلزم انکار و تکذیب نیست چنانچه بر هر عاقل منصف ظاهر و آشکار است و این مقدمه عنقریب انشاء الله المستعان بتفصیل مرقوم خواهد شد در ابطال حصه پنجمی بیان خواهیم کرد که ترویج مذهب اسلام هرگز هرگز منافی عقل و مخالف عدل و خوبی حق سبحانه و تعالی نیست بلکه طریقه حقه و دین متین ان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم افضل ادیان و ترویج آن عین

عدل و سراسر مقتضای معدلت و رحمت خالق ملک منان است و در جواب حصهٔ آخری خلاصهٔ جواب بیکلی سخنها
را در ضمن جواب خلاصه تحریر خواهیم کرد

ترجمهٔ قول پادری

حصهٔ اول از عقل مردم میدانند که
ذات خالق است و با انواع صفتها او و این نیز هست یعنی که او مقدس و صادق القول است و این عیبها نیست
که او بهتری مخلوق خود میخواهد و انسان را از بیهوش و بعقل مرکب نموده پس برای این است که آنها فریب نخورند
بلکه بر مقدمه که در عقل گنجد آن را از روی عقل دریافت کنند چرا که عقل روشنی خداست

جواب واجبی

الحمد لله و المنه که تمام اهل حق با جمیعهم معتقد و مقر و معترف این امراند که جناب واجب الوجود
هیچ شریک و مثل خود ندارد و واحد حقیقی بجمیع الوجوه است که از تجسیم و ترکیب نیز منزه و مبرا است و اجزای
عقلیه و وهمیه هم در وی غیر متحقق و مقدس و منزه است از جمیع امور قبیحه و صفات ذمیمه و صادق القول
و مبرا از کذب است و در حق بندگان خود همان میکند که در حق شان انسب و اصلح میباشد چنانچه این امور را
کتابهای ایشان توضیح و تفصیل مبین اند که هیچ عاقل منصف را مجال انکار نیست و هم چنین ارباب عقل از اهل اسلام
عقل را دلیل قاطع می شناسند و تمام اعتقادات اصلیه خود را با دلهٔ عقلیه ثابت می نمایند لکن تعجب است
از نصاری که ایشان بالوهیت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل شدند و از اعتقاد توحید که مقتضای
عقل و شعور است بردار گردیدند و اقانیم ثلثه را خدا شمردند و طریقه مشرکین را اختیار کردند و نقص و قبح
را که لازمهٔ بشریت است بر حق تعالی جایز داشتن حضرت عیسی را پسر خدا میدانند حالانکه مهمل و بیمعنی و
باطل و عاطل بودن آن اظهر من الشمس است اعوذ بالله من تلک الاقوال و الاعتقادات المسطوره کلها
پس بر پادریصاحبان لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد از آن بمقابل قوم خویش کلام
مسطور الطریق وعظ و نصیحت بیان میفرمودند نه اینکه در مقابله اهل اسلام که خود بکمال شد و مد قائل بجمیع
امور مرقومه میباشند از تمام فرق در طیبات یاد [illegible] شد و مبالغه دارند بیفایده بذکر افادات مذکوره
پرداخته اند و عجب نیست که در ذیل همین افادات مسطوره اشاره این هم نکردند که مذهب اهل اسلام همین است

است خلاصه پادری صاحب جدید در همین رساله در ذیل حصه دوم چنین میفرمایند و خدا وند عیسی مسیح قدرت و
معجزه تکیه و بروی دوست و دشمن نموده پس هشتمایه اند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر الوهیت او نیز گواهی
میدهند انتهی ما اردنا نقله پس اگر مقال سابق پادری صاحب که پیشتر تبیین شد حق و صواب است بطلان این مقال
لازم می آید و اگر این مقال راست است ضرورست که مقال سابق باطل و دروغ بوده باشد زیرا که اگر مراد پادری صاحب
ازین مقال که عنقریب منقول شد اینست که العیاذ بالله حضرت عیسی از جناب باری عز اسمه جدا خدای نصاری هستند
مشرک بودن شان و بطلان این افاده که از عقل معلوم میدانند که محال است لازم می آید و اگر بطرز فرقه ضاله
صوفیه قایل این مرا اند که خدا در حضرت عیسی حلول کرده است یا از جناب بنسبت وحدت خواه نسبت اتحاد دارد
پس قطع نظر از بطلان این امور عقلا کدام امر شنیع زیاده ازین است که بجانب حق تعالی نسبت خوابیدن و خوردن
و آشامیدن و ریدن و شاشیدن الی غیر ذلک من اللوازم والاحداث البشریة کرده شود پس بنا برین اعتقاد
حق سبحانه و تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و هنگامی افاده فرموده اند که منجمله صفات حقتعالی اینست که او مقدس
است کذب و دروغ خواهد شد علاوه برین هرگاه عیسائیان حضرت عیسی را بجسمه الشریف خدا شمرند و حد
حقیقیه که عدم تجسیم و ترکیب است بر خلاف آن ثابت کنانند و اشتمال اجزا و اعضای کثیره و احتیاج بجانب آنها که سراسر
عیب و نقصان و مستلزم امکان است لازم خواهد آمد و همچنین قول بحلول و اتحاد و غیره مستلزم قول بقبول تجزیه
و ترکیب است العیاذ بالله منه چرا که حقیقت حال اینست که هر چیزی که حال است در مرکب یا متحد است با آن بلاشبهه
مانند او تجزیه را قبول میکند و هرگاه او تجزیه را قبول کرد لاجرم مرکب بودن او نیز ثابت شد افاده عیسائی مذکور
و صادق القول است ما که حقتعالی را البته صادق القول و منزه از کذب و دروغ میدانیم لکن پادری صاحب شاید اعتقاد
آن در باطن نمیکند گو بظاهر اقرار آن نموده اند زیرا که با وجود موجود بودن بشارات کثیره در انجیل که دلیل واضح صحت
بر حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری ازان بشارات در ما سبق مذکور شده و قدری
اکنون مذکور خواهد شد از آنحضرت انحراف و اعوجاج دارند و آنجناب را العیاذ بالله پیغمبر برحق نمیشمارند پس بنا بر چه

در بیان مقدمه مسطوره در میان انجیل وغیره مذکور و مزبور است آنرا معاذ الله کذب و دروغ می فهمند قول او ترجمه فارسیرا وانسانرا از هوش و عقل مرکب نموده از رهی ذهوش نوشتن امثال این عبارت و لحاظ اطراف و جوانب کلام نداشتن بعید است چنانچه تحریر لفظ اعنی در مثال فقره سابقه از عقلا وارباب ادراک مستبعد و مستقبح افاده پادری آنرا از روی عقل الخ هرگاه حقیقت حال این است پس شما را ای گروه نصاری لازم که عقل را دخل دهید و انصاف کنید واز اعتقاد الوهیت حضرت عیسی که بطلان آن با وجود ظهور آثار بشریت و احتیاج اظهر من الشمس است دست بردار شوید و بحقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که با دله قطعیه براهین قویه ثابت است اقرار و اعتقاد نمائید **ترجمه قول ذی ثبات** چنانچه مرقوم است که خدا پاکیزه و صادق القول است همچنان نزدیک عقل ثابت است که ناپاکی و لغو از ذات او بعید است و اینهمه معلوم است که اگر خدا از سوی خود شخصی را نزد نسلهای گمراه آدم بفرستد که آنها را تربیت کند پس البته الله تعالی آن نبی را آنقدر علامات رسالت خواهد بخشید تا که برای خلق الله گواهی بوده باشد که او فرستاده الله تعالی است اگر چنین نمی باشد مردم از عقل نصیحت آن ناصح را و سندهای او را طلب کنند و خواه مخواه بر وی یقین آورند پس مقرر آنها فریب خواهند یافت چرا که وقتهای قدیم فریب دهندهها جابجا ظاهر شدند و یک خلقت را معتقد خود کردند پس رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شرط اند **جواب حق سمات** اهل اسلام خود قائل این امور اند که حقتعالی پاکیزه و منزه است از لغو و کذب و دروغ بلکه از تمام قبائح و نقائص حقتعالی را مبرا میدانند و نیز مقر و معترف اند باینکه هر پیغمبر و رسول که از جانب خدا بسوی خلق مبعوث شود ضرور است که در وی شطری از معجزات و خوارق عادات چنان متحقق بوده باشد که اشخاص بکرار آوردن مثل آن عاجز بوده باشند پس ذکر این امور در مقابل اهل اسلام و تصریح نکردن باینکه مذهب شان هم همین است بی اضافی و تطویل بلاطائل است علاوه برین هرگاه پادریان بحسب بالوهیت حضرت عیسی قائل شدند و اسناد تناسل و گه و خروج منی و مصلوبیت و مدفونیت را الی غیر ذلک جائز نگاشتند لی الله را پاکی عیاذا بالله منزه باقی ماند افاده پادری و صادق القول است در این صفت صفت پاکیزگی درین

در ینمقام کدام ضرورت داشت که پادری صاحب آنرا باوجودیکه در سابق بتحریر آورده اند بار دیگر
ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه نفرموده افاده پادری هم چنان بر دیگ عقل الخ هرگاه پاکیزگی خدا
مبین شد ظاهر گردید که آنها بتعالی از زنا پاکی لغو مبرهنست پس این کدام امر علیحده هست که پادری صاحب
آنرا جدا بیان کرده اند افادهٔ عیسائی و این همه را الخ یهود و جهود و غیرهم هم همین تقریر میتوانند کرد
بر ینطور که هرکرا خدا مبعوث کند ضرورست که چند علامات رسالت و معجزات او برآمد شد و اگر چنین
نبود و مردم از عقل خود سندها را از آن صحیح طلب نکنند و خواه مخواه بر و یقین آورند پس مقرر آنها قرار
خواهند یافت چراکه در وقتهای قدیم فریب دهنده ها جابجا ظاهر شدند و خلقی را معتقد خود
گردند پس پادری پیغمبر تحقق اموریکه در ترجمهٔ کلام این پادری عنقریب خواهد آمد یا دیگر امور مانند
آن بالضرور میباید و در حضرت عیسی علیه السلام العیاذ بالله چنین امور متحقق نبوده بلکه اموریکه برخلاف
آنست در ایشان متحقق بوده پس آنحضرت عیاذا بالله پیغمبر برحق نبوده اند و این پادری
ادعای اموری که در حق ایشان نموده همه دعوی بیدلیل و نامسلم هست پس چنانچه نصاری
جواب اینکلام بیهوده خواهند داد همان جواب پیغمبر ما بمقابل نصاری باین اهم کرد
افادهٔ عیسائی پس رسولان الله تعالی الخ ای پادری صاحب لفظ بر در ینمقام بمعنی فوق
پس چرا در عبارت هندیهٔ خود لفظی را تحریر کردند که ترجمهٔ فارسیهٔ آن عبارت چنین شد چرا
در عوضش آن لفظ هندی را تحریر نکردند که عبارت مذکور بحال مطلب متضمن بودن بران لفظ
بترجمهٔ فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شده اند و لفظ
کم و بیش هم که بر طرز عوام در ینمقام مذکور شده نهایت لغو و بیمحل است زیرا که اگر مراد نسبت
که در یک شخص ذی رسالت میباید که صفات آینده کم و زیاده یافته شود پس بطلان آن واضح
است چرا که کمی و زیادتی که از قبیل نقائض هست در خصوص یک مقام چگونه متحقق خواهد گردید اگر

مراد اینست که هرگاه از صفات آینده چند صفت هم یافته شود تا هم بنهایت ثبوت نمیتواند رسید
پس ذکر آن صفات بچنین عبارت که تحقق هریک وصف بنا بران ضروری معلوم میشود لغو و مهمل
خواهد گردید و این فایده آینده هم که در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک نزدیک عقل
پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه آنها موجود نباشند نبی بعد بودن شان ناممکن است همه باطل و مزخرف
خواهد گشت علاوه بر این بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیشین کدام هر گاه پادری صاحب جمیع
سوای این شقوق شقی دیگر را از کلمه مسطوره مراد گرفته اند پس آنرا بیان فرمایند تا حقیقت حال ظاهر
و آشکار شود **ترجمه قول ثبات** اول که پاکیزگی و پرهیزگاری شان مشهور بوده
باشد دوم چنین شخصها را طاقت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن پیشین
گوئی داشته باشند که بر وقت راست آید چهارم در نبوت شان نه طرفداری خود و نه دیگری بوده باشد پنجم
اگر الله تعالی پیشتر از زمانه شان از الهام و وحی سخنی یا کتابی را نازل کرده باشد پس کلام این انبیا کلام
انبیای پیشین را باطل و دروغ نکنند بلکه مطابق آنها یا که قدری زیاده از آنها ظاهر کنند و آنها را
مستحکم نمایند در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک نزدیک عقل پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه
آنها موجود نباشند نبی الله بودن شان ناممکن است **جواب حق سمات** سبحان الله
چه حسن بیان است که پادری صاحب در مرحله اول امر اول را از اموریکه تحقق آن در پیغمبر ضروری
میدانند چنان بیان کردند که در حقیت نبوت حضرت عیسی علیه السلام خلل انداز شدند و آنچه میگویند که
بسم الله غلط پس الحق که در شان پادری صاحب درین مقام صادق و متحقق است زیرا که در زمانه
حضرت عیسی علیه السلام کثرت نبود مگر برای یهود و فرقهائیکه آنحضرت را پیغمبر میدانستند و تابعان عیسی علیه السلام
اقل قلیل بوده اند و یهود جهود و آن فرقه چه جود که آن حضرت را العیاذ بالله دروغگو و مفتری میشمردند
و کنون هم چنین میشناسند بلکه یهود از آنوقت تا الآن در صحبت نسب آنحضرت عیاذا بالله کلام میکنند

میکنند پس کجا پاکیزگی و پرهیزگاری حضرت عیسیٰ امر مشهور قرار یافت و هرگاه که پاکیزگی و پرهیزگاری آنحضرت مصداق امر مشهور نشد بنا بر تحریر پادریصاحب لازم آمد که آنجناب نعوذ بالله پیغمبر بر حق نباشند و اگر مراد این است که پیغمبر تحقیق تقوی و صلاح و محفوظ و معصوم بودن از فسق و فجور و مخالفت اوامر و نواهی جناب باری عز اسمه در نفس الامر ضرورست مشهور بوده باشد یا نه گویا پادریصاحب بسبب قصور تحریر ذکر این را بخوبی نتوانسته اند بلکه خلاف آنرا بیان فرموده اند پس این امر البته در شیعه نزد اهل حق هم متحقق میباید بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در انبیا شرط است و لله الحمد والمنه که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کاری که خلاف امر مذکور بوده باشد صادر نشده و هر چه پادری در اثبات عدم اتقای آنجناب ذکر کرده است آن تمام باطل و ناتمام است چنانچه عنقریب بتفصیل واضح خواهد گردید بالجمله اتقا و صلاح آنجناب بمرتبه بود که کفار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از ادعای نبوت بلفظ صادق و امین یاد میکردند و گاهی خیانتی از آنجناب صادر نگردید که آنها را اسناد عیوب و قبائح بهم رسد و الا قبائح بسیار بر السوی آنحضرت نسبت میکردند چنانچه این امور مسائل علم تواریخ و سیر اوضح و اظهر والحمد لله علی نعمائه اینکه حال فرقه حق از اهل اسلام است که در انبیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای مجرد اتقا و صلاح لکن بخلاف شان حال اهل کتاب بمنوال است که اینقدر تحقیر و تذلیل انبیا و رسل و صحف الهیه نموده اند که چنان مضامین و عبائر را در آن کتب مندرج فرموده اند که از آن ظاهر میگردد که بعض انبیا را دختران شان شراب خورانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت مستی از دختران خود امر شنیع کرده اند که نام آن بر زبانم نمی آید استغفر الله و اعوذ به من شر الشیطان و اغوائه چنانچه در حق حضرت لوط همین ذکر نموده اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان زوجه خود ساره را همشیره خود گفته العیاذ بالله در محل فرعون پادشاه فاجر فرستادند تا که زوجه خود بسازد و هرگاه او ساره را

واپس کرد پس با وجود همشیره ساختن باز بر ایشان متصرف شدند و در حق حضرت داود مندرج کرده اند
که از زوجه اوریای حتانی در حین حیات او مقاربت کردند تا اینکه او حامله شد پس شوهر آن یعنی اوریای
مذکور را بر سر جنگ فرستادند که مقتول گردید بعد از آن زن مذکور را در محل خود داخل کرد زنی گرفتند و
مورد عتاب الهی العیاذ بالله شدند چنانچه این همه امور عنقریب بتفصیل از بعض صحف آسمانیه مذکور و منقول خواهد شد.
پس هرگاه حقیقت حال بر همین منوال است موافق مزعوم نصاری کجا پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت لوط
و حضرت ابراهیم و حضرت داود علی نبینا و علیهم السلام باقی ماند و هرگاه این حضرات مصداق پاکیزه و
پرهیزکار نشدند بمقتضای اِذا فاتَ الشرطُ فاتَ المشروطُ بنای نبوت این حضرات نیز موافق
تحریر پادری صاحب برهم گردید دوم اینکه پادری صاحب در بیان امر دوم افاده فرموده اند که چنین
شخصها را طاقت قدرت و کرامات بوده باشد انتهی قاصر از افاده مقصود و مهمل است زیرا که هیچکس
از بنی نوع انسان از وصف قدرت کو فی الجمله باشد خالی نیست پس در تحقیق پیغمبری قدرت را شرط
دانستن یعنی چه مگر ظاهر مراد پادری از قدرت و کرامات معجزه و امر خارق عادت است و بسبب جهالت از
علوم و عدم مهارت چنین الفاظ بخیال شان نگذشت غرض تحقق معجزه البته در پیغمبر ضروریست و
این امر باحسن وجوه در جناب رسالتمآب متحقق بود چنانچه معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم پیشتر
مذکور شد و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله صاحب معجزه نبودند پس چرا کفار و معاندین بسوی آنجناب
نسبت سحر و جادو مینمودند از همین امر صاف بر عاقل با انصاف ظاهر میگردد که از آنجناب صلی الله علیه و
آله و سلم امور خارق عادت واقع میشد و در بیان امر سوم اینکه پادری صاحب افاده فرموده که آنها لیاقت
پیشینگوئی داشته باشند پس نوشتن لفظ لیاقت درین مقام از مرد بلیاقت مستبعد است بلکه نوشتن اینقدر
ضرور که بالفعل از ایشان امور پیشینگوئی صادر شده باشد لکن پادری صاحب را کجا ادراک این باریکیها
دال بر اینست که امر سوم و امر اول یکی است زیرا که پیشینگوئی از جمله معجزات هست پس ذکر کردن آن علیحده لغو محض

محض تطویل بلاطائل الغرض بحمد الله که این امر هم در جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بخوبی
متحقق بوده چنانچه خبرهائیکه آنجناب بطرز پیشین گوئی بیان فرموده اند در سابق بطریق مشتی نمونه از
خرواری مذکور و مسطور شده و این اخبار اخبار آینده و اظهار معجزات و کرامات متواتر و اتفاق ثابت
و انکار آن احیانا اگر از نصاری صادر خواهد شد پس ابواب اثبات نبوت حضرت عیسی و غیره انبیا بر ایشان
بند و مسدود خواهد گردید اکنون باید دانست که در پیغمبر اینقدر ضرور نیست که هر معجزه از معجزات قادر
بوده باشد باقی ماند اینکه بمعجزات آخر معجزه پیشین گوئی نیز برای و متحقق بوده باشد چنانچه از ملاحظه کلام
پادری ظاهر میشود پس این محتاج باثبات و اقامت دلیل است در بیان امر چهارم اینکه افاده فرموده
که در نبوت شان نه طرفداری خود و نه طرفداری دیگری بوده باشد پس اگر از ان مرادش اینست که آن امور
حق و اخبار صدق و راست را که بظاهر نزد بعقلا مشتمل بجانبداری بوده باشد هم بیان نکنند پس تحقق
این امر در پیغمبر هرگز ضروری نیست و پادری صاحب اگر این امر را ضرور میشناسند پس در حقیقت نبوت حضرت
عیسی را باطل میکنند زیرا که کدام تعلی و طرفداری زیاده ازین خواهد بود که بزعم باطل نصاری حضرت عیسی با
برای خود دعوی خدائی و ابنیت خدا میکردند و بنفس نفیس خود را بهتر از تمام اولین و آخرین میشمردند و
اگر مرادش اینست که جانبداری خود خواه غیر خود در اقوال و افعال شان بر سبیل کذب و دروغ و بر نهج
باطل نبوده باشد پس تحقق این امر البته در پیغمبر ضرور است لکن بحمد الله والمنه که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و
آله وسلم دعوی هیچ امر برای خود خواه بجهت غیر خود بر طرز مذکور ننموده و هیچگونه جانبداری که فاسد و کاسد بوده
باشد از آنجناب صادر نگردیده بلکه هرچه بیان فرموده همه حق و صواب بوده و در بیان امر پنجم که مترجم
اینعبارت مذکور را پنجم اگر الله تعالی پیشتر از زمانه شان الی هذا اللفظ مستحکم نمایند افاده فرموده است
پس حاصلش اینست که البته در پیغمبر این امر متحقق شدن باید که کلام او و کلام پیغمبران سابق را باطل و دروغ نکند بلکه آنرا
مستحکم و مضبوط گرداند لکن ازین لازم نمی آید که پیغمبر لاحق بعض احکام انبیای سابقین را نسخ هم نکند زیرا که هیچ

که مستلزم تکذیب و ابطال و مشعر توهین و تضعیف نمی‌باشد بلکه حقیقت نسخ اینست که تا هنگامیکه مصلحت
در امری بوده ابقای آن بعمل آمد و هرگاه آن مصلحت زائل گشت آن امر موقوف نموده شد پس از این
موقوف ساختن بطلان و فساد امر سابق لازم نمی‌آید چنانچه بر عقلا این حرف بخوبی ظاهر و آشکار است و
در این امر هیچ که هست پیغمبر خود آنرا نمیکند بلکه از جانب خدا امر مذکور واقع میشود پس بنا بر زعم نصاری ظاهرا
بجهت اینکه خدا کتابی را بر پیغمبری نازل میفرماید آن خدای معزول میشود که باز او را اختیار در تبدیل و تغییر احکام
بنا بر مصالح و حکم باقی نمیماند تعالی عما یقولون علوا کبیرا و الحمد لله که از جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ قول و فعل
که مشتمل بر تکذیب و ابطال و توهین و تضعیف انبیای سابقین بوده باشد صادر نشده پس در نبوت آنجناب
هیچ جای شک و اشتباه نیست و ادعای اینکه پیغمبر لاحق را ضرور است که همه احکام مطابق احکام نبی سابق بیان
کند سخن علیل و محتاج باقامت دلیل است افاده عیسائی دیگر اینکه این چیزها که تحقق این امور در پیغمبر بالتمام
و علی سبیل الاجتماع بر هیچکه باید در بر مقصود و منظور هرگز لازم و ضرور نیست و اگر یادری مدعی امر مذکور است
پس آنرا بدلیل و برهان ثابت کند بهات موافق طریکه ما بیان کردیم البته تحقق آن امور در پیغمبران ضرور
و لله الحمد و المنه که در جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم آنهمه امور باحسن وجوه متحقق بوده و له الشکر علی ذلک

ترجمه قول فی ثبات حسدوم اگرچه بر همه انبیا و حواریانیکه از معرفت ایشان صحیفه‌ها و کتب‌ها
نازل شده تا الی زمان الانجیل بر همه این گواهی‌ها کم و بیش یافته میشود مگر برای مختصر درین رساله صرف بر
جناب موسی و خداوند عیسی این سخنها را ثابت میکنم چرا که مسلمانان ایشانرا نبی مسلم میدانند **جواب**
حق سمات فقط از تحریر این چند کلمات مختصر که ترجمه‌اش مذکور گردید یادری صاحب را هیچ حاصل
نخواهد شد صاف بیان فرمایند که بکفار و ملاحده و زنادقه و حکمای یونان و غیرهم که منکر و مبطل جمیع پیغمبران
اند و اقرار و اعتراف هیچ معجزه و هیچ کتاب و صحیفه ندارند چه طور حقیقت نبوت جمیع انبیا را ثابت خواهند کرد غرض
از بیانات و ایرادات و دعوی بی‌دلیل باطل میشود که اینکه از انبیا صحف و کتب نازل شده و هم اینکه همه آن امور که باید در

پادری محقق ما را در پیغمبر ضرور دانسته در جمیع پیغمبرانیکه صحف و کتب آورده اند متحقق بوده فرق مذکور بینا
منکر این دعاوی هستند پس لابد است که پادریصاحب دلیل قاطع که مسکت بوده باشد بیان فرمایند با لجمله اگر
برصدد معجزات و نزول کتب بتواتر دلیل خواهند آورد ما نیز از تواتر خود حقیقت نبوت جناب سالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم را ثابت خواهیم کرد خلاصه هر دلیلیکه نصاری وغیرهم برامر مذکور قائم خواهند کرد
بهمان طریق ما نیز بر حقیقت پیغمبر خود که بلا ریب برحق بوده استدلال خواهیم نمود و بعد ازین در رفت
باید کرد که این افادهٔ پادریصاحب اگرچه بر همه انبیا و حواریانیکه از معرفت شان الی آخره افادت
الاحتمالین است لهذا ما از ایشان مستفسر میشویم که مزعوم شان درینباب چیست آیا معتقد این امر
اند که بر جمیع انبیا کتب خواه صحف نازل شده اند و هیچ نبی خالی از امر مذکور نبوده یا اینکه بزعم شان
هم بعض پیغمبران چنین شده اند که صحیفها یا کتب بر ایشان نازل نشده بر تقدیر اول تصریح و تفصیل
امر مذکور را که جدید است بیان فرموده دلیل معقول بران قائم کنند و بر تقدیر ثانی این قباحت
لازم می آید که از مفهوم افادهٔ مذکورهٔ پادری هویداست که در انها آن هیچ امر که پادریصاحب در پیغمبر
ضروری دانسته اند یافته نشده پس چگونه نبوت آنها ثابت خواهد شد و اینکه پادری دعوی فرموده
که از معرفت حواریین صحیفها و کتب نازل شده پس این را نیز مفصل بیان فرمایند که ورای انبیا کدام کسر
در حواریین چنین شده است که از معرفت حقتعالی کتاب یا صحیفه نازل کرده است و این سخن را بدلیل
و برهان معقول بدرجهٔ اثبات رسانند والا از مجرد دعوی چه میشود و حقیقت نبوت حضرت موسی حضرت
عیسی که پادریصاحب بزعم خود ثابت کرده اند آن نیز ناتمام است که اصلا مسکت منکرین نیست چنانچه
با تفصیل بیان خواهیم کرد پس اکنون میباید که برامر مذکور دلیل مسکت قائم نمایند اگر خود را مرد این میدان
می شناسند والا خود بخود معترف شده بر ذمه و عهدهٔ ما این امر را نیز محول فرمایند که تا مید خدا سرانجام
جوابدهی ایشان نیز بخوبی خواهیم کرد والحمد لله علی نعمائه و تمام حضرت عیسی که درینمقام پادریصاحب

خداوندیاد کرده پس بدون اثبات الوهیت حضرت عیسی نوشتن آن بیچارت تسبیحان ایشان که دفعه
در حضرت عیسی چه بود که از باعث آن پادریصاحب ایشان را بالقاب خداوندیاد نموده و حضرت
را ازان محروم داشته العیاذ بالله من نقلة التعصبیة والاعوجاج و اینکه افاده فرموده چراکه مسلما
ایشان را نبی مسلم میدانند پس گاه که حقیقت حال نبیت در مقابل ایشان اثبات امور موهومه در حق
موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهما السلام بیفایده محض بوده و اگر باطناً پادریصاحب را بر منکرین اثبات
امور مذکوره منظور و ملحوظ بود پس چرا وجوه مشتبه را باینطرز بیان کردند که اصلا مسکت و مفحم شان نمی
الفنون یافت باید کرد که در عبارت پادریصاحب فقره که ترجمه اش چنین مذکور شد تا الی زمان الاجل
بسبب اینکه در آنفقره دو لفظی که آخر دو دال است برانتهای مدت معهود جمع نموده اند و لفظ کم و
بیش هم که مثل سابق آنرا بطرز عوام ارقام فرموده اند مهمل است و بجای لفظ مختصر لفظ اختصار نوشتنی
بوده و برای این لفاظ ثقیله غیر فصیحه آخر که پادریصاحب در عبارت هندیه خود تحریر فرموده و اغلاطیکه
در رسم خط واقع شده و موجب مضحکه اطفال دبستان میباشد پس تعرض آن خلاف طرز این رساله
فارسیه و موجب تطویل و سبب ملال اهل کمال **ترجمه قول نبی ثبات**
اول پاکیزگی و پرهیزکاری موسی توریت ازین سخنان یافته میشود چنانچه که الله تعالی در ابتدا برای
آدم مقرر کرد مطابق بیان موسی نیز سوای یکشادی زن دیگر نداشت و اگرچه زن وی حبشی بوده و بهمین
سبب هارون و همشیره وی مریم بر او لعن و طعن کرده ند یا وصف اینهمه اگرچه او حاکم تمام بنی اسرائیل بوده او زن خود
را ترک نکرده و نه تا زندگی وی از دیگری شادی کدخدائی نمود بهمین طریق موسی بر پرهیزکاری و پاکیزگی خود ثابت
در جواب حق سمات و لا اگر پادری این احتجاج را بمقابل اهل اسلام نگاشته اند
پس بیفایده محض است زیرا که ایشان خود بپاکیزگی و پرهیزکاری حضرت موسی بمقتضای وجوه و جهات
مقبوله قائل اند نه از یکدو وجه مذکور که ضعیف و ناتمام است و اگر در مقابل همه فرقها ذکر کرده پس

پس فرق منکرین کی توریت را حجت میشناسند که ازان پادری احتجاج نموده اوّل میباید که صحت
توریت را بدلیل مقبول ثابت کند ثانیاً اثبات نماید دعوی که حضرت موسی علیه السلام سوای یکزوجه زنی دیگر نداشت از توریت
خود معرض اشکال است آیا نمی بینی که از ظاهر عبائر توریت خلاف آن معلوم میشود چنانچه در سفر ثانی
توریت که سفر الخروج است در آخر فصل ثانی چنین مکتوب است فلما آمن موسی فی المقام عند الرجل زوجه
صفورا ابنته فولدت ابنا وسماه جیرشوم لانه قال صرت غریبا فی ارض غریبة وولدت غلاما ثانیا فسماه
الیعازر انتهی و در آواخر فصل رابع این عبارت مسطور است فاخذ موسی زوجته وولدیه وارکبهم علی الحمیر و
بهم و رجع الی مصر انتهی و در سفر رابع که سفر العدد است در فصل ثانی عشر این عبارت که ظاهر است در
مرقوم فلما اقاموا بها تکلمت مریم و هارون فی موسی بسبب الامرأة الحبشیة التی تزوجها لانه کان قبلا اعتزل عنها
انتهی و ازین عبارت معلوم میشود که این عورت حبشیه غیر صفورا بوده است پس کجا بودن وجه واحده برای
حضرت موسی ثابت گردید ثالثاً در سلسله تصرف و تزوج حضرت ابراهیم علیه السلام دو زن بوده اند و
در حباله تصرف و تناکح حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام چهار زن و زنهای حضرت داؤد و
حضرت سلیمان نهایت بکثرت بوده اند چنانچه اینهمه حال از کتب سابقه ظاهر میشود و عنقریب مذکور خواهد شد
پس بنابرین افادهٔ پادری لازم می آید که پیغمبران مذکورین پاکیزه و پرهیزکار نبوده باشند العیاذ بالله من
ذلک المذهب السخیف غرض ازین امور که بیان شد ظاهر گردید که بودن یکزوجه فقط چندان دلیل
پرهیزکاری نمیباشد و کثرت ازواج منافاتی از اتقا و پرهیزکاری ندارد و فلا تغفل از افادهٔ پادری چنانکه
الله تعالی در ابتدا برای آدم الخ جواب آنست که پادریصاحب از حضرت یعقوب و حضرت داؤد و غیرهما از انبیای
مذکورین طلب کنند که حق سبحانه و تعالی که برای حضرت آدم یکزوجه مقرر کرده بود پس این حضرات چرا این قدر
عورات را برای خود مباح دانستند غرض حضرت آدم و حضرت داؤد و پیغمبر و جمیع پیغمبران هر چه کردند
همگی موافق حکم خدا بوده پادریصاحب را مع دیگر نصاری چون و چرا درین مناسب نیست

پیشاپیش که الحال این ادعای محض بدون اثبات است ولیکن مقبول و تسلیم است صاف از عبارت مذکوره توریت چنانکه
از ان معلوم میشود افاده عیسائی و اگرچه زن و انحطاط پادریصاحب حبشیت زن مذکوره بجهت این امر ذکر
نموده اند که حال کراهت منظر او ظاهر شود حالانکه این مقصود شان حاصل نمیکرد زیراکه در ملک
حبش اکثر مردم صاحب حسن و جمال هم میباشند قول او دری ترجمه فارسی و همان سبب انحطاط این
مقال اول است برینکه بسبب اینکه زن موسی علیه السلام حبشیه کریه منظر بوده لهذا هارون و مریم
برایشان معاذ الله لعن و طعن کرده بودند حالانکه از عبارت مرقومه توریت این امر ظاهر میشود که
بسبب اینکه حضرت موسی از ان عورت حبشیه اعتزال کرده بود ازین سبب هارون و مریم شکوه شان
کرده بودند لیکن پادریصاحب لازم است که امر مذکور را ثابت نمایند والا ظاهر خواهد گردید که بخوبی
مطلب کتب الهیه را باوجود اینکه ترجمه اش بزبان ایشانست نمی فهمند بلکه در بعض مقامات بالعکس
می فهمند و طرفه تر اینست که نسبت لعن و طعن کردن بر حضرت موسی علیه السلام نعوذ بالله منه بجانب
حضرت هارون و حضرت مریم علیهما السلام کرده اند حالانکه لفظ تکلمت که بیشتر در عبارت عبری
توریت گذشت اصلا بر امر مذکور دلالت نمیکند سبحان الله پادریصاحب اتهام و افترا نیز بر کتب الهیه
و انبیا و اتقیا می کنند غرض ملاحظه بفرمایند که اهل حق تهمت لعنت کردن را بر مرد مسلمانی نسبت
بمسلمان دیگر هم درست نمیدانند نزد اینقوم مرتبه انبیا اینقدر است و دلیل است که بنسبت حضرت هارون
و حضرت مریم و حضرت موسی علیهم السلام چنان عبارت مستکره و مستقبح که صریح خلاف تعظیم و توقیر
مستلزم تذلیل و تحقیر بلکه مستوجب تفسیق و تکفیر است پادریصاحب بر زبان جرأت آورده اند مصرع
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و توهم باید کرد که در نظر این صاحبان هیچ حقیقت و عظمت
لعن و غیره نمیباشد که بی پروا در حق هر که میخواهند آنرا ذکر میفرمایند زیراکه حقیقت حال این نهج است
بمجرد اینکه لیسیر صاحب بر هوا که زبان عبری معتبر است نزد اکثر لعنت بر زبان آورده بود حضرت

موسی او را سفید فرموده واخر الامر بحکم خدا او را ... سار نمود چنانچه این حال در باب بیست و چهارم کتاب
الاخبار من کتب التوریه بتفصیل مذکور است هر که خواهد ملاحظه نماید پس شناعت امر مذکور بشهادت
توریت ثابت است افادهٔ پادری و نه تا زندگی الخ بدون اثبات این دعاوی از معرض اعتبار ساقط
و دانستنی که صفورا زوجهٔ حضرت موسی پیش از آن حبشیه موجود بوده پس بودن یکزوجه فقط برای
حضرت موسی غیر مسلم الثبوت است علاوه برین کثرت ازواج حضرت داود و غیره انبیای
مذکورین بشهادت صحف عتیقه ثابت و متیقن است پس اگر پیغمبری فقط یکشادی کدخدائی کرده یا نکرده
یا بالکل شادی نموده باشد پس این امور هیچگونه منافی مطلب ما نمیباشد افادهٔ پادری همین طور
موسی الخ سبحان الله مقام کمال تعجب است که آنچه وجوه اتقا و پرهیزکاری در نفس الامر است
از آن پادری صاحب یکوجه را هم درین مقام مذکور ننموده و آن امر را ذکر فرموده که اصلا شرط
پاکیزگی و پرهیزکاری نیست ان هذا لشئ عجاب حالیا معلوم باید کرد که خود همین پادری در
همین رسالهٔ خود در بیان امر چهارم میان ذکر حال حضرت موسی چنین افاده فرموده و هرچه
از وی یعنی از حضرت موسی خود سهواً خطا شد آن نیز در توریت مندرج کرده است و موسی
خود اقرار میکند که از سبب همان خطا نعش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کنعان
محروم خواهم ماند انتهت عبارته بالترجمة الفارسیه پس هرگاه اینگونه خطا از حضرت موسی ع
العیاذ بالله صادر شده است کجا پاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب بنا بر مزعوم نصاری باقی ماند بحال
لازم که پادری صاحب جواب معقول این را بیان فرمایند در رسالهٔ خود را از تناقض و تهافت نجات
بخشند ترجمهٔ قول فی ثبات پاکیزگی و پرهیزکاری عیسی مسیح بر هر شخصیکه انجیل
مقدس را می بیند یا می شنود عیان است چرا که خلق الله دیده اند که چه اینقدر خصلت عیسی مسیح پاکیزه
و مبرا بوده و پرهیزکاری و تقوی او مشهور است این را مفصل بیان کردن نبایده است جواب

این اقرار پادری ... اقرار موسی ... نصاری ... [illegible]

حضرات پادریصاحب را مفصل بیان کردن امر مذکور لازم و ضرورست هرگز زائد نیست
زیرا که تمام یهود و پیدایش حضرت عیسی را پاک و پاکیزه نمیدانند و علی هذا القیاس یهود مذکورین مع
ملاحده و غیرهم من الفرق المنکرین بپاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب اصلا معتقد نیند و آنحضرت را
پیغمبر بر حق نمی شمرند بحقیت انجیل بالکلیه قائل نیستند و در نفس الامر نیز اگرچه حقیت حضرت عیسیٰ
و حقیت انجیل منزل من السماء فی الجمله ثابت لکن این انجیل که ازان پادریصاحب احتجاج و
استدلال می کنند از کتب سماویه منزله نیست پس واجب لازم ست که پادریصاحب امور
مذکوره را کما ینبغی ثابت کنند و الا کلام شان صلاحیت اعتبار ندارد و هرگاه عیسائین
امور مذکوره را بدرجهٔ اثبات خواهند رسانید ما نیز حقیت قرآن و نبوت و اتقاء پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه و آله و سلم را بخوبی در مقابل شان باثبات خواهیم رسانید غرض در اعتقادات
نصاری داخل است که حضرت عیسی بعوض است خود در جهنم داخل شده اند و یوسف ولف
پادریصاحب انگریزی که درین شهر تشریف فرما شده بودند و آخر الامر از افواج حجج و براهین
فاطعه فرزند رسول جامع المعقول و المنقول جناب مولانا و سیدنا مدظله العالی هزیمت خورده
ره گرای سمت دیگر شدند ایشان نیز اقرار امر مذکور در محضر جماعت کثیر و جم غفیر نموده اند
و علاوه آن خود این پادری در همین رساله خود در اواخر حصهٔ آخر خویش چنین می نویسد چراکه
در یکمقام کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح بعوض گنهکاران لعنتی شد انتهی کلامه و
بالترجمة الفارسیه پس هرگاه که حضرت عیسی متقی و پرهیزکار بوده اند معنی این لعنتی شدن العیاذ
بالله و داخل شدن در جهنم چیست کدام ظلم زیاده ازین خواهد بود که خدا بعوض گناهکاران
دیگر آنجناب را که متقی و پرهیزکار و بیگناه بوده اند معاذ الله لعنتی نمود و در جهنم داخل گردانید
اکنون ملاحظه نمائید که حال التعظیم و توقیر نصاری نسبت با انبیا اینست که در حق حضرت عیسیٰ که

که خدا و پسر خدا است میشنا ... وزیر دل هم محبتش میریزد چنان فقره مستقبح و مستکره که ناچار به تکلف
و جبر ما آن را نقل کرده ایم بخوف و خطر کفر نعوذ بالله من ذلک سبحان الله وجود
این امر چگونه چنین مردمان عیسائی توان گفت چه ایشان دوستدار و محب حضرت عیسی علیه السلام شمرد
مصرعه این محبت نیست قیامت شد قطع نظر از همه تعجب است که چرا پادری صاحب در اینجا
از ذکر این امر که برای حضرت عیسی نیز بنظر حضرت موسی فقط یکزوجه بوده است پهلو تهی فرموده
اند حالانکه نوشتن آن بمناسبت طریقه اثبات اتقا و پرهیزکاری حضرت موسی علیه السلام لازم
ضروری بوده بالجمله اگر از این هذا امر مذکور را ذکر نکرده که بزعم پادری آنحضرت بالکل تزویج ننموده
یا ازواج آنجناب چند تا بوده اند پس البته بجا است لیکن در این وقت این قباحت لازم می آید که
بزعم پادری مخالفت آنجناب از طریقه حضرت موسی انبیای سابقین لازم می آید پس هر چه پادری صاحب
جواب این مخالفت را تجویز خواهند کرد آن را جواب ما نیز از جانب جناب رسالت مآب صلی الله
علیه و آله وسلم تصور فرمایند و اگر حضرت عیسی نیز فقط یک شادی کدخدائی کرده بودند پس باز برای
عدم ذکر امر مذکور وجه و حیثی قرار می باید بگر شاید پادری صاحب ازین خیال که تزویج و نزدیکی کردن
با زن منافی الوهیت است اظهار امر مذکور را مناسب نشمردند **ترجمه قول پادری**
اثبات دوم هر قدرت و کرامات که موسی پیش فرعون و مصریان و پیش بنی اسرائیل در
بیابان تا چهل سال نمود پس عیان است بسبب همان معجزات مردم قائل نبوت او بودند **جواب**
حقیقت هیچ کس از حکما و ملاحده و زنادقه قائل انحراف نمی باشند که از حضرت موسی علی نبینا
و علیه السلام معجزات صادر شده پس پادری صاحب مدعای بدلیل آنچه ذکر می نمایند بتصریح بیان
فرمایند که چگونه برای مردم صدور معجزات را ثابت خواهند کرد غرض اگر پادری صاحب بخوبی امر مذکور
را بدرجه اثبات خواهند رسانید ما نیز نبوت جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم را بر همان طریق ثابت

خواهیم کرد و اینکه افاده فرموده که تا چهل سال حضرت موسی قدرت و کرامات نموده پس قطع نظر از اینکه بجای قدرت
وکرامات نوشتن لفظ معجزات مناسب بوده آن زمان منکرین که یک معجزه و کرامت هم قائل نبودند
چه جای اعتقاد اینکه تا مدت چهل سال از آنجناب کرامتها طرادر و ظاهر شده است پس اثبات این ادعا بعهده
پادریصاحب لازم و متحتم است و اینکه افاده فرموده که بسبب همان معجزات مردم قائل نبوت او بودند
پس اگر همین قائل و معتقد بودن مردم در ثبوت نبوت کفایت میکند پس چرا پادریصاحب هم مذهبان و
همزبانان خود را بحیثیت نبوت پیغمبر با اعتقاد نمیکنند که بسبب صدور معجزات کثیره از آنجناب صدها و هزارها
مردم مقر و معتقد آنجناب بوده اند و میباشند **ترجمهٔ قول اثبات** خداوندی عیسی
مسیح قدرت و معجزاتیکه روبروی دوست و دشمن نموده بیشمار اند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر
الوهیت او نیز گواهی میدهند چراکه او نه خود صرف این کارها کرده بلکه شاگردان خود را نیز اقتدار معجزات
بخشید چنانچه در انجیل مقدس ثابت است **جواب جستمات** ای پادریصاحب گرد دعاوی
بلا دلیل نزد ارباب عقل و انصاف سراسر پوچ و ناشایانست پس اگر شما در این میدان اید در مقابل
یهود و غیرهم من الفرق المذکورین که هیچ معجزه از معجزات حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل نیستند
بدلیل قوی که مسکت بوده باشد امر مذکور را ثابت کنید بعد از آن ملاحظه خواهید فرمود که ما نیز همان
طور معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را باثبات میرسانیم با آنکه افاده عیسائی بلکه بر الوهیت
او نیز گواهی میدهند اقول این گل دیگر شگفت سبحان الله **شعر** تو کار زمین را نکو ساختی * که بر آسمان
نیز پرداختی * معجزات و نبوت حضرت عیسی که بخوبی پادریصاحب ثابت نکرده اند اکنون مدعی
تحقق الوهیت شده اند و درپی اثبات آن میباشند ان هذا لشیء عجاب آیا حضرت موسی علی نبینا و
علیه السلام که چهل سال معجزه ها نمودند و مردم را هدایت نمودند همچنین شان امکان شد که در نبوت
الوهیت آنجناب نصاری هیچ فائده و نفعی نبخشید الوهیت حضرت عیسی پی اثبات محبت کو بزعم نصاری

نصاری ثابت گردید الحق که اینها دعا نیست که مسئول و ملعبه بیان است و این دلیل پوچ و باد هوا که در اثبات
امر مذکور ذکر کرده اند چرا که او نه خود صرف بیکار بلکه به حد کمال شاگردان حج در اینجا نیز الحجة پس اولا این امر که تلامذه
حضرت عیسی صاحب معجزات بوده اند محتاج باثبات است لابد که پادریصاحب دلیل قاطع بران قائم کنند و این انجیل که
نصاری ترجمه های آنرا بمعرض انطباع آورده اند کی مسلم الثبوت است که از ان پادری صاحب احتجاج کرده ثانیاً
اگر ما تسلیم هم داریم که همه تلامذه حضرت عیسی علیه السلام قدرت معجزات میداشتند پس ازین کجا ثابت میشود
که حضرت عیسی ایشانرا قدرت بخشیده بودند چرا آن قادر حقیقی قدرت نبخشیده باشد که در حضرت عیسی
هم قدرت بخشیده بود مراد میگیریم جناب باری عز اسمه را ثالثاً اگر بالفرض در انجیل مصرح است که حضرت
عیسی قدرت بخشیده بودند پس ازین امر خدائی و الوهیت شان کی بثبوت میرسد ازینکه فقط همین قدر
معلوم میشود که آنجناب مقبول الدعا و برگزیدهٔ خدا بوده اند که موافق مرضی شان امر مذکور حاصل
گردید و قاعده است که هر امریکه بسبب شخصی از استدعا و طلب وی بشود پس آن امر منسوب بهمان
شخص اسناد کرده میشود در آنجا حضرت موسی تا چهل سال باعتراف پادری بلکه زیاده ازان معجزات
را ظاهر نموده اند و اتباع خود را ایشان نیز قدرت معجزات بخشیده پس چرا پادری صاحب ایشانرا
خدای خود نمی فهمند آن کدام فضیلت است که در حضرت عیسی متحقق بوده و در ایشان متحقق
نبوده که بسبب آن الوهیت حضرت موسی ثابت نمیشود و الوهیت آنحضرت بثبوت میرسد در
کتاب العدد توریت در باب یازدهم اینحال مذکور است که در هفتاد کس از بنی اسرائیل بخواهش
و مرضی حضرت موسی علیه السلام و بسبب اینکه از روح حضرت موسی حق سبحانه و تعالی قدری ایشانرا
هم بخشید این معجزه بهم رسید که باخبار اخبار غیب پرداختند خامسا در فصل ثالث انجیل یوحنا این عبارت
مذکور است فقالوا له من انت فقال لهم یسوع انی و ان کنت قد بدأت بمخاطبتکم فان لی کثیرا اقوله
و احکم علیکم لکن الذی ارسلنی حق هو و الذی سمعته منه به اتکلم فی العالم انتهی و در فصل چهارم انجیل مذکور چنین مسطور

است لو کنتم تحبوننی لکنتم تفرحون بمضیی الی الاب فان ابی اعظم منی و در فصل ۱۷ بعضی جابجا
عبارتها موید مطلب ما مرقوم است ازانجمله این عبارت تکلم یسوع بهذا و رفع عینیه الی السماء و قال
یا اب قد حضرت الساعة فمجد ابنک لیمجدک ابنک کما اعطیته السلطان علی کل ذی جسد لیعطی کل من اعطیته
حیوة الابد و هذه هی حیوة الابد ان یعرفوک انک الواحد وحده الاله الحق و الذی ارسلته یسوع المسیح انتهی
ازین عبارات صاف معلوم میشود که ایشان فرستاده خدا بوده اند و خود را جدا از خدا میشمردند و خدا
را از خود اعلم و افضل می فهمیدند و بخدائی خود قائل نبودند و جناب باری عز اسمه را وحده لا شریک
میدانستند علاوه برین عبارات مرقومه حضرت عیسی جابجا در انجیل نسبت ارسال خود بجانب خدا نموده
پس عدم الوهیت آنجناب بثبوت رسید قول بتحقق اقانیم ثلثه که مستلزم شرک است هم باطل گردید والا
تمام این کلمات لغو و باطل میشود قطع نظر ازینهمه در فصل ۸ من انجیل یوحنا حضرت عیسی بر خود اطلاق
انسان نموده پس چگونه مزعوم نصاری را باطل نباید دانست بعد آن عبارت مسطوره چنین مذکور
است لکنکم الآن تریدون قتلی و انا انسان کلمتکم بالحق الذی سمعته من الله و لم یعمل ابراهیم
هذا اکنون منصفین بفرمایند که حق داشتن این قول حضرت عیسی که مصرح بعدم الوهیت است لازم یا
حق شمردن کلام پادریصاحب که سراسر خلاف عقل و شعور است علاوه برین پادریصاحب خود
درین رساله چنین افاده میفرمایند که مادر عیسی باکره بود و از قدرت روح القدس حامله یافته
شد و در بیان نفی طرفداری بدین منوال افاده مینمایند بلکه برخلاف آن در انجیل مقدس مندرج
است که مادر او از یوسف درودگر منسوب شده خود در کاروان سرا متولد گردید و بقنداق پیچیده
در آخر گذاشته شد الی آخر ما افاده و هم در قول آینده چنین افاده میکنند و بر طور پیشین گوئی خداوند عیسی
سخنهای بسیار فرموده خصوصا بتکلیفات برداشتن خود و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم الخ و باز
ارشاد مینمایند که پیشگوئی زندگی روز سوم از قبر زنده شده برخاست انتهی ما اردنا نقله من عبارته بالترجمه

بالترجمة الفارسية الى غير ذلك من العبارات التي ذكرناها وهي دالة على منافي الوهية عيسى عليه السلام پس
حالیا ارباب انصاف ملاحظه فرمایند که هرگاه حضرت عیسی خدا بوده اند این چه معنی دارد که والدهٔ شان
بقدرت روح القدس حامله گردیدند از انکه تقدم روح القدس تا خر حضرت عیسی ثابت میشود و این
چه معنی دارد که آنحضرت متولد شده اند مگر خدا هم قابلیت متولد شدن دارد حالانکه ولادت انسان
ظاهر است که بکدام طرز مستکره واقع می شود پس بجانب خدا اسناد چنین امر معیوب یعنی چه
و ایضا بسوی پروردگار اسناد تکلیفات برداشتن و مقتول و مصلوب شدن و مدفون گردیدن
و زنده گشتن پس از سه روز سراسر معیوب و مهمل است و عجبا هرگاه حضرت عیسی تا سه روز میت و فانی
مانده اند و مقتول و مصلوب گشته اند پس کجا مطابق مزعوم نصاری الوهیت شان ثابت باقی ماند
بالجمله برین تقدیر لازم می آید که دران ایام دنیا از خدا تا سه روز خالی مانده باشد سبحان الله
خدا که دائمی و واجب الوجود است آیا بزعم نصاری قابلیت مردن و مقتول شدن و مدفون
گردیدن و زنده گشتن هم دارد و یا اینکه او تعالی بر همه قوی و غالب و منزه و مبرا از تمام
نقائص و معائب است آیا بزعم شان لائق این هم هست که از دست بندگان خود
تکلیفات بردارد و بر دار کشیده شود والعیاذ بالله این چه اعتقادات متناقضه و متهافته
خلاف عقل و نقل حضرات نصاری اختیار کرده اند پس ایشان را لازم است که انصاف کنند
و عقل و شعور را دخل دهند و از چنین اعتقادات سراپا مهمل و مستقبح دست بردار شوند و سوای امور مذکور
نسبت امور معیوبه و قبائحیکه بر تقدیر ادعای الوهیت حضرت عیسی علیه السلام لازم می آید
و محالات و ممتنعاتیکه بران مترتب میشود در ذیل جواب اقوال سابقه مذکور گردید فلترجع الیها
ترجمهٔ قول ذی ثبات سوم بر طور سینین گوئی موسی در توریت بسیار سخنها نوشته
از خصوصا خبر تولد خداوند عیسی و تکلیفات یافتن و کفاره شدن برای بخشش جهان و نجات یافتن خلق الله

از معرفت بوداده اند این همه سخنها کامل نشد و چندین سخنها هست که کامل نشد نیست آن سخنها که
درین رساله مندرج کردن طول میشود و بر طور پیشین گوئی خداوند عیسی سخنهای بسیار فرمود
خصوصاً بتکلیفات برداشتن خود و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم و فرستادن روح القدس
بر حواریان و غارت کردن بیت المقدس و آمدن انبیای کاذب و انتشار خوشخبری انجیل در تمام
روی زمین خبر داد از آنها چند سخنها واقع شد و چند تا واقع نشد نیست **جواب حشمت**
فرق منکرین توریت وغیره را حجت میدانند و صدور پیشین گوئی را از آن هردو جناب برین طرز که دلیل
حقیت نبوت باشد هرگز مسلم ندارند پس مادامیکه پادری صاحب آنرا با دلهٔ مقبوله ثابت نکنند افادات
مذکوره ساقط از معرض اعتبار است و فرق منکرین بطرز تقریر پادری صاحب که عنقریب منقول خواهد شد
میتوانند گفت که بودن وصف پیشین گوئی در حضرت موسی و حضرت عیسی ثابت نیست چراکه
این خبرها که از ایشان نقل کرده اند اگر مطابق اخبار کتب و صحف سابقه است منجملهٔ سخنهای
گفتهٔ ایشان شمار نخواهد شد و اگر علاوه آن اخبار است تاهم علامت حقیت رسالت نیست زیراکه
در هر زمانه بعض اشخاص چنین می شوند که کلامهای پیشین ادریافته فی الجمله خبر آینده هم میدهند
پس پادری صاحب بیان فرمایند که اکنون چه طور پیشین گوئی آنحضرات را ثابت خواهند نمود
و پیشین گوئی جناب رسالت مآب را چگونه باطل خواهند فرمود افاده پادری خصوصاً خبر تولد
خداوند عیسی الی هذه الافاده اینهمه سخنها واقع شده بود با این اخبار و حقیت عیسی بن مریم
علی نبینا و علیهما السلام اصلا قائل نیستند پس پادری صاحب را لازم است که امور مذکوره را بر
ایشان ثابت کنند و همچنین خبرهائی را که بعد ازین از انجیل نقل نموده اند بالجمله از اکثر اخبار موهومه
ظاهر میشود که حضرت عیسی خدا نبوده اند پس لازم است که پادری وغیره عیسائیان از قول الوهیت
آنجناب دست بردار شوند افاده پادری و مقتول شدن و زنده گشتن بروز سوم الخ دریافت باید

باید نمود که هرگز حضرت عیسی از دست یهود مصلوب و مقتول نشده اند و تا سه روز میت نمانده
اند و پس از سه روز زنده نگشته اند بلکه خدای [illegible] زنده آنجناب را از نظرهای یهود مستور نموده
و حضرت جبرئیل حی سالم ایشان را بر آسمان همراه خود بردند چنانچه در قرآن مجید نیز بهت ابطال
زعم یهود و غیرهم چنین ارشاد شده است وقولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله
وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم وان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به
من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه وکان الله عزیزا حکیما پس این
خطای یهود و نصاری است که بسوی آنجناب نسبت موت می کنند حاشا که چنین واقع شده باشد
و بجانب شان نسبت کردن اخبار مذکور و هم چنین بجانب حضرت موسی افترا محض است لابد
که عیسائیین این امر را بدلیل غیر علیل ثابت کنند و انی لهم ذلک آیا نمی بینی که خود حضرت عیسی در
انجیل جابجا بر زنده ماندن خود تا بقیامت بشارت داده اند پس اگر اخبار موت و مقتولیت صدق
و راست بوده باشند تناقض و تهافت و کذب و دروغ بودن این اخبار کثیره که در مقدمه بقای
خود ارشاد فرموده اند لازم می آید چنانچه در فصل چاردهم انجیل یوحنا مذکور است لا تضطرب
قلوبکم آمنوا بالله و آمنوا بی ایضا ان المنازل فی بیت ابی کثیرة و لولا ذلک لکنت اقول لکم
انی انطلق لاصلح لکم مکانا و ان انطلقت و اعددت لکم مکانا فسوف آتی و اخذکم الی لتکونوا انتم حیث
اکون انا و انتم عارفون الی این اذهب و تعرفون الطریق قال له توما یا سید لا نعلم این تذهب و
کیف نقدر ان نعرف الطریق قال له یسوع انا هو الطریق والحق والحیوة لا یأتی احد الی الآب الا بی
ملاحظه نمائید که درین عبارت که حضرت عیسی خود اطلاق حیات و حی نموده و مفارقت خود را
از حواریین جابجا با نطلاق تعبیر فرموده این چه قدر مطابق کلام اهل اسلام است که آنحضرت
زنده همراه جبرئیل بر آسمان تشریف برده اند و موت بآنجناب عارض نشده بالجمله اگر آنجناب در [illegible]

خود مقر و معتقد مصلوبیت و مقتولیت یسوع است پس در عبارت مذکوره جابجا بجانب خود اسناد و اطلاق دو فقره می نمود بلکه چنین می فرمود که من کشته میشوم پس سبب این نیست که برای مهیا کردن مکان بجهت شما مقتول میشوم و هم چنین در هر فقره هر جا که ذکر رفتن خود نموده اند در انجا ذکر کشته شدن خود میفرمودند و بعد از عبارت مذکوره بفاصله یسیر این عبارت مرقوم است قال له فیلبس یا سیدنا ارنا الاب و حسبنا قال له یسوع انا معکم کل هذا الزمان و در همین باب چنین مذکور است و العالم لیس یرونی و انتم ترونی لانی حیّ الخ ازین عبارات صاف ظاهر میشود که موت آنجناب را لاحق نشده و ورای این دیگر فقرات فصل مذکور دال بر امر مسطور است و هم چنین دیگر عبارات انجیل بکثرت بر امر مذکور دلالت می نماید پس اگر احیاناً مخالف اینها عبارتی در انجیل و غیره وارد هم شده باشد پس تاویل کردن آن لازم است ترجمه

قول بی ثبات چهارم بر موسی طرفداری در مسیح سخن از توریت ثابت نمیشود بلکه بر خلاف آن هر چه از برادر او هارون و از همشیره او مریم گناه صادر شد و هر چه از خود وی سهواً خطا شد آنهم در توریت مندرج کرده است و موسی خود اقرار میکند که از سبب همان خطا در بیابان لغش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کنعان محروم خواهم ماند و اگر چه الله تعالی او را حاکم تمام بنی اسرائیل ساخت لکن او سرداری را در خاندان خود مقرر ننمود بلکه در زندگی خود خادم خویش را قائم مقام خود کرد اگر در او طرفداری و نفسانی میبود پس مقرر دی اولاد خود را درجات عالی می بخشید

جواب حشمت اگر منکرین توریت و معاندین موسی علیه السلام در جواب این افادات پادری بگویند که کدام جانب داری و رغبت دنیا زیاده ازین خواهد بود که باوجود صدور چنین خطا حقیر که از جهت آن خود اقرار کرده اند که لاشه مبارک العیاذ بالله در بیابان افتاده خواهد

خواهند ماند و از ولایت کنعان محروم خواهند ماند و با وجود صدور گناه از هارون و مریم علیهما
السلام از نبوت و حکومت مومنین دست بردار نشدند و این امر را بر خلق آشکارا نکردند که کنون
من لیاقت نبوت ندارم و هارون را از مرتبهٔ نبوت و مقبولیت معزول نفرمودند و مدارج
ایشان و مدارج مریم علیها السلام را بدستور باقی گذاشتند حالانکه اتقا و پرهیزکاری شرط
نبوت و مقبولیت است چنانچه این پادری نیز اعتراف کرده و اذا فات الشرط فات المشروط
و چرا ایشان خادم خود را در امور سلطنت قائم مقام خود مقرر فرمودند شخصی اجنبی را که بالکل
از وی علاقه نمی‌بود چرا مقرر نمودند از نیهم جانب داری شان ثابت میشود پس ما از صاحب
درجواب این نقضها چه ارشاد خواهند فرمود هرچه در جوابش بیان خواهند کرد همان جواب
ما هم از جانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم است بالجمله ایقاع ماموراث الهی
و اظهار امور حق را طرفداری و جانب داری نباید دانست افادهٔ عیسائی بلکه برخلاف
آن هرچه از برادر او هارون الی هذه الافادة و هرچه از خودش سهواً الخ سبحان الله حال
این کرده را ملاحظه باید کرد که حضرت موسی و هارون و مریم و تمام انبیاء سابقین را که
جائز الخطا و مصدر ذنب و عصیان میفهمند و آن تذلیل و تحقیر انبیا و رسل نه اندیشه نمی‌کنند
و فقط حضرت عیسی را از قبائح و معاصی مبرا می‌شمرند حالانکه هیچ ما به الفرق متحقق نیست ان
هذا الشیء عجاب حقا که اگر ازین رهگذر اینهارا عیسائی بگویند بجاست لکن حاشا که امر مذکور نیز
موافق مرضی حضرت عیسی بوده باشد بالجمله هرگاه حضرت موسی و هارون و انبیاء آخر جائز
الخطا و مصدر عصیان قرار داده شدند پس آنها قابل اعتماد خلق باقی نماندند و فائده بعثت
حاصل نشد زیرا که بنابرین تقدیر در هر قول و فعل شان گمان سهو و خطا و احتمال کذب
و دروغ متطرق پس برای مردمان بجهت مخالفت و ترک اطاعت عذر مقبول تحقق مفاد

ارسال وبعثت بالکلیه مفقود ومعدوم علاوه برین هرگاه آنحضرت جائز الخطا شدند محتمل است
که حکم خدا را نیز فراموش نمایند و تا بخلق نرسانند پس مبعوث نمودن چنین اشخاص لغو محض شد
حالانکه باقرار این پادری حق سبحانه وتعالی از لغو مبرّاست بالجمله اگر بالفرض امور قبیحه مذکوره
در توریت اصلی بجانب حضرت موسی هارون ومریم علیهم السلام مستند پس بعد اثبات امر مذکور
بنا بر لزوم مفاسد مذکوره پادری صاحب را تاویل چنین امور لازم وواجب وآن عبارات را
بر معانی ظاهره باقی گذاشتن وموافق آن اقرار واعتقاد نمودن بعید از عقل وانصاف
افادهٔ پادری اگر در وطرفداری ونفسانی می بود الخ این حرفها مطابق آداب علما نیست
بلکه بر طبق طرز عوام است وحقیقت حال اینست که هرگاه ارباب استحقاق امری در اولاد
واقربا موجود باشند اگر آن امور بایشان محول شوند پس این امر دلالت بر طرفداری
ونفسانیت نمیکند بلی اگر کسی خلاف مرضی حقتعالی امری را بدون استحقاق باولاد
یا اقربای خود با وجود تحقق مستحقین آخر سپرد کند پس این امر البته منجمله امور نفسانیت وجانبداری
شمار نموده خواهد شد بالجمله حضرت داود با آن سلطنت عالی فرزند خود حضرت سلیمان را قائم
مقام خود نموده ندو هیچ خادم را رتبهٔ مذکور عطا نفرمودند پس مطابق تحریر پادری ظاهر
می شود که بسیار جانب داری ونفسانیت را العیاذ بالله ملحوظ میداشتند چنانچه اینحال
در فصل ثانی سفر اول من اسفار الملوک مسطور است وحضرت موسی برادر خود هارون را در
حین حیات خود نائب وخلیفه فرموده بر طور سینا تشریف بردند ودر هر امر ایشان را
مشیر ووزیر ومقرب خود گردانیده بودند پس ثابت گردید که العیاذ بالله بصفت جانب
داری وطرفداری متصف بوده اند چنانچه حال این گذاشتن هارون بنیابت خود
هرگاه که بر کوه مذکور تشریف فرما شده اند کما ینبغی از فصل سی وسوم سفر الخروج ظاهر

ظاهر می شود و هم در کتاب خروج از کتب توریت در باب بیست و هشتم چنین مذکور است
و تو از بنی اسرائیل هارون را که برادر تست نزد خود طلب کن و پسران وی همراه وی
باشند تا که برای من هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار پسران او کاهن شوند و
تو لباس مقدس برای هارون که برادر تست بجهت بزرگی و فخر بسازد الی آخره اذ کر غرض
این باب همگی در فضیلت هارون نزد بانی حضرت موسی وارد شده است پس بنابر زعم پادری
این همه بر نفسانیت و طرفداری متضمن علاوه برین در کتاب عدد در میان باب دوازدهم
مذکور است و موسی از جمیع مردمانیکه بر روی زمین بودند زیاده بردبار بوده انتهی ما اردنا ذکره
پس پادری صاحب بیان کنند که این را از زبان خود اظهار کردن آیا درین نفسانیت و طرفداری
یافته نمی شود یا نه و در همان باب مسطور است آنگاه یهوه در ستون ابر داخل شده فرود
آمد و بر در خیمه ایستاده ماند و هارون و مریم را طلبید آن هر دو آمدند در آن هنگام وی
فرمود که سخنهای مرا بشنوید اگر از شما کسی نبی می بود پس من که یهوه ام خود را در مشاهده
وی رامی نمودم و از وی در خواب کلامهای می نمودم لکن بنده من موسی چنین نیست او در تمام
خانه من امانت دار است من از وی رو برو و در عالم مشاهده سخن میگویم نه مثل سخنهای خیال که
او شبیه مرا ببیند پس شما از شکوه کردن بنده من موسی چرا نترسیدید انتهی ما اردنا نقله پس
پادری صاحب بیان فرمایند که مطابق تحقیق مذکور اگر این جانبداری نیست پس دیگر
چیست غرض ازین قبیل صدها عبارات در توریت و غیره مذکور تا کجا ذکر کرده شود علاوه
برین پادری صاحب این را هم بیان فرمایند که اگر خدا را صاحب جسم نمی شناسند این چه معنی
دارد که یهوه در ستون ابر داخل شده فرود آمد و ایستاده ماند و معنی رو برو و شدن
چیست و حضرت عیسی که نصاری ایشان را خدای خود میدانند در آن وقت کجا بوده اند بلفظه

بعضی نفسانی در عبارت منقوله پادری غلط و مهمل است **ترجمهٔ قول بی ثبات**
و بر خدا و نه عیسی مسیح طرفداری در هیچ سخن نمیتواند شد بلکه بر خلاف آن در انجیل متعدد
مندرج است که با درا و از یوسف در و دگر منسوب شد و خود در کاروان سرا متولد گردید و
بقنداق پیچیده در آخر گذاشته شد و حواریان خود را از حقیران بیش خلق یعنی اکثر ماهی گیران را
انتخاب نمود و از خلق ذلت هر نوع برداشت و آخر مثل اشد مقتولان مصلوب شد چنانکه
انبیای سلف پیشین خبر داده بودند پس ازین سخنها ثابت است که بر خدا و نه عیسی مسیح هیچگونه طرفداری
نیست مگر همه سخنهائیکه واجبی و درست و نزدیک عقل حق اند بیان فرموده **جواب
حق سمات** کدام جانبداری و نفسانیت موافق زعم پادری ازین زائد خواهد
بود که حضرت عیسی بزعم باطل نصاری مدعی الوهیت بودند و خود را پسر خدا می گفتند و همه
اینها بر سبیل رسالت انبیاء خود میفهمیدند علاوه برین در انجیل یوحنا در فصل سابع عشر چنین مذکور است
یا ابه هولاء الذین اعطیتنی ارید ان یکونوا معی حیث انا لیروا مجدی الذی اعطیتنی لانک احببتنی
قبل انشاء العالم انتهی و در فصل ثامن انجیل مذکور این عبارت مسطور است فقال له الیهود
الان علمنا ان بک جنونا لقد مات ابراهیم والانبیاء ایضا فانت تقول ان من یحفظ قولی
لا یذوق الموت الی الابد هل انت اعظم من ابینا ابراهیم الذی مات ومن الانبیاء الذین
ماتوا من تجعل نفسک اجاب یسوع قائلا ان کنت انا امجد نفسی فلیس مجدی شیئا ابی الذی
یمجدنی الذی تقولون انه الهنا ولم تعرفوه وانا اعرفه وان قلت انی لا اعرفه صرت کذابا
مثلکم لکننی اعرفه و احافظ لقوله ابراهیم ابوکم اشتهی ان یری یومی فرای و فرح فقال له
الیهود لم یات لک بعد خمسون سنة افقد رایت ابراهیم قال لهم یسوع آمین آمین اقول لکم
انی قبل ان یکون ابراهیم انا فاخذوا حجارة لیرجموه فتواری یسوع وخرج من الهیکل وجاز بینهم هکذا

هذا فی الانجیل المطبوع هکذا سبحان الله خدا هم از بندگان خود می ترسد که حضرت عیسی بخوف
سنگ تنگ مستور شدن را گوارا نمود و بالجمله فقرات این هر دو عبارت مصرح این امر است
که آنجناب خدا نبوده اند و در فصل سادس مذکورست قال لهم یسوع آمین آمین
اقول لکم انه لیس موسی عطاکم الخبز من السماء لکن ابی الذی یعطیکم خبز الحق من السماء لان
خبز الله هو الذی نزل من السماء و یهب الحیاة للعالم انتهی پس درین عبارات که حضرت
عیسی ادعای فضیلتهای صحیح نموده اند و خود را تفضیل داده اند بر حضرت ابراهیم و حضرت
موسی و انبیاء آخر و خود را نان خدا قرار داده من و سلوی را بتحقیق گردانیده اند
این را پادری صاحب بیان کنند که آیا امارت جانب داری نفسانیت هست یا نه
بالجمله مثل عبارات مذکوره عبارتهای بسیار در انجیل مذکورست که حصار آنها موجب
تطویل لا فاده پادری بلکه بر خلاف آن در انجیل مقدس الخ یهود انجیل مقدس نمیدانند
و کتابی وضعی و جعلی ترا می شناسند پس ازین دلیل عدم نفسانیت حضرت عیسی در مقابل
شان ثابت نمیتواند شد قطع نظر ازین چند امر جزئی که پادری درینمقام ذکر کرده است
ازان کلیه استدلال کردن برینکه گاهی از حضرت عیسی هیچ امر طرفداری صادر نشده
در نفس الامر هم ناتمام است علاوه برین در قرآن مجید حالات استهزا و جنون و سحر
وغیره که از کفار نسبت بجناب رسالتمآب صلعم امور مذکوره از راه تعصب و بغی بظهور صادر میگردید
و ایذاهائیکه از ایشان واقع می شد جا بجا مذکورست و علاوه بران در احادیث مفصل
منقول پس چرا پادری صاحب بسبب این امر اعتقاد بعدم نفسانیت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم نمی کنند اکنون باید دانست که نزد یهود حضرت عیسی العیاذ بالله
فرزند یهان یوسف درودگر بوده اند چنانچه در فصل سادس انجیل یوحنا مذکورست که کانوا

یقولون الیس ہذا الیسوع بن یوسف الذی نحن عارفون بابیہ وامہ فکیف یقول ہذا انی
نزلت من السماء انتہی پس حالیا اگر پادری صاحب مرد میدان اند این امر را در مقابل یہود ثابت
نمایند کہ حضرت عیسی بدون پدر پیدا شدہ بودند خلاصہ ہرگاہ پادری اعتراف کردہ
کہ در حضرت عیسی حضرت مریم بودہ اند و آنجناب متولد شدہ بودند ظاہر گردید کہ ادعای
الوہیت در حق شان باطل و عاطل است افادۂ عیسائی و از خلق ذلت ہر نوع الی ہذہ
الافادہ ہمانند مقتولان الخ سبحان اللہ عیسائیین با وجود این حضرت عیسی را خدا
می شناسند آیا خدا ہم لیاقت این دارد کہ از دست بندگان خود ذلت بردارد و
بردار کشیدہ شود و مقتول و مدفون کردہ شود بالجملہ درین مقام صاف نوشتن
میبایست کہ آنجناب مقتول و مصلوب شدہ لفظ مانند نوشتن زاید و بیوجہ است
چنانچہ خود در عبارت آیندہ این مضمون را نگاشتہ و برای نجات جہان مجسم کشتہ کفارہ
گردیدن و کشتہ گشتن و سبب بخشش گناہ شدن در مقامات بسیار مکتوب است افادہ پادری
چنانکہ انبیای پیشین الخ غلط محض است ہیچ پیغمبری خبر مقتولیت و مصلوبیت حضرت عیسی ندادہ
لازم است کہ پادری صاحب این امر را بدرجہ ثبوت رسانند افادۂ پادری مگر ہمہ سخنہا کہ
واجبی الخ نزد ما کہ یقین است کہ حضرت عیسی ہر چہ فرمودہ است ہمگی واجبی درست و راست موافق
عقل و شعور ارشاد نمودہ و ہیچ سخنی غیر واجبی و نادرست ارشاد نفرمودہ لکن عیسائیان
البتہ اسناد چنین امور کہ نہایت نادرست و خلاف عقل و شعور و غیر واجبی است مثل دعوی
الوہیت و ابنیت خدا و غیرہ بطرف شان میکنند حالانکہ آنجناب خود بخلاف امور مذکور تصریح
فرمودہ اند و از ادلۂ قویہ بطلان آنہا ظاہر و باہر و ہرگاہ بیان کردن امور درست و واجبی
ثابت شد عدالتہما فضیلت باشد دلیل نفسانیت نیست پس ہر چہ جناب رسالتمآب در حق خود

خود ارشاد فرموده آنرا نیز دلیل تصنیف نباید دانست

ترجمه قول بی ثبات

پنجم پیشتر از زمانهٔ موسی هرچه الله تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم خلیل الله فرموده بود مطابق آن در توریت موسی نیز نه برخلاف آن بیان نمود چرا که قربانی هابیل پسر آدم مشهور است همچنان قربانی در توریت از معرفت موسی فرمود و این همه قربانیها از زمانه آدم تا بعد اشدن مسیح نشانی تکلیفات گشته که دیدن همان خداوند عیسی بوده پس این گواهیهای پنجگانه بر رسالت موسی نزدیک عقل ثابت اند و بر نبی الله بودن او مطلق شکی نیست

جواب حشمت

العجب که پادریصاحب کلیه دعوی می کنند که هرچه پیش از حضرت موسی حق تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و ابراهیم خلیل الله فرموده مطابق آن در توریت موسی هم وارد شده است و هیچ برخلاف شان بیان ننموده و بران دلیل می آرند فقط ازین امر واحد که مطابق قربانی هابیل حضرت موسی نیز قربانی کرده سبحان الله ازین امر جزئی آن امر کلی چگونه ثابت خواهد شد آیا اگر مشابهت در یک امر از هابیل بالفرض ثابت هم بشود پس ازین چطور ثابت میتواند شد که حضرت موسی در هر امر موافق بود قدم بقدم حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم بوده اند مگر پادریصاحب آن امر واحد جزئی را مستلزم این امر کلی میدانند این طرفه طرز استدلال است که گاهی هیچکس مانند آن بعمل نیاورده باشد ای کاش که پادریصاحب اول بر طرز استدلال بخوبی اطلاع و آگاهی بهم میرسانیدند بعد ازان متوجه تصنیف رساله میگردیدند که موجب مضحکه نمیشد بالجمله تا وقتیکه پادریصاحب بر امر مذکور دلیل معقول قائم نکنند کلام ایشان ساقط از معرض اعتبار است و طرفه تر اینست که از هیچ فعل هیچ حضرت آدم وغیره نیز احتجاج ننمودند فقط از فعل هابیل استدلال فرمودند و تعرض افعال باقی انبیای مذکورین مطلق نکردند قطع نظر ازین تخصیص پیغمبران مذکورین هم بیوجه است

هویداست که معنی این امر شدند که هیچ امر بر خلاف هیچ پیغمبر از حضرت موسی چنانچه در آخر بیدا نگر
حضرت یعقوب و حضرت لوط و حضرت اسمعیل و انبیای آخر بر عهم پادریصاحب تقصیر از پا ساقط
از معرض اعتبار اند که از فکر شان اعراض فرمودند غرض اظهار پادریصاحب در جواب مکتوم
که حضرت آدم و حضرت هابیل کسی را هلاک نکرده اند و نه کسی را بدست کسی بمعرض قتل آورده
اند و بسبب حضرت موسی و بحکم شان صدها و هزارها قتل شده اند پس مخالفت شان با انبیا
بالبداهه از حضرت آدم و حضرت هابیل ثابت گردید و حال جدال و قتال که جابجا در توریت مذکور
است بکرات مثل مشهور مشتی نمونه از خرواری برعایت اختصار بعبارت مختصر درینمقام
مذکور میشود در باب اول سفر الاستثنا مذکور است بعد از انکه او سیحون پادشاه اموریان را که
در حسبان میماند و عوج پادشاه بشن را که در عشتاروث و اذرعات میماند قتل نمود انتهی بالترجمة
الفارسیه و خود همین پادری نیز اقرار کرده است که حضرت موسی در توریت فرموده که در حین حیات
یک زوجه شادی دوم نارواست حالانکه زوجه ساختن حضرت هاجره در حال حیات حضرت
ساره که از حضرت ابراهیم واقع شده از کتب آسمانی ثابت است و همچنین کثرت ازواج حضرت یعقوب
نیز بدرجه ثبوت فائز چنانچه اینعبارات عنقریب مذکور خواهد شد پس مخالفت حضرت موسی از انبیا
بالیقین موافق ادعای پادریصاحب ثابت گردید علاوه برین چنانکه حضرت ابراهیم را حکم
قربانی پسر شان شده بود و ایشان موافق آن جمیع متعلقات مذکور را بعمل آوردند همچنان کی
برای حضرت موسی واقع نشده پس ادعای موافقت در جمیع امور سراسر باطل و عاطل است قطع النظر
از ینهمه از توریت ظاهر و هویداست که حضرت یعقوب برای خود جمع بین الاختین را در نکاح درست
دانسته اند حالانکه حضرت موسی در کتاب مذکور آنرا حرام کرده اند چنانچه عنقریب اینهم مذکور خواهد
شد بلکه افاده پادری همچنان قربانی در توریت بخوانید یعنی نیز محتاج باثبات است پس ادعای پادری

پادریصاحب بران دلیل مقبول قائم نکنند قابلیت اعتنا ندارد وافادهٔ پادری وانیهمه قربانیها الخ
یهود هرگز این امر را قابل احتجاج نمیدانند پس در مقابل شان پادریصاحب را لازم است که
این دعوی را بدلیل مقبول ثابت نمایند علاوه برین پیشتر معلوم کردی که هرگز حضرت عیسی علی
نبینا بنفس نفیس هیچ مقتول ومصلوب نشده اند چراکه اگر این امر درست ودرست باشد پس تمام
آن اقوال که درانها حضرت عیسی بحیات وبقای ابدی خود تا بقیامت خبر داده اند یکسر
باطل میشود پس آن قربانیها را که پیشتر واقع شده نشان مقتول شدن آنحضرت کردانیدن
غلط صریح وخطای فضیح است افاده پادری پس این کواهیهای پنجگانه الی آخر القول المذکور
در پیغمبر برحق بودن حضرت موسی در نفس الامر البته مطلق مقام شک نیست لکن هرچه ها
پادریصاحب بیان فرموده ازان هرگز حقیقت نبوت آنجناب ثابت نمیشود وتحقق آن
کواهیهای پنجگانه که بجانب آن در ترجمه فقره مذکوره اشاره نموده است بدرجه ثبوت نمیرسد
پس بنای حق این نظم بر بلای باطل وتصحیح بیحاصل اکوار فرموده شد

ترجمهٔ قول بی ثبات

ودرمقدمه کلام پیشین خداوند عیسی مسیح فرمود که خیال مکنید که من برای ضایع کردن توریت
وانبیا آمده ام من برای ضایع کردن نه بلکه برای کامل کردن آمده ام ودرمقام دیگر
فرموده است که فریسیین وکاتبان موسی بر تخت نشسته اند برای این هرچه ایشان شمارا بفرمایند
شما بران عمل کنید بازبان فرموده است که نوشته ها را تفحص کنید چراکه شما می فهمید مطابق
آنها حیات ابدی میدارید وآنها بر من کواهی میدهند ودرمقام دیگر چنین فرموده است
که من از شما راست میکویم که تا وقتیکه آسمان وزمین زائل نشود یک نقطه یا یک شوشه از توریت
هرگز زائل نخواهد شد تا وقتیکه همه مکمل نشود پس همچنان خداوند عیسی کتابهای توریت را قائم
داشته مطابق آنها فرمود پس این کواهیهای پنجگانه چنانچه بر موسی ثابت شدند همچنان در

عیسی مسیح نیز ملحق اند و نزد یک مصفات ثابت ست که ایشان از طرف الله تعالی بوده اند جواب

حق سمات دعای اینکه از حضرت عیسی مسیح قول و فعل بر خلاف حضرت موسی و انبیای

سابقین صادر نشده سراسر باطل و عاطل ست زیرا که بنا بر مزعوم نصاری آنجناب دعوی الوهیت

خود مینمودند حالانکه جمیع پیغمبران خود را بندهٔ خدا میدانستند چنانچه عنقریب از توریت منقول خواهد

شد که حضرت یعقوب در جواب راحیل فرمودند مگر بجای خدا ام آنکه ترا از میوهٔ شکم باز داشته و نیز

از کتاب مذکور این سخن مسطور شد که حق تعالی بخطاب مریم و هارون چنین ارشاد فرموده است

لکن بندهٔ من موسی چنین نیست و در کتاب خروج در باب سی و دوم چنین مذکور ست و تو ابراهیم

و اسحق و اسرائیل بندگان خود را یاد کن الی غیر ذلک پس مخالفت آنجناب بمقتضای زعم نصاری

از طریقهٔ انبیای سابقین ثابت گردید و خود همین پادری نگاشته ست که در انجیل مذکورست که سوای

یکشادی شادی دیگر در حیات زوجهٔ اولی درست نیست حالانکه از بعض کتب عتیقه معلوم

میشود که ازواج حضرت داود و حضرت سلیمان بسیار بوده اند و همچنین کثرت ازواج حضرت

یعقوب نیز از بعض کتب توریت ظاهر میشود و علی هذا القیاس این امر نیز ازان دریافت میگردد که

حضرت ابراهیم دو زوجه داشتند حضرت ساره و حضرت هاجره پس درین امر نیز مخالفت حضرت

عیسی بنا بر تحقیق پادری صاحب از طریقهٔ انبیای سابقین ثابت شد علاوه برین کدام مخالفت زیاد ازین

خواهد بود که از توریت حرمت شتر ثابت میشود و حضرت عیسی آنرا حلال گردانیده اند و حکم مذکور را

نسخ فرموده اند در باب یازدهم کتاب احبار مرقوم ست مگر آن چارپا را که نشخوار میکنند یا

سم آنها شگافته میباشد آنها را مخورید هم چون شتر که آن نشخوار میکند لیکن سم آن شگافته نمیباشد

پس آن ناپاک ست برای شما انتهی بالترجمة الفارسیة و نصاری که خود را عیسائیین و اتباع

حضرت عیسی میشناسند خوک را بی تکلف نوش جان میفرمایند پس البته حضرت عیسی را نیز ملیح و مجوز

[illegible]

آن همه مستثنا باشند حالانکه در توریت حرمتش مرقوم است در باب مذکور مسطور است و خوک که سم آن
شکافته میباشد مگر آن نشخوار نمیکند پس آن نیز برای شما ناپاک است شما از گوشت آنها هیچ نخواهید خورد
الی آخره ما سطر و در ما سبق عبارتیکه از انجیل یوحنا مذکور شد متضمن این فقره است آبائنا سجدوا فی
هذا الجبل و انتم تقولون ان المکان الذی ینبغی ان یسجد فیه هو باورشلیم و آنزن از اولاد یعقوب بوده
پس مخالفت حضرت عیسی وغیره از طریقهٔ آباء عورت مذکوره در مقدمهٔ قبله ثابت گردید علاوه
برین در فصل دوازدهم انجیل متی چنین مرقوم است و فی ذلک الزمان مر یسوع فی السبت بالزروع و جاع
تلامیذه فبدؤا یفرکون سنبلا و یاکلون فلما ابصرهم الفریسیون قالوا له ها تلامیذک یعملون
ما لا یحل عمله فی السبت فقال لهم اما قرأتم ما صنع داؤد لما جاع والذین معه کیف دخل بیت الله
و اخذ خبز التقدمة الذی لا یحل له اکله و لا للذین معه الا الکهنة فقط او ما قرأتم فی الناموس ان الکهنة
فی السبت فی الهیکل ینجسون السبت و لیس علیهم ذنب اقول لکم ان ههنا اعظم من الهیکل الخ از
فقرات این عبارت صاف معلوم میشود که حضرت عیسی را مخالفت احکام توریت درست بوده
و آنحضرت و تلامذهٔ آنحضرت در مقدمهٔ اکل سنبل مخالف حکم توریت بعمل آورده اند و همچنین
حضرت داؤد مخالفت بعض احکام توریت کرده اند قطع نظر ازین از بعض فقرات انجیل یک گونه
جانب اعتراض و طعن بر بعض انبیای سابقین مستنبط میگردد پس جواب این امر بر ذمهٔ پادریصاحب
زیاده تر واجب و لازم است زیرا که این امر نسخ کردن آن است چنانچه حضرت عیسی در حق حضرت
موسی میفرمایند و در سابق مذکور شد اقول لکم انه لیس موسی اعطاکم الخبز من السماء لکن ابی الذی
یعطیکم خبز الحق من السماء لان خبز الله هو الذی نزل من السماء و یهب الحیاة للعالم و این در
جواب این فقرهٔ یهود فرموده اند آباءنا اکلوا المن فی البریة کما هو مکتوب انه اعطاهم خبزا من
السماء و اکلوا پس از فقرهٔ مسطوره صاف ظاهر میشود که آنحضرت معتقد نزول من و سلوی از جانب

اشمان نبوده اند اکنون جواب این را پادریصاحب بیان فرمایند والا ابطلان معجزه مسطوره
که از حضرت موسی صادر شده لازم می آید با بجمله نسخ کردن بعض احکام توریت نزد نصاری
نیز ثابت است پس کلام مسطور ساقط از معرض علم است افاده پادری و در مقدمه کلام پیشین
خدا الی هذه الافاده بلکه برای کامل کردن آمده ام جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم
نیز همین طریق ارشاد فرموده اند و نسخ کردن بعض احکام چنانکه از آنجناب صادر شده است
هم چنین از حضرت عیسی نیز صادر گردیده است پس نصاری را باید که بجانب آنجناب هم نسبت
تضییع توریت نکنند چنانکه بسوی حضرت عیسی اسناد تضییع نمی نمایند افاده پادری و در مقام دیگر فرموده
است که فریسیین و کاتبان موسی الخ تمام عبارت را پادریصاحب بسبب آنکه منافی مقاصد شان بوده است
در این مقام ذکر نموده اند حالانکه در فصل بیست و سوم انجیل متی بعد از فقره که ترجمه آنرا پادریصاحب بعبارت مذکوره
منقول شد ذکر نموده اند اکثر فقرات در اسارت کتبه و فریسیین مذکور شده است چنانچه بعد از فقره مشار الیها
چنین مسطور است و مثل اعمالهم لا تصنعوا لانهم یقولون و لا یفعلون و یحزمون احمالا ثقالا عسرة الحمل و یحملونها علی عواتق
الناس الخ غرض از اینجا تا آخر تمام فصل مذکور در بیان سوء حال فریسیین است هر که خواهد ملاحظه نماید و از
بعض فقراتش معلوم میشود که آنمردم در بیان احکام نیز از حد تعدی میکردند پس اکنون پادریصاحب
بیان کنند که هرگاه آنها چنین بد بوده اند که کلام شان قابل عمل و خلق باشد تا در کلام مسطور حضرت
عیسی که تناقض و تهافت لازم می آید پس علاج این چیست علاوه برین بنظر معلوم کردنی که برا اقوال
فریسیین نیز حضرت عیسی و تلامذه شان در بعض امور عمل نکرده اند پس اینقدر هم که هر چه ایشان شمارا
بفرمایند شما بران عمل کنید کلیه درست نمی آید افاده پادری و با فرموده است که نوشته را تفحص
کنید الخ از این التفحص این امر ثابت میشود که بجمیع احکام توریت عمل کردن واجب و لازم است بلکه
حضرت عیسی که حکم تفحص و تجسس نکرده برای اینست نموده بود که تا بر گواهیهای حقیقت نبوت آنجناب مردمان

مردمان مطلع شوند کما لا یخفی علی العاقل افادهٔ پادری و در مقام دیگر الخ اگر مطلب حضرت عیسی همانست که پادری صاحب فهمیده اند پس چرا حضرت عیسی تلامذهٔ شان در مقدمهٔ اکل سنبل بروز سبت از حکم توریت مخالفت نمودند و چرا شتر را درست گردانیدند حالانکه در توریت حرمت آن مذکور است و چرا نصاری خوک را می خورند و میخورانند باوجود اینکه آنهم بشهادت توریت حرام و نجس است غرض اینهمه که آسان است مگر مشکل اینست که در باب بیست و هفتم کتاب استثنا از کتب توریت چنین مذکور است هر که بر حکمهای این شریعت قائم نماند و عمل ننماید برا و لعنت همه جماعت بگوید آمین انتهی بالترجمة الفارسیة پس اکنون آن مردمان که بر خلاف حکم توریت خوک را بی تکلف استعمال میفرمایند و از ختنه بالکلیه دست بردار اند حالانکه حکم آن بکمال تشدد جابجا در توریت وارد شده است بیان فرمایند که این لعنت بر کدام کس میشود افادهٔ پادری و نزدیک منصفان الخ نزد منصفان حقیت نبوت اینهمه پیغمبران ثابت است چنانچه پیغمبر برحق بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است و حال نامنصفان اینست که چنانچه بعض اشخاص از ایشان انکار حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم می نمایند هم چنین بعض نامنصفان حضرت عیسی و حضرت موسی را هم پیغمبر برحق نمیدانند و از بیان پادری صاحب مطلق این امر ثابت نمیگردد که آن گواهیهای بیجا که در کلام شان مذکور شده در حضرت موسی و حضرت عیسی متحقق بوده و اینحضرات پیغمبر برحق بودند پس حالیا پادری صاحب را میباید که بر امور مذکوره ادلهٔ مقبوله قائم کنند

ترجمهٔ قول ثابت

حصه سوم اکنون مر آن شکلها را باید نمود که این سندها در رسالت محمد صلی الله علیه [illegible] بوده

جواب حصتمات

اکنون بعض سبب در جواب افادات پادری ثابت میکنیم

هیچ امر منافی رسالت از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم صادر نشده و هرچه پادری
ذکر کرده است همه تطویل بلاطائل و باطل و عاطل است

ترجمه قول پی ثبات

اول نشان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پاکیزگی و پرهیزکاریست لیکن پرهیزکاری و پاکیزگی محمد
صلی الله علیه و آله وسلم از دلیل فرقان ثابت کردن محالست چراکه از مقامات قرآن ثابت است که محمد صلی
الله علیه و آله وسلم صرف از یک زن قناعت نمی نمود بلکه زنهای بسیار بوده اند و برای بیگناه قرار
دادن خود درین امر میگفت که از حکم خدا هستند انچه هیچ پیغمبر گاهی نگفته چنانچه همه مسلمان مقر اینمقوله
اند و از بسیار مقامات قرآن هم ثابت است چراکه مرقوم است که هر قدر زنها که او بخواهد بجهت وی جایز است
چنانچه در سیپاره بیست و دوم چنین مکتوبست یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِی آتَیْتَ
أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ یَمِینُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَیْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ
اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْكِحَهَا
خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ یعنی ای نبی ما حلال داشتیم ترا عورتهای تو آن عورتها یکه مهرهای
شان تو داده و هر انکه مال غنیمت تو باشد که در دست تو بیارد الله و دختران عم تو و دختران عمات تو و
دختران خال تو و دختران خالات تو آن زنانیکه وطن گذاشتند همراه تو و عورتیکه باشد مسلمان اگر ببخشد جان
خود بنبی اگر بخواهد نبی که او را در نکاح بگیرد این فقط برای تست سوای جمیع مسلمانان بلکه اینجا مرقوم است که
اگر محمد صلی الله علیه و آله وسلم خواهش زوجه دیگری نماید پس برای وی آن حلال است و شوهرش را حرام چراکه او
زوجه پسر خوانده خود زید یعنی زینب را نگذاشت چنانچه در سیپاره بیست و دوم نوشته است وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِكْ عَلَیْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِكَ مَا اللَّهُ
مُبْدِیهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَیْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَیْ لَا
یَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

مفعولا ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له یعنی و هرگاه گفتی مر آنکس که برا و الله احسان کرد
و تو احسان کردی نگهدار نزد خود زوجه خود را و بترس از الله و تو پنهان مینمودی در دل خود چیزی را که الله کشفش نمودن
از آن میخواهد و تو می ترسیدی از مردمان و الله زیاده ترسیدن میباید ترا ازین که چون زید تمام کرد از او
غرض خود را وبرا در نکاح تو دادیم تا نماند بر مسلمانان گناه در نکاح کردن از زنان پسر خواندهای خود هرگاه آنها
تمام کنند از ایشان غرض خود را و هست حکم کردن الله بر نبی هیچ مضائقه نیست درین امر که قرار داده الله برای وی
این پاکیزگی و پرهیزکاری را دریافت نمایید **جواب حشمت** شبه نماند که کثرت ازواج با وجود تجویز
و تحلیل جناب باری عز اسمه اصلا منافی اتقا و پرهیزکاری نمیباشد چنانچه از انبیای سابقین هم کثرت ازواج
چند پیغمبر بشهادت کتب سابقه ثابت است پس هرچه پادریصاحب ازین رهگذر رامزند کور طعن بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم نموده اند بعینه بجانب آن پیغمبران عاید و راجع است در توریت در حال حضرت یعقوب مسطور
است که ازواج ایشان چهار بوده اند لیا و راحیل و بلها و زلفا در باب بیستم کتاب پیدایش مکتوب است و
هرگاه راحیل دید که از وی اولاد یعقوب نبود پس راحیل را بر خواهر خود رشک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه‌ها
بده و اگر نه من خواهم مرد در آن هنگام نسبت براحیل آتش خشم یعقوب شعله زد گفت من که بجای خدا ام
آنکه ترا از میوه شکم باز داشته است او گفت ببین کنیز من بلها حاضر است از و نزدیکی کن تا او بر زانوهای من خواهد زائید که
خانه من هم از وی آبادان شود و او کنیز خود بلها را داد که زن وی شود و یعقوب از و نزدیکی کرد و بلها حامله گردید از یعقوب
پسری زائید راحیل گفت که خدا داد من داد و آواز من هم شنید و مرا نیز یک پسر داد لهذا وی نام وی را دان نهاد و
کنیز راحیل بلها باز حامله شد و از یعقوب پسر دوم زائید راحیل گفت من بکمال زور با خواهر خود در آویختم آخر غالب
آمدم و او نام وی را نفتالی گذاشت هرگاه لیا دید که از زائیدن باز ماند او کنیز خود زلفا را بیعقوب داد که زن او
شود پس زلفا کنیز لیا نیز از یعقوب یک پسر زائید الی ان قال و خدا دعای لیا را شنید و حامله شد فرزند پنجم
بیعقوب زائید الی ان قال و خدا راحیل را یاد کرد و بسوی وی متوجه شد و رحم او را کشود و حامله شد و پسر زائید و گفت

که خدا از من عار را دور کرد و او نامش یوسف گذاشت و گفت که پیدا و مرا فرزند دیگر هم خواهد
داد و هنگاه از راحیل یوسف پیدا گردید پس چنین شد که یعقوب از لابان گفت مرا رخصت
کن که من بمکان خود و بملک خود بروم زنان مرا و فرزندان که برای ایشان خدمت تو کرده ام
مرا حواله کن الی آخر ما سطر غرض از عبارت مذکوره کثرت ازواج حضرت یعقوب ثابت گردید پس اگر
هرچه پادریصاحب از جانب ایشان جواب خواهند داد همان جواب ما هم از جانب جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم است و طرفه تر اینست که حضرت یعقوب راحیل و لیا را که با هم هر دو خواهر
حقیقی بوده اند بمعیت هم کرده در حباله ازدواج خود در آورده اند حالانکه از توریت مقدس
حرمت و ممانعت امر مذکور ثابت است و موافق همان در شریعت مقدس
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم نیز حرمت جمع بین الاختین وارد شده حالا
پادریصاحب بفرمایند که این فعل حضرت یعقوب موافق تقوی و پرهیزگاری
است یا منافی از و هرچند که امر مذکور از عبارت مسطوره هم ظاهر میگردد لکن برای
توضیح عبارت دیگر از توریت ترجمهٔ فارسیهٔ مذکوره می‌شود در باب بیست و
نهم کتاب پیدایش مذکور است و دختران لابان دو تا بوده اند نام کلانی
لیا و نام کوچک راحیل بود و لیا شیره چشم و راحیل خوش رو و خوب صورت بود
و یعقوب بر راحیل عاشق بود پس او گفت که برای دختر کوچک تو راحیل هفت
سال خدمت تو خواهم کرد الی ان قال و بوقت شام چنین شد که او دختر خود
لیا را حواله او کرد و او با وی نزدیکی نمود و لابان کنیز خود زلفا را بلیا دختر
خود داد و همراه کرد تا کنیز او شود و چنین شد که یعقوب بوقت صبح دید که لیا
بود پس از لابان گفت این چیست که تو با من کردی مگر من خدمت تو برای راحیل نکرده ام باز

تا زبرای چه از من بد دغا بازی کردی لابان گفت در ملک ما این رسم نیست که کوچک را پیش از
کلان بشادی کدخدائی دهند همراه این یکهفته کامل ساز و ما او را نیز بعوض محنت هفت سال
دیگر که تو برای من خواهی نمود ترا خواهیم داد یعقوب همچنین کرد و هفته اش را کامل نمود
در انوقت وی شادی کدخدائی دختر خود راحیل هم باو کرده داد الی آخر ما افید و آن عبارت
توریت که ممانعت جمع بین الاختین ثابت میشود نیست که در باب هجدهم کتاب احبار مذکور
است و تو نیز با خواهر او بکیرتا برهنگی ورا هم ظاهر نمائی در زندگانی او لیکن که این سوزانیدن
اوست انتهی امر دوم انقله ای پادری صاحب بیان فرمائید که این عاشق گردیدن بر دختر
دیگری و در اشتباه مقاربت کردن که از عبارت مرقومه ظاهر میشود و جمع بین الاختین
کردن منافی پاکیزگی و پرهیزگاری است یا نه بالجمله چنانچه حال کثرت ازواج یعقوب علی نبینا
وعلیه السلام مذکور شد هم چنین کثرت ازواج حضرت داؤد نیز ثابت است در سفر ثانی سموئیل
صموئیل مرقوم است و ولد لداؤد بنون فی حبرون بکره امنون بن اخینعام الیزرعلیه و
ثانیه کالاب بن ابیغال امرأة نابال الکرملی و الثالث ابشالوم بن معکا ابنة تلمی ملک
جاشور و الرابع ادونیا بن حجیث و الخامس شفطیا بن ابیطال و السادس اثیرعام بن
عجلا امرأة داؤد و هؤلاء ولدوا لداؤد بحبرون انتهی و در فصل خامس چنین مذکور است
و تزوج داؤد ایضا نساء و سراری باورشلیم بعد مجیئه من حبرون و در فصل اول سفر
اول الملوک چنین مسطور است و بعد هذا یقال ان داؤد الملک لما طعن فی السن و شاخ و کبر جدا کان
یدثر بالثیاب و لم یکن یستدفی فقال له عبیده فطلب لسیدنا الملک شابة عذری تقوم
بین یدیه و تخدمه و تضطجع مع سیدنا الملک و تعانقه و تدفیه فطلبت فتاة جمیلة فی جمیع حدود
بنی اسرائیل فوجدت ابیشاغ الشونمیه فاتوا بها للملک و کانت الفتاة بهیئة جمیلة جدا

وبعبارت خادمة الملك فخدمته ولم يعرفها انتهى غرض از عبارات مذكوره كثرت ازواج حضرت داود
ثابت گرديد پس بنا بر زعم پادري نبوت شان باطل خواهد بود و حضرت ابراهيم على نبينا وعليه السلام
هم در حيات حضرت ساري حضرت هاجره را از وجه خود گردانيده اند چنانچه در بيان حال آنجناب در بيان
فصل سادس عشر از سفر الخليقه مذكور است وساري زوجة ابرام لم تلد له وكانت لها امة مصرية
جليلة اسمها هاجر فقالت لابرام هو ذا قد حبسني الله من الولادة ادخل الى امتي لعلي ابني منها
فقبل ابرام قول ساري فاخذت ساري زوجة ابرام هاجر المصرية امتها من بعد عشر سنين من
مقام ابرام ببلد كنعان فاعطتها ابرام زوجها لتكون له زوجة فدخل الى هاجر فحملت انتهى كنون
حال حضرت سليمان بايد شنيد كه آنجناب هفت صد زوجه وسه صد جاريه بوده اند چنانچه
در فصل يازدهم از سفر ملوك مذكور است وكان سليمان الملك قد احب نساء كثيرة غريبة وابنة
فرعون واتخذ نساء من بني عمون ومن المواهبين ومن ادوم ومن الجاثاتيين ومن الصيدانيين
ومن الشعوب التي قال الله لبني اسرائيل لا تختلطوا بهم ولا يختلطوا بكم ولا تتزوجوا منهم لئلا تميل قلوبكم
الى آلهتهم هؤلاء لصق سليمان بهن واحبهن واتخذ من صنيره له سبعمائة امرأة حرة وثلاث مائة سرية
واغوي النساء قلبه انتهى اى پادري صاحب اين چه بي انصافيست كه با وجود اينكه ازواج جناب
رسالت مآب صلى الله عليه وآله وسلم چندان بكثرت نبوده اند بر آنجناب طعن ميكنيد واز حال
حضرت سليمان وغيره انبيا چشم پوشي مي نمائيد واز عبارت مذكوره اينهم صاف ظاهر ميشود
كه در مقدمه ازدواج از عورات آن قبائل كه از ايشان حكم ارتباط وتناكح وتناسل نبوده حضرت
سليمان مخالفت حكم الهى نموده اند و ازواج شان العياذ بالله آنجناب را اغوا و گمراه كرده
پس كجا اتقاء و پرهيزكاري آنجناب باقيمانده بالجمله اگر كثرت ازواج منافي اتقاء و پرهيزكاريست
لازم مي آيد كه اين انبيا و مقبولين خدا پيغمبران برحق نبوده باشند فما هو جوابه فهو جوابنا افاده

افاده پادری لیلیکوه پرهیزکاری و پاکیزگی محمد صلی الله علیه وآله وسلم از دلیل فرقان ثابت کردن
محال است هرگز محال نیست بلکه ممکن و آسان ترین امور است چراکه در قرآن مجید جابجا مذکور
است که آنجناب رسول خدا بند و از جانب او نازل شده اند چنانچه از انجمله این آیه است مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ الایة و اتقاء و پرهیزکاری جزو رسالت
است پس تقوی و پرهیزکاری آنجناب ثابت کردید و از هیچ آیت قرآن مجید ظاهر نمیگردد
که امری که منافی رسالت باشد از آنجناب صادر شده باشد ماند آنچه پادری آنرا ذکر کرده پس حال
را معلوم کردی که آن هرگز در نفس الامر منافات با پرهیزکاری ندارد و علاوه برین در سوره
یس چنین مذکور است إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ حاصلش آنکه تو از رسولان
هستی و بر صراط مستقیمی پس پاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب ظاهر گردید چه کسیکه پاکیزه و پرهیزکار
نبود بودن او بر صراط مستقیم از محالات است و هم در قرآن مجید این آیه وارد شده لَقَدْ
كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ پس معلوم شد که آنجناب معصوم و مبرا بودند از ارتکاب معاصی
و ایقاع امور منافیه اتقا و پرهیزکاری والا هرگز در آیت مذکوره حکم اطاعت و تاسی آنجناب علی العموم
وارد نمیگردید و سوای آیات مذکوره از دیگر آیات بسیار اثبات امر مذکور ممکن است که احاطه آنها خارج
است از طرز این رساله مختصر افاده عیسائی و برای بیگناه قرار دادن خود در این امر الی هذه الافاده
هیچ پیغمبر گناهی نکفته معلوم کردی که برای حضرت یعقوب و حضرت داود و پیغمبران دیگر ازواج بسیار
بوده اند پس جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم را در امر مسطور تاسی و اقتدای پیغمبران
سابقین بوده پس بدگمانی بجانب آنحضرت نمودن و در حق شان بطعن و درشتی پیش آمدن در
حقیقت سوء ظن و طعن و تشنیع نمودنست در حق انبیای مذکورین العیاذ بالله من ذلک افاده پادر
چراکه مرقوم است که هرقدر زنهار الخ استغفر الله ربی و اتوب الیه این امر در یک مقام قرآن مجید

نیز مرقوم نمیباشد که هر قدر زنها که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بخواهند آنها بر ایشان حلال اند چه
جای اینکه امر مسطور در مقامات کثیره مذکور باشد پس هر چه پادری صاحب درین دعوی کرده دروغ بیفروغ
است سبحان الله جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را کی جمع بین الاختین که از حضرت یعقوب
واقع شده درست بوده و کجا آنجناب محرمات نسبیه و رضاعیه و زنان ذات البعل را بدون تحقق طلاق
برای خود حلال دانسته اند پس این کلام از پادری صاحب فقط برای اغوای عوام صادر شده است افادهٔ
پادری چنانچه در سیپارهٔ بیست و دوم چنین مکتوب است یا ایها النبی الی آخر الآیة والترجمة اگر پادری صاحب
را با انصاف اتصاف میبود درین مقام حال آن عورات که در حبالهٔ تزوج جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
بوده اند ذکر میفرمود و برین تقدیر بخوبی ظاهر میگردید که بنسبت ازواج حضرت سلیمان وغیره آنها بسیار
کمتر بوده اند پس طعن کردن بر آنجناب سراسر بی انصافیست و این آیت را که نوشته اند فقط برای گول
دادن عوام است بالجمله آیت مشار الیها مخصوص عورتیست که از تزویج آنها محظور جمع بین الاختین
لازم نیاید و نیز آیت مذکوره مخصوص است بما سوای زنان شوهردار و بما عدای محرمات نسبیه و رضاعیه
الی غیر ذلک و مفسرین تصریح کرده اند که آن آیت اشاره است بجانب همان ازواج که در حبالهٔ تصرف
آنجناب بوده اند پس نوشتن آیت مذکوره درین مقام بیفایدهٔ محض است غرض کمال تعجب است که این
پادری بر حضرت داود و حضرت سلیمان که صدها ازواج و سراری شان بوده اند طعن نمیکند و بر
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم که ازواج شان بنسبت ازواج آن هر دو عالیجناب بنهایت اقل قلیل
بوده اند حسد می نماید اکنون دریافت باید کرد که پادری در اعراب آیت مذکوره جابجا غلطها کرده منجملهٔ آنها آنست
که یای یا ایها النبی را مکسور نوشته و همچنین درین فقره ان اراد النبی الی غیر ذلک و این اغلاط صریحه دلالت
می کند که پادری صاحب در مزاولت علوم نحو و صرف هم بخوبی عمر خود را صرف نموده اند و لفظ اعنی که
در مقابلهٔ ان ترجمه نوشته اند سراسر مهمل و بی محل است و همچنین جمع هندی لفظ عورت که بالفعل ارقام کرده اند

اند و ترجمهٔ فارسیش بلفظ اعور نمایند کور گردیده الی غیر ذلک پس از تصنیف چنین رساله تصنیف
نکردن بهتر بوده که مشهور و معروف است شعر تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
افاده باید در بیان اینجا مرقوم است که اگر محمد صلی الله علیه وآله وسلم خواهش وجه دیگری الخ هرگاه بمقتضای
ادلهٔ مذکوره حقیقت نبوت آنجناب ثابت گردید پس اگر احیاناً در شریعت آنجناب امری این چنین
هم وارد شده باشد که عقل کسی آنرا مستبعد و منکر شمارد تاهم قبول کردن آن واجب و لازم است
چنانچه جمع بین الاختین را بهتر شمردن نسبت بحضرت یعقوب ضرور و متحتم نیست و لعن کردن بر حضرت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که در نفس الامر هیچگونه فساد و قباحت متضمن نیست
سراسر بیوجه اکنون معلوم باید نمود که حضرت داود با وجود اینکه در شریعت شان این امر نبود که
زوجهٔ هر کسی اگر ایشان خواهش نمایند بر شوهرش مفارقت و طلاق دادن او لازم شود بشهادت
بعض کتب عتیقه از زوجهٔ اوریا در حین حیات او بدون حصول طلاق برخلاف حکم جناب حاکم
علی الاطلاق العیاذ بالله مقاربت نمودند چنانچه آن زن حامله گردید و شوهرش اوریا مذکور را ابر
دعوی فرستادند هرگاه او قتل گردید آن عورت را گرفته در محل خود داخل نمودند و از همان زن
در بار دوم حضرت سلیمان متولد شدند چنانچه در فصل یازدهم سفر ثانی اسفار صموئیل مذکورست فلما کان
تمام السنة فی الوقت الذی یخرج الملوک للحرب ارسل داود یواب وعبیده ومعهم جمیع بنی اسرائیل فقتلوا بنی عمون فنزلوا حصن
ربا وداود بقی فی اورشلیم فلما کان قرب المساء قام داود من فوق مجلسه وصعد فوق البیت یتمشی فوق قصر
فبصر بامرأة تستحم فوق بیتها وکانت المرأة جمیلة جداً فارسل داود وسأل عن المرأة فقالوا له هذه بتشبع ابنة
الیعام امرأة اوریا الحثانی فارسل الیها داود رسلاً وحوّلها الیه فلما دخلت علیه وتطهرت من طمثها دخل
بها ثم خرجت ورجعت الی بیتها فحبلت المرأة وارسلت الی داود واخبرته وقالت انی قد حبلت
رسل داود الی یواب رسلاً وقال ارسل الی اوریا الحثانی فارسله یواب فجاء اوریا الی داود فسأل

اوريا عن الشعب وعن يواب وعمّا يتم قال داود لاوريا انزل الى بيتك واسترح واغتسل فخرج اوريا
من عند الملك وامر الملك بان يتبع بجائزة فرقد اوريا على باب الملك مع عبيد الملك ولم ينزل
الى بيته واخبر داود وان اوريا لم ينزل الى بيته قال داود لاوريا جئت من السفر بالك ما تنزل الى بيتك
قال اوريا لداود تابوت عهد الرب وآل يهودا وآل اسرائيل نزول في الخيام ويواب سيدي
وعبيد الملك سيدي نزول في الصحراء وانا انطلق الى منزلي وآكل واشرب وادخل الى اهلي وحياتك
وحياة نفسك انى لا افعل هذا قال داود لاوريا اصبر اليوم واذا كان غدا ارسلتك وابقى
اوريا في اورشليم ذلك اليوم فلما كان في الغد دعاه داود فتغدى معه وشرب وثمل وخرج
سيئا ورقد عند باب الملك مع الحراس لم ينزل الى منزله فلما كان في اليوم الثالث كتب داود الى
يواب كتابا وارسله مع اوريا وقال في الكتاب هكذا صيّر اوريا في اول الحرب واذا اشتبك
الحرب ارجعوا واتركوه وحده ليقتل فلما نزل يواب حول القرية واقام اوريا مع الرجال الابطال
فخرج اهل القرية فحاربوا يواب وقتل هناك قوم من عبيد داود وقتل اوريا الحثاني ايضا فارسل
يواب الى داود واخبره بجميع ما كان في الحرب امر يواب الرسول قال له اذا فرغت من كلامك
للملك واخبارك اياه بكل شي كان في الحرب فاذا غضب الملك قال لماذا دنوتم من سور المدينة
لتحاربوا اما تعلمون ان الذين فوق سور المدينة يرمونكم من قتل ابيملك بن جدعون اليس انما
رمته امراة بقطعة رحا من فوق السور ومات في تيبض فلماذا دنوتم من السور فقل هذا القول قل
ان اوريا الحثاني عبدك قتل فانطلق الرسول واخبره بجميع ما قال له يواب وقال الرسول لداود
حاصرنا القوم وكاثرونا وخرجوا الينا الى الصحراء وحاربناهم حتى صرنا باب القرية فرمونا الذي
كانوا فوق السور وقتل من عبيدك ايها الملك وقتل اوريا الحثاني عبدك ايضا قال داود
للرسول قل ليواب لا يشق عليك ذلك لانه قد يعرض في الحرب مثل هذا واشد بأسه حاصر

حاصر القرية وألح عليها بالحرب فانك تفتحها وتخربها وسمعت امرأة اوريا الحيثانی ان زوجها
مات فناحت علی زوجها فلما تمت ايام مناحتها ارسل داؤد فاخذها وادخلها الی قصره وصارت
له امرأة وولدت له ابنا وساء عمل داؤد امام الرب خلاصه اکثر فقرات اين عبارت برعايت
اختصار اينست که هرگاه سال تمام شد وهنگامی رسيد که جنگ در ان ممکن بوده داؤد
يواب وغلامان خود را برای دعوی فرستاد وهمراه شان همگی بنی اسرائيل بودند وآنها قوم
بنی عمون را قتل نمودند وگرداگرد ربت فرود آمدند لکن داؤد در اورشليم ماندند هرگاه وقت شام
شد برخواستند وبر بام خانه بالا رفتند وخراميدن آغاز کردند پس زنی را که بالای بام خود
برهنه غسل ميکرد نگاه نمودند وآن زن خيلی صاحب حسن وجمال بود پس حال آن زن را از مردم
دريافت فرمودند آنها اظهار کردند که آن زن زوجه اورياء حيثانی بتشبع بنت اليعام است پس ايلچيها
گسيل فرستاد وآن زن را بسوی خود مائل برجوع نمودند هرگاه وی آمد واز حيض پاک شده بود
با وی نزديکی کردند بعد از ان وی بخانه اش رفت پس بسبب اين معامله حامله شد وبحضور
داؤد گفته فرستاد که وی حامله گرديده است حضرت داؤد اورياء حيثانی را از نزد يواب
طلب فرمود واز وی حال دعوی وغيره پرسيد گفت که برو بخانه خود فرود آ واستراحت
وغسل نما وبرای انعام وجائزه وی حکم فرمود اوريا از ان مقام برآمد وبر در قصر داؤد بار خود پس
گشود وبخانه خود نرفت مردم داؤد را خبر کردند که اوريا بخانه اش نرفته پس داؤد از اوريا
فرمود تو از سفر آمده سبب چيست که بخانه ات نميروی اوريا عرض نمود که تابوت خدا و
آل يهودا وآل اسرائيل که قومی خيمه ها هستند ويواب سردار من وبنده های آقای من
دفت در ميان صحرا فروکش ميباشند من چگونه بتعاقب خود روم واب ونان خورم واز زن
خود هم بستر شوم مرا سوگند بتو وبجان تو که اينها از من نخواهد شد هرگاه حضرت داؤد ما حضله نمود که

این تدبیر پیش رفت اوریا فرمود که امروز دیگر بجای خود باش فردا ترا بدرود می کنم اوریا
توقف نمود داود دو روز دیگر طلبید بسیار نوازش نمود و همراه وی طعام نوشجان فرمود
هرگاه روز سوم شد او را بجانب یواب روانه کرد و خطی بنام یواب نبشته فرستاد و در آن
مندرج فرمود که اوریا را در میان جنگ در صف اول جا دهد و هنگامیکه هنگامه گیر و دار
گرم شود شما همگی از مرکزهای خود مراجعت کنید و اوریا را تنها واگذارید که وی کشته شود الغرض
هرگاه که یواب قریه را محاصره کرد و اوریا را در مردان جنگی جا داد اهل قریه بیرون آمدند و از یواب
جنگیدن آغاز کردند و بسیار غلامان داود کشته شدند و اوریا حتانی هم کشته گشت مجملا یواب
اینخبر را بداود گفته فرستاد هرگاه زن اوریا شنید که شوهرش کشته شد بروی نوحه و زاری نمود
و هرگاه که ایام سوگواری باختتام رسید داود آن زن را گرفته بمحل خود داخل فرمود و آن هم بزوجه
آنجناب شد و همان بچه از وی متولد گشت و کردار داود کردگار را ناخوش نمود بعد این در فصل
ثانی عشر بتفصیل اینحال مرقوم است که حقتعالی ناثان پیغمبر را نزد داود فرستاد و ایشان آمده
گفتند که در قریه دو کس بوده اند یکی غنی و نزد وی چارپایان بسیار چون گوسفند و گاو و غیره
بوده اند و شخص دیگر فقیر بوده نزد او فقط یک بچه گوسفند بود آن شخص غنی آن بچه گوسفند را
هم از فقیر مذکور الحال بگرفت هرگاه این را داود شنید خیلی ناخوش شد در آن دم ناثان
گفت که اینچنین کار از خودتان صادر شده است که با وجود ازواج خود زوجه اوریاء حتانی
را گرفتید بعد ازان از جانب خدا مقال عتاب اشتمال رسانید و در آن اظهار فرمود
که خدا فرموده است که آنچه شما پنهان از زوجه اوریا کردید آن فعل از بی بی های شما در
روز روشن ظاهر بلکه بحضور بنی اسرائیل کرده خواهد شد من خاتونان خانه ترا گرفته
حواله بغیرتان خواهم کرد و باز ناثان بحضرت داود اینخبر داده است که در سزای حرکت مذکوره

مذکوره فرزند شما خواهد مرد غرض ما قصهٔ مذکور را بسیار باجمال ذکر کرده‌ایم هر کرا تفصیلش منظور باشد بجانب فصل مزبور الحال رجوع کند و اینقدر هم بضرورت است و اگرنه ما چنین امور را کذب محض می‌دانیم و دامان انبیا را از لوث قبائح مسطوره پاک و پاکیزه می‌شماریم و نگاشتن آن در کتاب باعتقاد حقیقت نزد ما اقبح قبائح است لکن خوشا حال آن گروه حق پژوه که چنین امور را راست می‌پندارند و نسبت چنین قبائح و شنائع را بجانب انبیای اطهار درست می‌انگارند العیاذ بالله من ذلک الغرض تعجب است از پادریصاحب و اقران و امثال شان که حرکات قبیحهٔ مذکوره را که بشهادت بعض کتب عتیقه مذکوره الحال از حضرت داود علیه السلام صادر گردیده و فساق و فجار قوم اشراف هم از چنان امور شنیعه انکار و اکراه دارند منافی پیغمبری و مقبولیت خدا نمی‌شناسند و به پیغمبر خدا که گاهی از غلامان شان هم چنین حرکات مستقبحه که ذکر کرده شد صادر نشده و هرچه کرده‌اند همگی موافق حکم خدا بعمل آورده‌اند بجهت اعتراض و طعن میکنند و کاش بیان میفرمودند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم زوجهٔ کدام کس را العیاذ بالله موافق تحلیل مذکور انتزاع نموده‌اند و از زینب مطلقهٔ زید که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم نکاح کرده پس امر مذکور بعد از این واقع شده که خود زید با اینکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را منع فرموده بود تا زن مذکوره را طلاق داده‌اند پس با وجود این در نکاح کردن با زن مذکوره کدامی مقام اعتراض باقی ماند افادهٔ پادری چرا که او زوجهٔ پسر خواندهٔ خود زید یعنی زینب را نیز نگذاشت چنانچه در سیپارهٔ بیست و دوم نوشته است الی آخر الآیة و الترجمة انتهی پادریصاحب اگر ارقام چنین الفاظ که نه ناشایان مطبوع طبع شریف است پس در حق حضرت داود علیه السلام آن را تحریر نمایید که موافق کتابهای شما ایشان زوجهٔ اوریاه حتّانی را العیاذ بالله با وجود حرام بودن هم نگذاشتند

نه در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که هرچه ایشان کرده اند همگی حق وصواب و
مطابق حکم جناب رب الارباب بعمل آورده اند وحق اینست که در حق صاحبان مرتبه مقبولین خدا
تکلم ونوشتن چنین الفاظ درشتی آمیز که از طرز تقریر اشراف خارج ست نامناسب بین
تعجب است که پادری صاحب چگونه ابتدا بتحریر امثال کلمات مسطوره مبادرت فرموده اند واز
مآل کار اندیشه ننمودند غرض جواب کلام مذکور در وجوه عدیده مسطور میشود وجه اول اینست که
این تقریر را بصورت دلیل فقرهٔ سابق که پادری صاحب ذکر کرده اند نهایت محل التعجب
است زیرا که بر هر صاحب فهم وادراک ظاهر وآشکار که این افاده هرگز دلیل فقرهٔ مذکوره
نمیتواند شد ودر میان وی وفقرهٔ مسطوره اصلا آن علاقه نیست که در دلیل ومدلول
باهم دیگر میباشد وجه دوم اینست که پیشتر از ما نحن فیه ما نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
را بادلهٔ قاطعه ثابت کردیم پس هرگاه آنجناب پیغمبر برحق بوده اند هرچه آنجناب کردند همه حق
وصواب ومطابق حکم جناب رب الارباب بوده پس اعتراض وطعن بر طریقه شان کردن در حقیقت
بر جناب باری عز اسمه طعن واعتراض نمودنست وجه سوم اینست که هر شخص عاقل میداند که از فرزند
گفتن بزبان کسی پسر حقیقی وصلبی کسی نمیشود که احکام ابن بر آنهم مترتب شود پس اگر از مطلقهٔ زید
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نکاح کردند پس درین چه قباحت وامر مذکور که مخصوص جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نبوده بلکه بر جمیع مسلمانان حق سبحانه وتعالی این امر را که بعد از طلاق
پسران متبنی خواه پس از وفات آنها اگر خواهند از ازواج شان نکاح نمایند مباح گردانیده است
چنانچه در آیتی که پادری نقل کرده امر مذکور مصرح است وسببش همین است که از زبانی فرزند گفتن نزد
عقلا احکام پسر صلبی مترتب نمیشود پس طعن کردن بران نزد منصفین سراسر بیوجه است بالجمله
از مبدعات جاهلیت وسنن قبیحهٔ کفار این امر هم بوده که بر پسر خوانده احکام پسر حقیقی جاری میکردند

میکردند و بعد موت پدر مجازی او میراث میدهانیدند و زنان محارم خود را روبروی آن
نامحرم می‌آوردند پس برای هدم این بنای باطل خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله
الاطیاب بحکم سراپا صواب حضرت رب الارباب نکاح مطلقه زید را واقع فرمودند تا آن
بدعتهای کفار بالکلیه از خواطر خلق محو و زائل و از صفحه عالم نیست و نابود شود پس برین تائید
و ترویج دین و هدم بنای بدعت معاندین طعن کردن و منجمله عیوب شمردن خیلی از مدعیان
انصاف مقام تعجب است و اگر ورای باور صاحب یکی می‌نیکو نه طعن بجناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم می‌نمود البته ما میگفتیم که او سزاوار این شعر است چشم بد اندیش که برکنده
باد عیب نماید هنرش در نظر ــ وجه چهارم اینست که از کتاب توریت ظاهر میشود که حضرت ابراهیم
زوجه خود ساره را بصفت خواهری موصوف کرده‌اند پس لازم می‌آید که از این گفتن
زبانی ایشان همشیره حقیقی آنجناب العیاذ بالله بران عالی جناب حرام گردیده باشند و
حضرت ابراهیم که بازبران معظمه متصرف شدند پس معاذالله خلاف اتقا و فعل شنیع فساق
و فجار را بعمل آورده باشند و اگر از زبانی گفتن هیچ نمیشود پس مطلب ما ثابت گردید در باب دوازدهم
کتاب پیدایش مذکور است و هرگاه او نزدیک مصر رسید از زن خود ساری گفت ببین من
میدانم که تو زنی خوبصورتی و چنین خواهد شد که ترا مصریها خواهند دید و خواهند گفت که این
زوجه وی است پس مرا خواهند کشت و ترا زنده خواهند گذاشت تو خواهی گفت که من خواهر اویم
تا که از سبب تو خیر من شود و جان من بوسیله‌ات سلامت ماند من بعد ابرام هرگاه در مصر
رسید دران هنگام مصریان آن عورت را دیدند که نهایت خوبصورت است و امیران فرعون
هم او را نگریستند و بحضور فرعون بسیار ستایش او نمودند پس آن زن را در محل فرعون بردند و وی
بسبب آن زن بر ابرام احسان کرد که او گوسفندها و بزها و نرگاوها و خرها و غلامها و کنیزها و ماچه خرها

واشتر ها یافت آنگاه یهوه فرعون و خاندانش را برای سارای زوجهٔ ابرام بسخت‌ترین اقسام زدن
بزد در آن وقت فرعون ابرام را طلبیده گفت که تو از من این چه کردی چرا تو مرا آگاه ننمودی که او زن
زوجهٔ من میباشد و چرا گفتی که وی خواهر منست حتی که من وی را گرفتم تا که او را زوجهٔ خود سازم پس الان
این زن تست تو او را بگیر و برو آنگاه فرعون آدمهای خود را برای وی حکم کرد آنها او را و زوجه
اش را مع تمام آنچه از آنش بوده رفتن دادند انتهی ترجمة ما ذکر فی الکتاب المذکور فی هذا المقام
و همین امر از حضرت ابرهیم نسبت با بیمالخ پادشاه فلسطین نیز واقع شده است و همچنین حضرت
اسحق هم زوجهٔ خود را خواهر خود ساخته اند چنانچه در فصل بیست و ششم کتاب مذکور اینحال نیز
مسطور است و حجت پنجم آنست که در توریت مذکور مسطور است که اولاد حضرت لوط از دختران
حقیقی شان نعوذ بالله بهم رسیده باینطریق که معاذ الله دختران شان ایشان را شراب خورانیدند
و همگاه مست و بیهوش گردیدند با ایشان هم بستر شدند اعوذ بالله من تلک الهفوات پس
اکنون پادریصاحب بیان فرمایند که اینحرکت کدام قسم پاکیزگی و پرهیزکاری بوده و همگاه
چنین حرکات شنیعه منافی پیغمبری و نبوت نیست پس فقال جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که
هیچ فعل از آن از قبیل گناه و عصیان نبوده چرا منافی نبوت خواهد بود و هر چند تحریر حال مشار الیه را
بسبب کمال شناعت و فضاحت هرگز دلم گوارا نمی کند مگر بمقتضای اینکه نقل کفر کفر نباشد
بناچاری ذکر کرده میشود در باب نوزدهم کتاب پیدایش مذکور است باز لوط مع هر دو دختر خود از
زغر بر کوه رفته سکونت اختیار کرد و چرا که او از سکونت زغر هم ترسید آنگاه وی و هر دو دخترانش
در یکغار رفته سکونت اختیار کردند دختر کلان از دختر کوچک گفت که پدر ما مردی کهن سال است و در
زمین مردی دیگر باقی نمانده که نزد ما بیاید چنانچه در تمام دنیا رسم است پس بیائید ما پدر خود را شراب
خورانیم و ملازوی هم بستر شویم تا که ما از پدر خود نسلی بگیریم آنگاه ایشان در آنشب پدر خود را شراب خورانیدند

خورانیدند و دختر کلان رفت و از پدر خود همبستر شد وی بوقت خوابیدن آن دختر و بوقت برخاستنش
او را نشناخت و هرگاه روز دوم شد کلان از کوچک گفت که ببین دیشب من با پدر خود خوابیدم
بالفعل امشب نیز شراب خورانیم و امشب تو رفته از وی همبستر شو تا که ما نسل پدر خود بگیریم در آن
هنگام ایشان پدر خود را در آن شب نیز شراب خورانیدند و دختر کوچک برخاسته با وی خوابید
وی او را هم بوقت خوابیدن و برخاستنش نشناخت پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند
و دختر کلان یک پسر زائید و نامش موآب نهاد که او پدر کلان موابیانست که الی الیوم موجود
اند و دختر کوچک که بوده او نیز یک پسر زائید و نامش بن عمی گذاشت و او پدر کلان بنی
عمانست که الی الیوم موجود هستند انتهی و فضیحتها چقدر اند عیان حق شناسی مرتبه انبیا
و رسل هم مرتبه صحف الهیه را محقق و دلیل میدانند که چنین مضامین مستقبحه در آن مندرج کرده اند
اعوذ بالله من اعتقاد حقیة تلک الامور المسندة اکنون ما متوجه میشویم بجانب ذکر اغلاط پادری پس
معلوم باید کرد که قطع نظر از اغلاط کثیره که در بارهٔ ترک اعراب از پادری مذکور در نقل آیت
مسطوره واقع شده این غلط عجیب باید دید که لفظ امسک را که صیغهٔ امر است بفتح حرف آخر
نقل کرده است و اینجا صریح مشاهده میکنید که فقره های اخیرهٔ آیت را با این اعراب
ذکر فرموده فیما فرضُ اللهَ لهُ سُنّةَ الله فرض را که فعل ماضی است مضموم الآخر و لفظ الله را
که در ترکیب فاعل واقع منصوب الآخر نوشته است و تحریر لفظ اعنی در ابتدای ترجمه اینهم مثل سابق
نهایت عجیب است علاوه برین در ترجمهٔ آیت مسطوره اکثر فقرات موافق ترجمه لفظی نیست
و بمحاوره هم نباشد و ترجمه این فقرهٔ کریمه وَکَانَ اَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً مَا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِن
حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللهُ لَهُ باین قسم کرده است که حکم کردن الله بر نبی هیچ مضائقه
نیست درین امر که قرار داد الله برای وی ازین صاف ظاهر میشود که پادری معنی فقرهٔ مذکوره را

بخوبی تفهیم شد فلهذا ترجمه کرده افتاده تا عیسائی این پاکیزگی و پرهیزکاری را دریافت نمایند حسب الحکم پادریان
بخوبی امر مذکور را دریافت نموده ایم و در میزان عقل سنجیده ایم هیچگونه منافی تقوی و پرهیزکاری
قرار نمی یابد آری پادری صاحب هرگاه چنین امور را منافی پاکیزگی و پرهیزکاری می فهمید پس ایشان را
البته لازم است که این پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت ابراهیم و حضرت اسحق دریافت کنند که ایشان ازواج خود را العیاذ بالله
خواهر گفته در محل پادشاهان ظالم فرستادند با وجود شنیدن ساختن بازی ایشان تصرف نمودند و آنها ترک نمودند محض
این پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت داود را دریافت نمایند که ایشان معاذ الله در زمان حیات اوریا
جانانی از زوجه اش خلاف حکم حق سبحانه تعالی فعل شنیع کرده او را حامله ساختند علی هذا القیاس
این تقوی و پرهیزکاری حضرت لوط را دریافت کنند که از دختران خود عیاذاً بالله بر ایشان
یهود و نصاری مرتکب شده اند حتی که بسبب همان فعل منکر نسل ایشان باقی ماند علاوه برین
این پاکیزگی و پرهیزکاری حضرت سلیمان معلوم کنند که ایشان العیاذ بالله از حکم الهی روگردانی
کرده اند و برادر بزرگ خود را بجرم قتل نموده زیاده از تمام این امور این پاکیزگی و پرهیزکاری است
آن حضرت سلیمان بگواهی توریت بت پرستی هم کرده و بسبب آن مورد عتاب از جانب رب
الارباب شده اعوذ بالله من اعتقاد ذلک مستند اول این عبارت است که
در میان سفر اول از اسفار ملوک فصل ثانی مذکور فدخلت بتشبع الی سلیمان لتکلمه فی حق ادونیا
فلما رآها الملک قام لیلقاها وسجد لها ثم جلس علی منبره وامر ان یلقی منبر امه فجلست عن یمینه فقالت له
انی اسئلک ... حاجة لا ترد فی وجهی فقال لها الملک سلی یا امی فانی لا ارد وجهک فقالت تدفع
ابیشاغ الشونمیة لادونیا اخیک لتصیر له امرأة فرد سلیمان علی امه قائلا کیف سألت ابیشاغ
الشونمیة علی ... لانه اخی و هو اکبر منی وله ابیاثار الحبر و یواب بن صرویا و حلف سلیمان بالرب
وقال هکذا یفعل بی الله و کذا یزید ان لم یتکلم ادونیا بهذا الامر الا قتلی والآن حلفا بالرب

بالرب الحی الذی ثبتنی واجلسنی علی کرسی داود ابی و صیر لی بیتا کما قال ان الیوم یقتل ادونیا
وارسل الملک سلیمان بنایا بن یویاداع فلقی ادونیا فقتله انتهی سند امر ثانی این عبارت کتب در
باز دهم سفر مذکور مسطور است لما کان عند کبر سلیمان اغوی نساؤه قلبه مال الی آلهة اخر و لم یکن قلبه
سلیما لله مثل ما کان قلب داود ابیه تبع سلیمان عشتروت الهة الصیدانیین و کاموش اله الموابیین و ملکوم
اله بنی عمون و ارتکب سلیمان القبیح امام الرب لم یتم عمل الله کعبادة داود ابیه بنا سلیمان هیکلا
ذلک مذبحا لکاموش اله مواب فی الجبل الذی قدام اورشلیم و لملکوم اله بنی عمون و کذلک صنع
بجمیع نسائه الغرباء اتجعل این مواضع یذبحن و یبخرن فغضب الرب علی سلیمان حیث قال قلبه
عبادة اله اسرائیل الذی ظهر له مرتین و نهاه عن هذا العمل ان لا یتبع آلهة الشعوب لم یحفظ ما امره الرب
ای باد رصاحب یاده ازین چه قبایح خواهند بود که اسناد آنها بجانب پیغمبران این کتابها
کرده اند استغفر الله و استعیذ به من اسناد تلک القبائح الی الانبیاء المرضیین صلوات الله و
سلامه علیهم اجمعین تبیین بیان فرمایند که با وجود اسناد این قبائح کجا تقوی و پرهیزگاری انبیاء مذکورین
باقی ماند **ترجمه قول بی ثبات** سخن دوم اکنون غور باید کرد که در محمد صلی الله
علیه و آله و سلم نشانی معجزات بوده یا نه از آنچه بر رسالت او گواهی بود در سیپاره سیزدهم قرآن
در سوره رعد مکتوب است که کافر میگویند که ما دامیکه نشانی از الله تعالی بروی نازل نشود ما ایمان
نخواهیم آورد پس صرف مسئله تعلیم دهنده یافتند و در عدم معجزات طاقت کرامات نداشتن
می گوید **وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ اَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰی**
بَلْ لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِیْعًا یعنی اگر قرآنی دیگر شده بودی که روان شود از ان کوه یا پاره شود از ان
یا گویا شود از ان مرده بلکه در دست الله است همه کارها و در سیپاره پانزدهم در جواب چند
سوالات نوشته است که شکر الله تعالی کردن از انسان فرستم مانند خواری شنا شده ام

مقدمهٔ شق القمر که اکثر مسلمان میگویند پس از روی قرآن از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه نشده بلکه در سیپاره بیست و هفتم و سورهٔ قمر مرقوم است اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک آمد آن گهری چاک شد ماه ازین ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه شده این سخن از تفسیرها ثابت میتواند شد **جواب هشتمات** بنا بر بشارات انجیل و توریت که بیشتر مرقوم گردیده و مطابق بشارتهائیکه عنقریب در مقامات مناسب مذکور خواهند شد حقیت رسالت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است پس در صاحب اعجاز بودن آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انجیل و توریت نمودنست پس لازم است که پادریصاحب بر حال کتابهای خود ترحم کرده و اطاعت و اقتدای آنها را لازم شمرده ازچنین حرفها زبان خود را بند فرمایند قطع نظر ازین هر منصف میداند و در قرآن هم جابجا مصرح است چنانچه آیتی عنقریب مذکور هم خواهد شد که کفار اشرار بجانب جناب رسالتمآب نسبت سحر و جادو میکردند پس پادریصاحب انصاف فرمایند که اگر از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم معجزات و امور خارق عادات ظاهر نمیشد پس چه استناد سحر چه بوده علاوه برین صدور معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بتواتر ثابت است پس از آن انکار و انحراف کردن سراسر بی انصافی است و اگر خدا نخواسته پادریصاحب از رهگذر اعوجاج از حجیت تواتر مذکور اعراض خواهند کرد دهریه و یهود و فلاسفه ملاحده و اقران و امثال شان حقیت نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه حقیت هیچ نبی را ثابت نتوانند کرد افاده پادری در سیپارهٔ سیزدهم قرآن در سورهٔ رعد مکتوب است الخ این دعوی غلط صریح است هیچ جا در سورهٔ رعد مرقوم نیست که کافر میگویند ما دا سبکه نشانی از الله تعالی بر وی نازل نشود ما ایمان نخواهیم آورد پس صرف سند تعلیم دهنده یافتند پس اینگونه دعا کردن برای اغوای عوام و خیال آنکار زند داشتن از مرد عاقل نهایت بعید است و لفظ سیپاره بغیر از حرف یک که

لحرف می که جا بجا در کلام پادری مذکور غلط محض است افاده عیسائی در عدم معجزات وطاقت
کرامات مذکور می گوید ولو ان قرآنا الی آخر الآیة والترجمة هرگز در عدم صاحب معجزه وصاحب کرامات
نبودن آیت مرقومه وارد نشده بلکه حقیقت حال این است که کفار نا انصاف از رهگذر اعوجاج
واعتساف از پیغمبر خدا چنین سائل شده بودند که اگر قرآن مجید را منزل من جانب الله میشمارید
پس از وی کوههای مکه معظمه را از جاهای آن جنبش دهید و زمین را شق کنید که از آن چشمهای آب
جاری شود و مردگان را بسبب آن گویا کنید در جواب امور مذکوره جناب باری عز اسمه آیت مسطوره
را نازل فرمود ودران بیان نمود که اگر بیشتر قرآنی نازل گشته بودی که راه سیر فت بسبب آن
کوهها و شق میکردید بسبب آن زمین و گویا کرده میشد از آن مردها این قرآن هم چنان می بود پس
اینکه شما سوال میکنید از رهگذر بی انصافی است بلکه همه امور در اختیار خداست هر امر که او میخواهد
بر دست پیغمبر خود جاری می نماید و دیر انجمله معجزات میگرداند حکومت هیچکس بر خدا نیست که او
فرمان بردار کسی بوده باشد تا از حکومت شما خدا آن امور را واقع سازد وغرض از آیت مذکوره عجز
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم از اظهار معجزه ثابت نمیشود وچگونه این امر بوده باشد حالانکه
صاحب معجزه بودن آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم بتواتر وبشهادت قرآن مجید خودش ثابت است
چنانچه عنقریب حال این بخوبی ظاهر خواهد گردید وپیشتر هم بیان شده است بالجمله هر صاحب انصاف
میداند که هر که صاحب معجزه باشد پس این امر ضروری نیست که او را هر وقت مثل خدا اقتدار وطاقت
جمیع امور بوده باشد واگر چه حصول پیغمبری خدائی هم بدست بیاید این را کدام عاقل التزام میتوانند
کرد رسالت چیزی دیگر است وخدائی امر آخر پس پادری صاحب باید که غلط نفرمایند ودر معنی آیات بخوبی
تامل نمایند ودر نقل آیت مذکوره هم از پادری صاحب در دو مقام در میان اعراب خطای صریح واقع شده
است یکی اینکه لفظ قطعت را به تخفیف نقل کرده است حالانکه مشدد میباید دیگر اینکه لفظ کلم را با اعراب

صیغهٔ معروف ذکر فرموده است حالانکه آن در مقام غلط است زیرا که لفظ مسطور در قرآن مجید بصیغه
مجهول با اعراب صیغه مذکور وارد شده و لفظ اخبی مثل ما بوده جمع است علاوه برین ترجمه کردن
فقرهٔ او قطعت به الارض که در آیت مذکور است با ینطرف یا پاره شود ازان زمین بنهم یا طوع
عجیبا است و اینکه در ترجمه افاده فرموده اند یا گویا شود ازان مرده ازین صاف ظاهر میشود
که بابو صاحب بسبب عدم تامل خواه از رهگذر قلت ادراک معنی آیت الفهمیده اند و لفظ کلم را معروف
شناخته اند سبحان الله این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اینکه افاده فرموده اند بلکه در دست
الله اند همه کارها پس از زیاده و اضافه اینده است در ترجمه بتوجه و افاضه بابو صاحب صورت
وقوع یافته و الا در آیت لفظیکه دال بران بوده باشد مذکور نیست و نیز افاده بابو صاحب در سیپارهٔ
پانزدهم در جواب چند سوالات نوشته است که شکر الله تعالی الخ اینهم غلط محض است هیچ جا در سیپارهٔ
پانزدهم چنین فقره که معنیش این بوده باشد که شکر الله تعالی که من از انسان فرق نیستم وارد نشده
این فقط خطای فهم بابو صاحب است و همچنین فقره که معنیش همچنین بوده باشد مانند حواری
فرستاده شدم پس تعجب است از بابو صاحب که چرا ایشان خیال انجام کار نفرمودند و اینگونه
امور باطله را در رساله خود مندرج نمودند و از فقره بابو صاحب که ترجمه اش بعینها چنین مذکور کرده اند
من از انسان فرق نیستم پس هیچا وره هم است غرض در سیپاره پانزدهم در میان آیتی در جواب
سوالاتیکه بعضی ازان متضمن طلب محالست و بعضی متضمن است طلب اموریکه گاهی از هیچ پیغمبری صادر
نشده همین مضمون وارد شده است که منزه میدانم پروردگار خود را نیستم من مگر انسان مرسل و این
اصلا منافی مطلب ما نیست مقصود اینست که اگر بیشتر چنین امور از پیغمبری ظاهر گشته بودی من هم
ظاهر میکردم هرگاه چنین کارها از هیچ پیغمبری هیچگاه واقع نشده پس طالب شدن آن از من بیجاست
غرض از آیات مرقومه که بابو صاحب استدلال کرده پس اولا هر گز آن آیات منافی مطلب ما و موید مزعوم

مزعوم پادری نمیباشد چنانچه دانستی ثانیا امور بسیار در توریت و انجیل وارد شده که از انها بطرز
پادری صاحب استدلال کردن بر عدم اعجاز چندین پیغمبر ممکن است فما هو جوابه فهو جوابنا در باب سبق
از توریت در حال حضرت یعقوب مذکور شده و هرگاه راحیل دید که از وی اولاد یعقوب نبود
پس راحیل را بر خواهر خود رشک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه ها بده و اگر نه من خواهم مرد
دران هنگام نسبت بر راحیل آتش خشم یعقوب شعله ور گشت و گفت من مگر بجای خدا ام آنکه
ترا از میوه شکم باز داشته انتهی و ازین عبارت موافق طرز پادری صاف ظاهر میشود که در حضرت
یعقوب العیاذ بالله طاقت معجزات نبوده که از چنین امر نا دشوار عاجز شده اند و ازین فقره
حضرت یعقوب من مگر بجای خدا ام صاف تصدیق کلامیکه ما پیشتر نوشته ایم که رسالت امر دیگر
است و خدائی چیز دیگر ظاهر و آشکار میشود فعلیک بالانصاف و ترک الاعتساف علاوه
برین اگر حضرت ابراهیم و حضرت اسحق پیغمبر و صاحب معجزه بوده اند پس از ایشان اینقدر هم ممکن
نشد که ازواج خود را از نظرهای بنی اسرائیل و غیرهم از راه معجزه غائب میکردند یا بطرزی دیگر
حفاظت شان می نمودند و نوبت به همشیره ساختن نمیرسید و چرا خوف جانهای خود کردند
گر خود را هم از رهگذر اعجاز محفوظ داشتن از ایشان ممکن نبوده پس موافق طرز استدلال پادری
ظاهر میشود که آنحضرات معاذ الله پیغمبر بر حق نبوده اند اکنون حال حضرت عیسی که حضرات نصاری
جناب ایشان را پیغمبری که یکطرف رتبه الوهیت را هم حواله میفرمایند بشنوید از جناب ایشان موافق زعم
اهل نصاری اینقدر هم ممکن نشد که خود را از گرفتار شدن بدست یهود حفاظت میکردند و
مصلوب نمیشدند سبحان الله طرفه خدائیست که تدبیر بندگان خود هم ممکن نشد و از مخلوقات خود
مغلوب شده اند و اگر عیسائیان تاویل کنند که اینهمه برای شفاعت خلق بوده ما خواهیم گفت آنحضرت
علیه السلام ازین امر عاجز بوده اند که نوبت باین تصدیعات کشیدن نمیرسید و شفاعت متحقق میشد

بالجمله در فصل سادس انجیل یوحنا این عبارت مرقوم است قالوا له آیة تصنع لنرا و نؤمن بک ما ذا
تصنع آباؤنا اکلوا المن فی البریة کما هو مکتوب انه اعطاهم خبزا من السماء فاکلوا انتهی در جواب این
کلام یهود حضرت عیسی فقط بر تقریرات لسانی اکتفا کرده اند و هیچ معجزه که مسکت بوده باشد ظاهر
نفرموده و از معجزات سابقه خود هم استدلال ننموده از این امور ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه
نبوده اند و در فصل رابع عشر مرقوم است قال له فیلبس یا سیدنا ارنا الاب و حسبنا و فیلبس که این سوال
کرده بود پس مطابق عقاید نصاری طلب محالی مشتمل نبوده زیرا که پیشتر دانستی که در توریت مصرح است که از حضرت
موسی و هارون یعنی خدا باهم ملاقات دو بدو میشد پس لهذا بر همان طرز فیلبس و غیره را حضرت عیسی ع ازا
مینمودند ممکن بوده لکن حضرت عیسی ایقاع امر مذکور را نتوانستند و برین قلیل تقریر زبانی اکتفا کردند
که هر که مرا دید پدر مرا دید من در پدرم و پدر در من است پس معلوم شد که آنحضرت العیاذ بالله صاحب
معجزه نبوده اند و از امر مذکور عاجز بوده و اینکه فرموده اند که پدر در من است و من در پدرم اگر این اتحاد
حقیقی مراد گرفته شود پس قطع نظر از ابحاث کثیره آخر قول با قانیم ثلثه که معتقد نصاری است باطل میشود
و در بنیان ابنیت حضرت عیسی هم رخنه کلانی حادث میشود علاوه برین حضرت عیسی چرا خدا را از خود جدا نموده
نمودند مگر ایشان ازین امر عاجز بودند غرض بطرز مذکور از امور بسیار استدلال بر عدم اعجاز حضرت
عیسی و غیره انبیا میتوانند نمود و ما بخوف مزید تطویل بر همین قدر اکتفا می کنیم قطع نظر از نیهمه بر سبیل تنزل
تسلیم میکنیم که در اکثر امور تناقض و منافات در عبارات انجیل واقع است مثل اینکه خود پادری نوشته
است که از اخبار انجیل الوهیت حضرت عیسی ثابت میشود و ما پیشتر از انجیل نقل کرده ایم که حضرت عیسی اقرار
بانسانیت خود نموده اند پس چنانچه عیسائیین چنین تناقض و تنافی را رفع خواهند فرمود ما هم بهمان طرز
اگر احیانا بظاهر آیتی از قرآن مجید منافی آیت دیگر خواهد بود رفع و دفع خواهیم نمود پس استدلال
کردن از آیات مرقومه بر عدم اعجاز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم حالانکه از آیات

از آیات بسیار صد و معجزات از آنجناب ثابت است پس هیچ وجهی ندارد افاده پادری در مقدمه
شق القمر که اکثر مسلمان میگویند الی آخر الافاده این ثابت نیست که از محمد صلی الله علیه وآله وسلم
این معجزه شد جواب اجمالی فقط همین قدر است که معجزه شق القمر را اکثر مسلمانان ذکر میکنند بلکه بتواتر
معجزه مذکوره ثابت است پس انکار آن سراسر بیجا و از روی قرآن هم صدور معجزه مسطوره
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر و هویدا زیرا که در سوره قمر چنین ارشاد شده
اقتربت الساعة وانشق القمر وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر یعنی
که قیامت نزدیک شد و ماه شکافته گردید و اگر می بینند از کفار معجزه و نشانی را اعراض میکنند و
میگویند که این جادو است که همواره کار محمد صلی الله علیه وآله وسلم است پس از بیان این آیه
بالبداهت صاف ظاهر و آشکار میگردد که معجزه شق القمر از جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم صادر شده و ظاهرا برای همین اخفای حقیقت حال پادری صاحب فقط بذکر آیه
اقتربت الساعة وانشق القمر اکتفا نموده اند و مابعد از ذکر نفرموده مقصود از آیت مذکوره
اینست که معجزه انشقاق قمر که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم صادر شده این امر دلیل
حقیت پیغمبر آخر الزمان و علامت قرب قیامت و امارت و انقطاع سلسله رسالت است
پس چسان پادری صاحب میفرمایند که از روی قرآن معجزه مذکوره صادر نشده بلکه معنی آیت
مذکوره را نفهمیده اند یا دیده و دانسته حق را اخفا فرموده قطع نظر ازین بر سبیل تنزل میگوییم که بفرض
کلام پادری در مقدمه صدق درست است لیکن از آیه وان یروا آیة الی آخرها که صاف ظاهر میشود
آنجناب صاحب معجزه بوده اند پس لازم است که پادری صاحب هم با معجزات آنجناب اقرار و اعتقاد کنند زیرا که
کلام مذکور شان بسوی این امر مشعر است که هر معجزه که از روی قرآن ثابت باشد از ان انکار و
انحراف نخواهند فرمود و بالجمله هرگاه حقیقت حال اینست پس لابد که این معجزه جناب رسالتمآب صلی الله

علیه وآله وسلم را که در یکشب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی رفتند و باز آمدند هم باور کنند چرا که آن نیز از روی قرآن ثابت است قال الله سبحانه سُبحانَ الّذی اسریٰ بعبدهٖ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصا الّذی بارکنا حوله لنریهٗ من آیاتنا انّه هو السمیع البصیر و هم چنین معجزه بودن قرآن مجید هم اعتراف نمایند زیرا که دران آیاتیکه در ذیل دلیل اول مرقوم شد معجزه بودن آن مصرح است و لفظ سیاره در عبارت پادری غلط است و همچنین نوشتن اقتربت الساعة بفتح تا را خیر و مراد از ساعت روز قیامت است پس در ترجمه آن لفظ گهری نوشتن جای تعجب افاده عیسائی و نیز این سخن از تفسیرها الخ سبحان الله در تفسیر مجمع البیان و تفسیر کازرونی و تفسیر زاهدی و تفسیر بیضاوی و تفسیر کشاف الی غیر ذلک من التفاسیر در ذیل تفسیر آیه اقتربت الساعة الی آخرها معجزه شق قمر مجملا و مفصلا مذکور و مبین است و در تفسیر مدارک مصنفش تصریح کرده است باینکه مذهب جمهور مفسرین همین است که آیت مسطوره در بیان معجزه مذکور نازل شده و در تفسیر کبیر تصریح این امر واقع که مفسرین باسرهم متفق اند بر اینکه معجزه شق قمر از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده و در احادیث هم بکثرت امر مذکور وارد و منقول پس تعجب است که چگونه پادری صاحب چنین مقال مضحکه طفلان التحریر کرده بنا واقفیت خود را از علم تفسیر عقلا ظاهر فرمودند و از مآل کار اندیشه ننمودند

ترجمه قول بی ثبات

علامت سومی نبی بودن پیشینگوئیست این نیز بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شدن مشکل است و اگر چه مردم در حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم بطور پیشینگوئی بسیار سخنها می کنند لکن در انها سخنهای بسیار که در کلامهای پیشینیان خدا از پیشتر سنیدیم ایدانها را و سخنهای و شمار نباید کرد و محض صرف هر قدر که در کلام انبیا ملحق نمود یا که بر خلاف شان گفت و اگر از پیشینیان پیشینی دریافت کرده سخنی گفته باشد پس یا این سخن پیشگوئی اش ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمانه چنین مردم میباشند که احوال آیندگان را دریافت کرده قیاسا خبری از آینده هم میدهند و اگر دران سخنی راست آید پس ایشان در زمره انبیا شمرده نمیشوند برای این نبوت محمد صلی

محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پیشین گوئی وی ثابت نمیتواند شد بلکه محمد صلعم خود اقرار میکنند که مرا طاقت پیشین گوئی
نیست چنانچه در سوره اعراف مرقوم است قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله و لو
کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون
یعنی بگو من مالک نیستم برای جان خود نیکی را و نه بدی را مگر خدا هرچه بخواهد و اگر من دانسته بودمی سخن غیب را البته
بسیار خوبیها می گرفتم و مرا بدی هیچ وقت نمیرسید من که همین خوف و خوشی شنواننده ام گروه کافران را از این صاف
ظاهر میشود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم طاقت پیشین گوئی نبوده

جواب جستمات منکرین

و عیسی علیهما السلام هم همین تقریر را باین طریق وا میتوانند کرد که اثبات صفت پیشین گوئی در حق آنهر دو
جناب مشکل است زیرا که سخنهائیکه ایشان موافق سخنان انبیای سابقین گفته اند سخنان پیشین گوئی
شمار نخواهد شد مگر صرف نقدر که ایشان در کلام انبیا الحاق نموده اند یا بر خلاف شان فرموده و اگر
هیچ پیشین گوئی یافته سخنی گفته باشند پس از چنین سخن نبوت شان ثابت نخواهد شد چرا که در هر زمان منجمین و رمالان
میباشند که حالات ماضیه را دریافت کرده قیاساً خبری از حالات آینده هم میدهند پس اگر از ان
سخنها سخنی مطابق واقع نشود ایشان از انبیا معدود نخواهند شد از تحقیق نبوت موسی و عیسی از پیشین
گوئی شان ثابت نمیتواند شد فما هو جوابه فهو جوابنا بالجمله پیشین گوئی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بتواتر ثابت است این نیست که فقط چنین کسان بیان میکنند که کلام آنها مفید یقین نمیباشد پس
انکار آن سراسر بی انصافی و سد باب اثبات نبوت انبیای سابقین است و از روی قرآن هم صدور
امر مسطور از آنجناب صداقت مآب ثابت و متیقن میشود بلکه باری تعالی صاحب برای تصدیق کلام مذکور که در مقام
خود افاده فرموده اند انکار ازان نفرمایند قال الله تعالی لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق
لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم
تعلموا فجعل من دون ذلک فتحا قریبا و این آیت اشارت است بجانب خبر فتح قریب که مسطور که جناب رسالت

رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه خود بیان فرموده بودند چه در بیان حال غلبه و هم مغلوبیت روم
غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ
مِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَعْدَ اللَّهِ لَا
يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ بالجمله حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم بشهادت اخبار توریت و انجیل ثابت است چنانچه در سابق این امر مذکور شده و آینده هم متعلقات
آن مذکور خواهد شد پس در پیشین گوئی آنجناب بحث و گفتگو نمودن در حقیقت تکذیب اخبار توریت و انجیل است
العیاذ بالله منها افاده پادری لکن در آنها آنچه بفهم نزد عاقل منصف دلیل حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی
الله علیه و آله است زیرا که هر صاحب انصاف میداند که جناب رسالتمآب امّی بوده اند و از هیچکس آنجناب
هیچ نخوانده بودند و از علمای یهود و نصاری و از آنحضرت اصلا ملاقات نبوده با وجود این همه اخبار انبیای
سابقین و حالات کتب ماضیه که آنجناب بیان فرموده اگر از رهگذر اعجاز نیست دیگر چیست افاده پادری
بلکه محمد خود اقرار میکند الی آخر با افاده جواب واجبی ولا اینکه پادری صاحب ادعا کرده اند که محمد خود اقرار
میکنند که مرا طاقت پیشین گوئی نیست غلط محض است هرگز آنجناب گاهی اقرار این امر که مرا طاقت
پیشین گوئی نباشد ننموده اند و آیت را که پادری صاحب ذکر فرموده از آن اصلا این امر ظاهر نمیشود
از آیت مذکوره که فقط همین قدر معلوم میگردد که آنجناب بحکم پروردگار چنین ارشاد فرموده اند که آنجناب عالم
الغیب نبوده اند یعنی مثل جناب باری عز اسمه همه امور غیب را نمیدانستند و بغیر از مطلع آگاه کردن حق سبحانه و تعالی
طاقت علم غیب نداشتند و این امر هیچگونه منافی نبوت نیست زیرا که بشهادت انجیل جمیع انبیا محتاج بتعلیم حق تعالی
بوده اند و همانرا بیان میکردند که از خدا می آموختند پس چه اعتراض است بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم بسبب این امر مذکور چنانچه در فصل سادس انجیل یوحنا مرقوم است قد کتب فی الانبیاء
انهم یکونون باجمعهم متعلمین من الله یعنی بدرستیکه خدا نوشته است در حال انبیا که تحقیق که آنها همگی آموزنده از خدا

از خدا انبیا شند ازین کلام صاف معلوم میشود که در خود انبیا بالذات طاقت علم غیب نمیباشد پس باید اصحاب
انصاف فرمایند که هرچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بیان فرموده موافق همان ارشاد نموده
که حق سبحانه وتعالی در حق جمیع انبیا نوشته است مخالف آن پس ایراد ایراد درباره آنجناب اگر بی انصافی
نیست دیگر چیست علاوه برین خود حضرت عیسی در بیان احوال خود میفرمایند و در ما سبق مذکور شد لکن
الذی ارسلنی حق هو والذی سمعته منه به اتکلم فی العالم یعنی هر که مرا فرستاده است حق همانست و هرچه من از وی
شنیده ام همانرا در عالم بیان می کنم و باز ارشاد میفرمایند انی لست افعل شیئا من عندی لکن کما علمنی
ابی کذلک اقول یعنی بدرستیکه من از جانب خود چیزی نمیکنم لکن چنانچه پدرم مرا آموخته است همان نهج می گویم ازین عبارتها
نیز صاف ظاهر و آشکار میشود که در حضرت عیسی هم بر سبیل استقلال طاقت علم غیب نبوده بلکه آنچه از خدا آموخته و شنیده می
نموده بودند همانرا بیان مینمودند واگر در خود آنجناب طاقت علم غیب بودی پس چه حاجت آموختن و شنیدن بوده
موافق همین طرز و طریقه انبیا جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم ارشاد کرده است که مرا طاقت علم غیب
علی سبیل الاستقلال نمیباشد پس طعن بران کردن بیوجه است وچگونه این امر نبوده باشد حالانکه در خود قرآن مجید
وارد شده وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوٰی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُوحٰی عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوٰی یعنی کلام نمیکند آنحضرت
از خواهش نفسانی نیست کلام ایشان مگر وحی که تعلیم کرده است ایشانرا شدید القوی پس صحیح و درست است که مراد از
مذکوره همان بوده باشد که ما بیان کردیم و این فقره که در آخر آیت مذکوره وارد شده است اِنْ اَنَا اِلَّا
نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ هم مشعر امر مذکور است زیرا که آنحضرت همان بشارت وتخویف الخلق میرسانند
که از جانب خدا بآن مامور بودند اکنون منصفین ملاحظه فرمایند که چقدر کلام آنجناب موافق طریقه وکلمات
انبیای سابقین است که چنانچه انبیای سابقین اقرار کرده اند باینکه ایشان متعلم از خدا اند و فی حد الذات
عالم الغیب نیستند همچنین آنجناب هم ارشاد فرموده است چنانچه ایشان فرموده اند که تعلیم خدا شامل حال ایشان
شده همچنین بزبان آنجناب هم وارد شده است عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوٰی پس اعتراض کردن بر آنجناب سراسر

بوجه است ثانیاً ملاحظه فرمائید که چقدر خطاها در نقل آیت مذکوره از پادری صاحب صادر شده تمام فقره ان انا
را حذف فرموده‌اند و کلام لغو نقل نموده فقره ولو کنت را بصیغه مخاطب کر فرموده حالانکه در قرآن مجید
بصیغه متکلم وارد شده است و مطابق همین خطا پادری صاحب ترجمه هم کرده‌اند ان هذا لشیء عجاب و در کلمه اعلم الغیب دو غلط
کرده‌اند یکی اینکه لفظ اعلم را منصوب حرف آخر نقل نموده‌اند حالانکه در قرآن مرفوع الآخر است دوم اینکه باء الغیب
را مجرور نقل فرموده‌اند حالانکه منصوب است و در لفظ لاستکثرت هم دو خطا کرده‌اند همزه وصلی را بفتح نقل
نموده‌اند و اسقاط نفرموده و آخرش را بحرکت فتح نقل کرده‌اند حالانکه مضموم است و در فقره و ما مسنی
السوء هم چند غلط از پادری صاحب صادر شده فتح یا مسنی را نوشته‌اند و در لفظ السوء سین و همزه را
مفتوح نقل کرده‌اند باوجود اینکه آنهر دو مضموم میباشند پس ازین اغلاط فاحشه صاف جهالت شما از علوم
نحویه و صرفیه هم ظاهر میشود چه جای دیگر علوم مشکله الحق که از نوشتن چنین رساله ننوشتن بهتر بوده که
موجب مضحکه نمیشد ثالثاً از اکثر حالات انبیاء و مرسلین که در توریت وغیره مذکور ظاهر میشود که انبیاء از جمیع
امور غیب اطلاع نمیشد فما هو جوابه فهو جوابنا چنانچه معلوم کردی که حضرت ابراهیم از خوف جان زوجه
خود ساره را همشیره خود ساختند و آخر الامر فرعون از ایشان گفت که تو از من اینچه کردی مرا چرا آگاه ننمودی
که وی بی بی من است و چرا گفتی که او خواهر منست حتی که من ویرا گرفتم که او را زوجه خود سازم پس اگر
حضرت ابراهیم میدانستند که در اظهار زوجیت هم آنجناب محفوظ خواهند ماند بلکه برین تقدیر نوبت
این امر هم نخواهد رسید که فرعون برای زوجه ساختن خود طلبد پس چرا ساره را خواهر خود میساختند ازین
امر معلوم میشود که آنحضرت جمیع امور غیب را نمیدانستند و در حال حضرت اسحق در توریت مذکور است که باشندگان
آن مقام از وی خبر زنش پرسیدند او گفت که خواهر منست چرا که وی از گفتن اینکه زوجه خود منست ترسید تا نشود
که مردمان آنجا برای ربقا ویرا قتل نمایند چرا که آن زن خوب صورت بوده و چنان شد که هرگاه وی تا مدتی در
آن مقام ماند ابیمالک پادشاه فلسطیان از روزن خانه نظر کرد و دید که اسحق از زن خود ربقا اختلاط میکرد آنگاه

آگاه ابیمالک اسحق را طلبیده گفت که ببین آن زن یقینا زوجهٔ تست باز چه طور تو گفتی که وی خواهر من است اسحق گفت
باین جهت این کلام کردم که من بخاطر خود گفتم چنان نشود که من بسبب وی هلاک شوم ابیمالک گفت این چه
حرکتست که تو با ما کردی نزدیک بود که از مردم کسی با زن تو همخواب میشد تو این جرم را بر ما میکشیدی انتهی از این ماجرا
صاف معلوم میشود که آنحضرت طاقت علم غیب نداشتند و الا چرا مورد اعتراض و توبیخ ابیمالک میشدند و برای چه
زوجهٔ خود را خواهر خویش میساختند چرا ایشان را العیاذ بالله در محل خوف همخوابی اغیار می آوردند و این همان جرئت است
که بزبان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بوحی الهی جاری گردیده است وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ
مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ هرچند بحمد الله که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم گاهی چنین امر که یهود
نصاری در حق حضرت ابراهیم و حضرت اسحق نقل کرده اند صادر نشده مقصود از فقرهٔ مسطورهٔ آیت کریمه این نیست که
اگر من عالم غیب میبودم هیچگونه خطا و گناه از من صادر نمیگردید چرا که آنجناب بلکه جمیع انبیای اطیاب بنا بر مذهب حق
ما از تمام خطاها و گناهان معصوم و مبرا بوده اند بلکه ظاهر مراد اینست که اگر من عالم الغیب میبودم هیچگونه رنج و تضرر
در امور دنیا و لوازم دنیویه هم نمیرسید ترک اولی نیز از من صادر نمیگردید مگر بنا بر زعم پادری و غیره اگر انبیا را
جائز الخطا و لائق ارتکاب عصیان بفهمند فقرهٔ مذکوره را شامل امثال امور مسطوره بگیرند پس میتوان گفت که آن
فقرهٔ کریمه اشاره بجانب همچنین امور است که نظائر آن در ازمنهٔ سابقه از انبیای سابقین هم بزعم نصاری صادر شده
باز بار بر سر مطلب می آئیم و میگوئیم که در باب سابق این ماجرا را معلوم کردی که لابان حضرت یعقوب را بفریب
عوض راحیل دختر کلانی خود لیا را بشادی کدخدائی داد و ایشان با وی نزدیکی نمودند و علی الصباح چون
دریافت فرمودند که زن مذکوره راحیل نیست از لابان گفتند که این چیست که تو با من کردی مگر من خدمت تو
برای راحیل نکرده ام باز برای چه از من دغابازی کردی انتهی از این ماجرا هم صاف ظاهر میشود که حضرت یعقوب امور
غیبیه را نمیدانستند و خود پادری صاحب در بیان حال حضرت موسی نوشته اند و در باب سابق مذکور شده که از آنجناب خطا
واقع شده است و بسبب همان خطا لاشهٔ مبارک العیاذ بالله در بیابان افتاده خواهد ماند و از ولایت کنعان محروم

خواهند ماند پس اگر آنحضرت عالم الغیب میبودند چرا چنین خطا از ایشان صادر میشد علاوه برین اگر آنجناب باستقلال
طاقت علم غیب میداشتند پس چرا حاجت اینقدر تعب کشیدن میشد که بالای کوه برای شنیدن وحی میرفتند و
هم چنین دیگر انبیا چرا احتیاج نزول وحی میبودند پس معلوم شد که بذات خود امور غیب را نمیدانستند بالجمله هرچه پادری صاحب
جواب این امور از جانب جناب انبیای مذکور ذکر خواهند کرد همان جواب بار اهم از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و
آله وسلم بفهمند اکنون بطرز دیگر از پادری صاحب گفتگو میکنیم و میگوییم که در باب سیزدهم انجیل این فقره منقول شد که حضرت
عیسی بجانب خدا خطاب کرده میفرمایند تمجید کن ابنک لیمجدک ابنک یعنی پس تمجید کن فرزند خود را تا که
تمجید کند ترا فرزند تو از این فقره صاف ظاهر میشود که حق سبحانه و تعالی از زمان تمجید حضرت عیسی نفرموده
بودند نه حضرت عیسی تا آندم العیاذ بالله تمجید خدا کرده بودند و اراده معارضه بوده است پس در جواب این سخن
بجز اینکه پادری صاحب در معنی فقره مذکوره تاویل کنند دیگر چه خواهند فرمود و علی هذا القیاس در بیان حالات
حضرت ابراهیم در توریت مرقوم است باز ابراهیم در جواب گفت که ببین من شروع به خدا وند خود در حرف زدن کرده
ام اگر چه من خاک و خاکسترم شاید در آن شهر از پنجاه راست بازان پنج کمتر بوده باشند پس آیا از باعث آن پنج
تمام شهر را نابود خواهی کرد الی آخره حتی که حضرت ابراهیم بتدریج تقلیل را تا به ده رسانیده عرض کرده است شاید در آن شهر فقط
ده راستباز بوده باشند غرض عبارت مذکوره صاف دلالت میکند بر اینکه حضرت ابراهیم را اصلا اطلاع بر حال
سدوم حاصل نبوده که در آن شهر چقدر راستباز اند و نه از اراده خدا واقف بوده اند علاوه برین حضرت ابراهیم
در عبارت مذکوره فرموده که من خاک و خاکسترم پس اگر از فقره مرقومه شخصی استدلال کند بر اینکه آنجناب نسبت بطرز قوم انسان
نداشتند و نه عالم الغیب بوده اند و نه پیغمبر پس در جواب آن از پادری صاحب بجز تاویل و تبدیل معنی ظاهری امر دیگر انجام
نخواهد شد فعلی هذا المنوال اگر احیانا اهل اسلام هم معانی حقیقیه بعض آیات و احادیث را مراد نگیرند که آن معانی خلاف
ظاهر بوده باشند پس نصاری را در آن کدام مقام انکار و اعتراض

ترجمه قول ذی شان

علامت چهارم اینست که در کلام انبیا طرفداری نبوده باشد خیال است باید کرد که محمد صلی الله علیه وآله وسلم فقط

طرفداری بود یا نبود محمد خود را رسول الله از همه انبیا افضل قرار داد چنانچه این سخن در اهل اسلام مشهور است لولاک لما خلقت الافلاک یعنی اگر نمیبودی تو ای محمد پیدا نمیکردمی زمین و آسمانرا و در حدیث محمد صلی الله علیه و آله فرموده است اول ما خلق الله نوری یعنی اول هرچه پیدا کرد الله تعالی نور ما بس چنانچه محمد خود را در هر امر فضیلت داده است همچنان الحال دریافت میکنیم که بر و از عیسی مسیح کدام فضیلت زیاده بود اول خبر پیدایش محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نبی نداد مگر خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره مبین شده محمد مانند دیگر انسانات از پدر پیدا شد مگر مادر عیسی مسیح باکره بود و از قدرت روح القدس حامله یافته شد و هم چنین بی پدر پیدا شد محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا عمر چهل سال در دنیا داری و تجارت اوقات خود بسر نمود بعد از آن وی خود را نبی الله قرار داد لکن از تولد شدن عزیز الله یک ستاره نمایان شد آنکه خبرش در توریت بوده و همان ستاره از مشرق رهنمائی مجوسیان کرد و در عمر دوازده سالگی از عالمان و فاضلان دین سخنهای عجیب نمود تا اینکه آنها در حیرت آمدند و در عمر سی سال بحضور مجامع از آسمان صدا آمد که این فرزند عزیز منست آنکه من از وی راضی هستم محمد خود اقرار کرد که در من طاقت کرامات نیست مگر کرامات عیسی مسیح بیشمار اند محمد تا سالهای بسیار جنگ نموده لکها را قتل نمود مگر کلمة الله کسی را قتل نکرد بلکه هرگاه شاگردان هلاک دشمنانش را خواستند آنوقت وی ایشانرا بانگ داده گفت که من برای هلاک کسی نیامده ام بلکه برای دادن جان خود در کفاره بعوض بسیار کسان آمده ام هان وی چند میت را زنده کرد و بوقت مصلوب شدن برای قاتلان خود این دعا کرد که ای پدر این گناه را برایشان ثابت مکن چراکه آنها نمیدانند آنچه میکنند محمد شمشیر را کلید بهشت قرار داد مگر خداوند عیسی محبت خدا را سبب نجات مقرر کرد مانند دیگران محمد بیمار شده مُرد مگر عزیز الله برای خلق الله جان خود را کفاره داد محمد در قبر افتاده است مگر پیشوای ما زندگی بروز سوم از قبر زنده شده برخاست و بعد چهل روز بالای آسمان رفت اکنون برای گنهکاران شفاعت میکند و در قیامت برای انصاف کردن جهان خواهد آمد پس ای مسلمانان خود تان منصفی کنید که فضیلت کیراست

جواب

حق سمات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هیچ امر طرفداری نفسانیت گاهی صادر نشده
زیراکه آنچه آنجناب در حق خود یا در حق دیگران ارشاد فرموده است همگی مطابق حق وصواب ارشاد نموده و هیچ
منصفی اظهار حق وصواب را طرفداری نفسانیت نمیفهمد بالجمله چنانچه جناب رسالتمآب صلعم کلمات فضیلت را در حق
خود که از جانب خدا بمقتضای وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ باظهار آن مامور بوده ارشاد فرموده همچنین
حضرت عیسی هم درباره خود بنابر نقل نصاری بسیار امور فضیلت ارشاد نموده چنانچه در فصل سابع عشر مذکور است
والآن مجدنی انت یا ابه بالمجد الذی کان لی عندک من قبل کون العالم و در مقام دیگر ارشاد میفرمایند انک
احببتنی قبل انشاء العالم و در بیان فضیلت خود از حضرت ابراهیم ارشاد میکنند امین امین اقول لکم انی قبل ان یکون
ابراهیم پس اگر این کلمات و مثال آن که در مقامات بسیار در میان انجیل وارد شده است مشتمل بر طرفداری نفسانیت نیست
کلمات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله را هم از رهگذر طرفداری نباید دانست الا فما هو عذره فهو عذرنا خلاصه
بشهادت حضرت یحیی و بگواهی حضرت عیسی هم در نفس افضلیت پیغمبر ما ثابت است پس اگر آنجناب هم فضیلت خود را
مطابق آن اظهار فرمود پس وجه طعن کردن بر آن عالیجناب چیست در باب سوم انجیل متی بزبانی حضرت یحیی مرقوم است
من شما را از بهر توبه بآب غسل میدهم اما آنکه از پس می آید از من تواناتر است چنانکه من لایق بر داشتن نعلین او
نیستم او شما را بروح القدس و آتش غسل خواهد داد انتهی این عبارت متضمن است بر بشارت پیغمبری که بعد یحیی
خواهد آمد و از ایشان بهتر و برتر خواهد بود و هیچ پیغمبر بعد از حضرت یحیی سوای پیغمبر ما مبعوث نگردیده و تعزیر و
تادیب باتش هم در شریعت آنجناب بسزای بعض گناهان مقرر شده پس عبارت مذکوره دلالت میکند بر اینکه
آنجناب از حضرت یحیی و حضرت عیسی افضل بوده و هرگاه افضلیت آنجناب از حضرت عیسی که منشاء همین فرقهٔ
نصاری است ثابت گردید باز از گفتن اینکه آنجناب از دیگر پیغمبران افضل بوده اند چرا انحراف و اعوجاج
خواهند کرد زیراکه آنهمه را که نصاری بنده حضرت عیسی کمرتبه از ایشان میفهمند علاوه برین خود حضرت عیسی جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را بالقاب رئیس جهان در انجیل یاد فرموده اند پس باوجود این شهادت عیسوی باز در

باز در فضیلت جناب کدام مقام اشتباه باقی ماند در انجیل یوحنا مرقوم است دیگر بسیار با شما گفتگو نخواهم نمود زیرا که
رئیس این جهان می آید و در من حصه ندارد انتهی این عبارت هم متضمن است بر بشارت صریحه جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم و فقرهٔ اخیره اش اشاره است بطرف نسخ شریعت سابقه که جناب رسالتمآب آنرا واقع نمود
در مقام دیگر در انجیل مذکور چنین مسطور است لکن بشما راست میگویم که شما را مفید است که من بروم و اگر نروم از شما فارقلیط یعنی تسلی دهنده
نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهانیان را بگناه و صدق و انصاف
ملزم خواهد ساخت بگناه زیرا که بر من ایمان نمی آرند بصدق زیرا که نزد پدر خود میروم و شما مرا دیگر نمی بینید
بانصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لکن حالا نمیتوانید
متحمل شد اما چون او یعنی روح راستی بیاید و شما را بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود که او از پیش خود سخن
نخواهد گفت بلکه هر آنچه بشنود خواهد گفت و شما را آینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد که او آنچه از آن منست
خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد و هر آنچه پدر دارد از آن منست از همین سبب گفتم که آنچه از آن منست خواهد یافت
و شما را خبر خواهد داد انتهی و این کلام که او از پیش خود سخن نخواهد گفت الخ مطابق این آیت است که در قرآن
مجید وارد شده و در سابق مذکور گردیده وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ قطع نظر از عبارات
مذکوره این عبارت انجیل هم دال است بر فضیلت جناب رسالتمآب هر آنکه غالب آید بجامهٔ سفید ملبس خواهد گشت
و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام وی نزد پدر خود و نزد فرشتگان اقرار خواهم نمود ولی تحریر اکثر من
العبارات و این امور که از پادری صاحب صادر شده که حرف اخیر حدیث لولاک لما خلقت الافلاک را و همچنین
حرف اخیر لفظ لولاک را بسکون نقل نموده است و در ترجمه لفظ زمین را زیاده ساخته حالانکه در حدیث مسطور
لفظ ارض مذکور نیست ترجمهٔ لفظ افلاک بآسمان کرده حالانکه آن ترجمهٔ فلک است افلاک پس مقام مضحکهٔ ارباب
فهم و ذکا است علاوه برین در اعراب حدیث اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِيْ دو جا خطا کرده است اول اینکه لفظ اول را
بنصب حرف آخر نقل کرده است باوجود اینکه حرف مذکور مضموم است دوم اینکه لفظ خلق را مضموم الآخر ذکر فرموده

حالانکه مفتوح الآخر است افاده پادری این چنانکه الخ درین مقام اینچه پادری صاحب در مقدمهٔ اثبات مفضولیت حضرت
سید المرسلین تعب بیجا کشیده اند همگی در حقیقت اعتراض است بر حضرت یحیی و حضرت عیسی چرا که آنهر دو جناب اقرار
با فضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم کرده اند چنانچه پیشتر مذکور شد پس از اطاعت پیغمبران جز دست بردار
شدن و چنین امور را ذکر کردن که از باعث آن اعتراض بر ایشان وارد شود و این امر از پادری صاحب بعید است
افاده عیسائی اول خبر پیدایش محمد الخ دروغ صریح است بشارتهای آنجناب بکثرت در انجیل وغیره وارد
شده چنانچه در مطاوی کلمات سابقه قدری ذکر کرده شد پس انکار از ورود بشارات مصطفویه نمودن
سراسر بی انصافیست افاده پادری مگر خبر پیدایش عیسی مسیح الخ اگر پادری صاحب درین کلام راستگو میباشند
بتفصیل نام بنام کلام هر پیغمبری که متضمن بشارت عیسویه بوده باشد مذکور فرمایند تا حقیقت کلام مذکور
معلوم شود وانی لهم ذلک افاده پادری مگر مادر عیسی مسیح باکره بود الخ ای پادری صاحب اگر این امر چنین باعث فضیلت است
که هیچ فضیلت بران غالب نمیتوان آمد پس چرا حضرت آدم را بهتر از حضرت عیسی نفهمید که ایشان از نه پدر بوده
نه مادر حضرت عیسی کی مانند دیگر انسانات از شکم مادر متولد شده بودند پس بطلان فضیلت حضرت عیسی از
تمام خلق که شما قائل آن هستید ظاهر گردید علاوه برین هرگز والدهٔ حضرت عیسی از قدرت روح القدس حامله نشده بلکه
از قدرت خدا حامله گردیده بود پس دعوی مذکور را بدلیل معقول ثابت کنید و اگر احیانا امر مذکور درست و راست است پس
نصاری حضرت عیسی را پسر روح القدس چرا نمیگویند چه پسر خدا گفتن و قائل باقانیم ثلثه شدن چیست اینهم طرفه امر است
که در خدا و حضرت عیسی اینقدر رحم علاقه نباشد و باز ایشان پسرش شمار کرده شوند افاده پادری محمد صلی الله علیه
و آله وسلم تا عمر چهل سال الخ حصول نبوت در سن مذکور هیچ منافی حقیقت نبوت نیست پس بران طعن کردن بیوجه است
والا در حق حضرت موسی هم بطرز پادری بسبیل طعن میتوان گفت که تا مدت مدید جناب ایشان عمر خود را
در دنیا داری و کسب معیشت بسر کردند بعد از ان خود را نبی الله قرار دادند فما هو جوابه فهو جوابنا در توریت
مذکور است سوم باب موسی نگهبان گله پدر زن خود شعیب که کاهن مدین بود می نمود ناگاه وی گله را بیک سمت بیابان

بیابان واگرده خود بنزدیک حوریب کوه خدا آمد آنوقت فرشته بهواه از هیزم پاره در شعله
آتش بر وی ظاهر گردید الخ بلکه در توریت مرقوم است که حضرت موسی قبل از نبوت خونی هم کرده
اند و از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که گاهی چنین امری صادر نشده پس اگر مخالفین از
یهود امر مذکور طعن کنند و بگویند که این امر از ایشان پیش از نبوت منافی نبوت صادر شده است پس
نصاری جوابش چه خواهند داد در کتاب مذکور در باب دوم مرقوم است و در آن روزها چنین شد که
هرگاه موسی بزرگ شد وی بیرون نزد برادران خود رفت و مشقتهای ایشانرا دید و مشاهده کرد
که شخصی مصری عبرانی را که از برادرانش بوده میزند بازوی بهر طرف و آنطرف نگاه کرد و دید که هیچکس نیست
آنگاه وی آن مرد مصری را کشت و در ریگ پنهان کرد و هرگاه آن روز دوم بیرون رفت دید که دو
عبرانی باهم منازعه می کنند آنگاه وی آن کس را که بر ناحق بوده گفت که تو یار خود را چرا میزنی
او گفت که کدام کس ترا بر ما حاکم یا منصف مقرر کرده آیا تو میخواهی که چنانچه آن مرد مصری را کشتی مرا هم
بکشی آنوقت موسی بترسید گفت که بیقین این امر فاش گردید هرگاه فرعون این را شنید خواست که
موسی را قتل کند لکن موسی از حضور فرعون گریخت و در ولایت مدین رفت و نزدیک چاهی سکونت
اختیار کرد و کاهن مدین را هفت دختر بوده آنها آمدند و مشغول آب کشی گردیدند و سبوچه ها را پر کردند
تا که گله پدر خود را آب خورانند آنگاه شبانان آمده آنها را از آنجا راندند لکن موسی ایستاده رهائی آن دخترها
کرد و گله آنها را سیراب نمود و هرگاه آنها نزد رعوائیل پدر خود آمدند وی پرسید که امروز شما چطور زود معاودت کردید
آنها گفتند شخصی از اهل مصر ما را از دست شبانان محافظت کرده و برای ما هرقدر که کافی بوده آب کشید و گله را
خورانید وی از دختران خود گفت که آن مرد کجاست شما وی را چرا گذاشته آمدید وی را بطلبید که نان خورد آنوقت موسی
بر ماندن خانه آنشخص راضی گردید و وی دختر خود صفوره را بموسی داد و آن زن فرزندی زائید و نام وی را جیرشوم
گذاشت چرا که وی گفت که من در ملک اجنبی مسافرم و بعد چندی چنین شد که بادشاه مصر انتقال نمود الخ

غرض از این عبارات هم توضیحا ظاهر میشود که حضرت موسی اظهار نبوت بعد از مدت مدید از بزرگ شدن و پیدایش
ایقاع امور نبویه بسیار نموده اند فما هو عذر العیسائیة فی هذا المقام فهو عذرنا عن جانب سید الانام قطع نظر
ازین تقریر معلوم کردی که بگواهی حضرت یحیی باستشهاد حضرت عیسی فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و سلم ثابت است پس در امر مذکور گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انبیای مذکورین است افاده پادری لکن از قول عزیزه علیهم
چنانچه پادری صاحب ادعاوی می کنند و پروای انکار یهود و غیرهم نمی نمایند همچنین ما هم میگوییم که بوقت
ولادت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم این معجزات واقع شد که آتشکده فارس که از صدها سال روشن
بوده خاموش گردید و طاق کسری شکسته شد و بعد از آن هر سنگ و چوب و شجر و مدر یا رسول الله گفته
بر آنجناب سلام کرد و گرگ بزبان فصیح یهودی را بشارت آنجناب داد که وی مسلمان شد و باوجود آنکه آنجناب
امی بوده اند چنان از دلائل قاطعه مثل برهان تطبیق وغیره بر بعض حکما و فلاسفه حدوث عالم را ثابت فرمودند
که هیچ جواب از ایشان سرانجام نشد و یهود و فرق منکرین را با دله و براهین قویه در هر مقدمه ساکت و مبهوت نمودند
و بروز مباهله علمای نصاری را ملزم و محجوج نمودند حتی که سوای مصالحه کردن مطابق مرضی آنجناب
هیچ از ایشان ممکن نشد و همچنین شریعت جدیده را مقرر فرمودند که از همه شریعتها بهتر و کاملتر است الی غیر ذلک
بالجمله اگر نصاری انکار امور مذکوره خواهند کرد تدبیر انکار شان همان کرده خواهد شد که ایشان تدبیر انکار یهود
خواهند نمود والغرض امور یکه پادری صاحب در حق حضرت عیسی ذکر کرده اند یهود آنها را اصلا مسلم ندارند پس
لازم است که پادری صاحب با دله قاطعه امور مذکوره را ثابت نمایند افاده عیسائی و در عمر سی سال الخ
اگر ماجرای آمدن این صحیفه او فقط بسبب علمای یهود و فریسین انکار حضرت عیسی نمودند پس والا اثبات امر
مذکور بر عهده پادری صاحب واجب و لازم است ثانیا اگر بالفرض اوراق مذکور آمده باشند پس بنا بر آن حضرت
عیسی را فرزند صلبی خدا گفتن در مقام مضحکه است زیرا که حق سبحانه و تعالی که از جسمیت و لوازم آن منزه است کجا
قابلیت این دارد که با زن دیگر نماید از نطفه آن کسی تولد یابد سبحان الله بعید وجود محال بودن این امر جناب

جناب باری عز اسمه چنانچه نصاری برخلاف عقل و شعور دعوی این امر می‌نمایند که حضرت عیسی پسر خدا بوده اند
ان هذا لشئ عجاب غرض اگر نصاری ازین جهت که آنجناب را پسر خدا میگویند که آنجناب از شکم مریم بدون پدر پیدا
شده بودند پس باید که بطریق اولی حضرت آدم را پسر خدا گویند که برای ایشان نه پدر بوده و نه مادر اگر ازین جهت
ایشان را فرزند خدا میگویند که در انجیل ایشان اطلاق این لفظ آمده است پس از عبارت توریت و غیره معلوم
میشود که پسران خدا بکثرت اند پس چرا نصاری حضرت عیسی را فقط پسر خدا می گویند و نفی نسب پسران دیگر مینمایند
با وجود این از حسبان پدر ایشان از یعقوب راضی خواهند در باب ششم کتاب پیدایش مرقوم است ششم باب
هرگاه پیدا شدن مردم بر زمین بسیار شد و از ایشان دختران متولد شدند پسران خدا دختران آدمیان را
دیدند که آنها خوبصورت اند پس از همه دختران هر کسی را هر کس که پسند نمود از وی شادی کدخدائی کرد انتهی
و حضرت داؤد در مزمور [illegible] و بیست سفر یاپید قربوا للرب ابناء الله و هم در توریت مذکور است چهاردهم باب
شما بجای پسران یهوه خدای خود اید ازین ظاهر میشود که یهود مذکورین بمنزله پسران خدا بوده اند پس چگونه
نصاری اولاد و نبائر آنها را که بمنزله اولاد و نبائر خدا شدند بد میگویند و از غضب خدا علمای ایشان نمی ترسند
و علی هذا القیاس نصاری را باید که تمام حواریین را پسران خدا گویند زیرا که خود حضرت عیسی ایشان را پسر خدا گفته اند
در فصل بیستم انجیل یوحنا مرقوم است انی صاعد الی ابی الذی هو ابوکم و الهی الذی هو الهکم خلاصه معنی اینست
بتحقیق که من صعود میکنم و میروم بسوی پدر خود که پدر شما هم هست و بسوی اله خود که اله شما هم هست بالجمله از فقره
اخیره عبارت مذکوره صاف معلوم میشود که مراد در چنین مقامات از لفظ ابن معنی مخلوق و مربوب است پس
نصاری را هم باید که مطابق آن اقرار و اعتقاد نمایند افاده پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم خود اقرار کرده
هرگز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ کلامی اقرار این امر نموده اند که در من طاقت کرامات نیست
و هرچه پادری صاحب در مقدمه بیشتر نوشته اند جوابش همانجا مذکور شد ولی شمار بودن کرامات حضرت عیسی
بمعنی حقیقی اینکه نزد جمیع منصفین باطل و عاطل است بلکه نزد خود پادری صاحب هم باطل خواهد بود پس امر مذکور

را که کدام شخص ثابت میتواند نمود مگر اندکی را هم از معجزات حضرت عیسی اگر باز نصاری جهت در چنین مقامات بلحاظ
انکار فرق منکرین بدرجهٔ ثبوت میرسانند البته از طعن عقلا نجات نمی یابند زیرا که ذکر کردن دعوی
بی دلیل را هیچ عاقلی پسند نمیکند افاده عیسائی محمد تا سالهای بسیار آنجناب رسالت مآب صلی الله علیه
و آله وسلم اگر برای ترویج دین کفار و مشرکین و یهود را قتل کردند پس در این امر نصاری را کدام مقام
رنج هست مگر در باطن نصاری جنبه دار اهل شرک و کفر و آن کسان هستند که بزعم شان قاتلان عیسی
بوده اند بلکه اگر صاحبان صاحب دین و محب صمیمی حضرت عیسی میبودند پس میبایست که ازین امر خیلی
خوشنود میگردیدند و احسان مند آنجناب میشدند که آنحضرت معاندین دین را خوار و ذلیل فرمودند
گویا قصاص خون حضرت عیسی گرفتند و اگر امر مذکور را باعث طعن می فهمند پس میباید که بر حضرت موسی طعن
کنند که قطع نظر از ایقاع حروب عظیمه و مقاتلات کثیره از امت خود آنجناب هزارها آدمیان را قتل
فرموده اند چنانچه در توریت مذکور است پس موسی بر در لشکرگاه ایستاده شد و گفت هر که برای یهواه
بود وی بجانب من آید آنگاه نزد وی همگی بنی لاوی جمع شدند و وی آنها را گفت که یهواه خدای
اسرائیل چنین گفته است که هر مرد از شما شمشیر خود را بکمر اندازد و از یک در تا در دیگر لشکرگاه رود و غارت
کند هر مرد از شما برادر خود را و دوست خود را و قریب خود را قتل کند و موسی چنانچه بنی لاوی را امر کرده بود ایشان
همچنان کردند پس آن روز از قوم قریب سه هزار مرد کشته شدند انتهی ترجمه باردو نا نقله بالجمله حضرت عیسی در بشارات
منجمله بشارات جناب سید کائنات بتصریح فرموده اند باینکه آن شخص که غالب خواهد آمد بعصای آهنی حکمرانی خواهد
کرد و این خبر بصراحت اشارتست بجهاد یعنی جهاد بالسیف پس در فضیلت امر مذکور کدام جای اشتباه در فصل
ثانی رؤیت یوحنا رسول انجیلی مرقوم است و هر کسی که غالب آید و تا انجام اعمال مرا نگاه دارد وی را اقتدار بر
قبائل خواهم داد که بر آنها بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد که چون کوزه های گلی خورد شکسته خواهند شد چنانکه من از پدر خود
یافته ام و من او را ستاره صبحی خواهم داد انتهی افاده پادری بکر کلمه لعد کسی را قتل نکرد و اگر حقیقت حال اینست

اینست پس مخالفت آنجناب از طریقهٔ حضرت داؤد و حضرت موسیٰ لازم می آید که آنحضرت برای ترویج و اشاعت
دین بسیار مردم را قتل نمودند و حضرت عیسیٰ از امر مذکور اعراض فرمودند پس چه پادری صاحب چرا این مخالفت
را بیان نخواهند فرمود و بیان عذر را هم از جانب جناب رسالتمآب است علاوه برین هرگاه حضرت عیسیٰ باعتراف
پادری صاحب کسی را نکشته اند پس ذمهٔ شان واجب و لازم است که قوم خود را که فقط برای طلب دنیا و تحصیل
سلطنت و حکومت جنگها کرده جان صدها هزار را بمعرض تلف می آرند وعظ و نصیحت نمایند و از مخالفت
حضرت عیسیٰ باز دارند افاده پادری بلکه برای دادن جان خود در کفاره بعوض بسیار کسان الخ غلط محض است
این کلام حضرت عیسیٰ هرگز نفرموده اند و آنجناب مصلوب و مقتول نشده اند اینهمه غلط فهمی یهود و نصاری است بلکه
آنجناب بمعیت جبرئیل زنده و سلامت بر آسمان بامر رب جلیل تشریف برده اند و بصورت آنجناب حق تعالی
شخصی دیگر را متصور گردانیده که وی را یهود بر دار کشیدند چگونه این را فرموده باشند حالانکه پیشتر دانستی که آنجناب خبر داده اند
باینکه حیات شریف شان تا بقیامت باقی خواهد ماند پس آیا آنهمه خبرها را بکذب و دروغ ارشاد فرموده اند العیاذ بالله
من ذلک و در کتب ما مندرج است که تابعان پیغمبر ما هم مردگان را زنده کرده اند چه جای آنجناب پس در احیای اموات هم افضلیت
حضرت عیسیٰ ممنوع است و اینکه افاده فرموده که برای قاتلان خود امید دعا کرد الخ پس اگر چنین دعا کردن از مرکبات
و خلاف شان امر بد لازم می آید که العیاذ بالله حضرت داؤد گناه صادر شده باشد که ایشان چنین دعا کرده اند
حاکم یا رب الذین یظلمونی قاتل الذین یقاتلونی خذ سلاحا و ترسا و قم لمعونتی استل سیفا ردا الذین یطردونی
قطع نظر از ین اگر این دعای حضرت عیسیٰ که پادری صاحب ذکر فرموده اند در درگاه جناب باری مقبول نشده پس
پادری صاحب شاید حقیقت این را تصور فرمایند و اگر مقبول گردیده است پس چرا پادری صاحب قاتلان حضرت عیسیٰ را ابد
معذب میشمرند زیرا که بدعای حضرت عیسیٰ آنها که از خطای شنیع درگذشت معاف گشته اند بالجمله هرگاه حضرت عیسیٰ خدا بوده اند پس
معنی دعا کردن چیست از ین دعا کردن که معاف معلوم میشود که خدا از آنجناب جدا بوده است نه در حضرت حق تعالی با آنجناب
متحد بوده فظهر بطلان قول النصاری بجمیع شقوقه علاوه برین اکنون باز پادری صاحب بپرسیم که بر حکم با ان قاتلان عیسیٰ در

نفس الامر تقصیروار اند یا نه بر تقدیر اول بطلان کلام حضرت عیسی لازم می آید که آنجناب ایشان را به تقصیر قرار
داده اند و بر تقدیر ثانی پس در حق شان حضرت عیسی را کدام حاجت دعا کردن بوده مگر حضرت عیسی العیاذ بالله
خدا را عالم الغیب نمیدانستند که به بی‌تقصیری آنها او تعالی را آگاه کردند یا معاذ الله آن پروردگار
عادل را ظالم میفهمیدند و این گمان داشتند که بغیر از دعای آنجناب ضرور بر آن بی‌تقصیران بظلم و عدوان
عذاب را نازل خواهد نمود و افاده پادری محمد صلی الله علیه و آله وسلم شمشیر را کلید بهشت هم هرگاه این
کلید بهشت را حضرت عیسی با آنجناب عنایت فرموده بودند پس طعن کردن بر آنجناب بیهوده است و اگر سبب
اینکه آنجناب برای اعانت و ترویج دین جهاد بسیف نموده پادری صاحب میفرمایند که ایشان شمشیر را
کلید بهشت قرار داده اند پس در حق حضرت موسی و حضرت داود نیز بگویند که ایشان شمشیر را کلید بهشت
قرار داده اند زیرا که آنها هم بسیار جهاد بالسیف نموده اند و حضرت عیسی هرگز مطلق محبت خدا را
با معیت اعتقادات فاسده باشد سبب نجات مقرر نکرده بلکه آنجناب و پیغمبر و همه پیغمبران عقیدهٔ وحدانیت
حق تعالی را مع اعتقاد حقیت جمیع ضروریات دین حق البته سبب نجات قرار داده اند پس کلام پادری
ساقط از معرض اعتبار است افاده پادری که عزیز الله [illegible] دروغ صریح است هرگز حضرت عیسی [illegible]
هیچکس جان خود را نداده اند و مقتول و مصلوب نشده چنانچه دانستی و اگر حیا با قتل [illegible]
پس چنانچه فضیلت حضرت با [illegible]
ثابت نمیتوانند شد هم چنین فضیلت حضرت عیسی هم بر جناب سید المرسلین [illegible] ثابت نگردید
علاوه برین عقلا اولاد خود را از جان خود زیاده تر عزیز میدانند حتی که در مقام حفاظت شان
جان خود در معرض تلف می آرند با وجود این امر جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم فرزندها و فرزند
عزیز خود جناب سید الشهدا علیهم التحیة والثنا راضی شدند و ایشان از در راه خدا برای بخشش امت خود بکشتن
دادند چنانچه آنجناب مع خویش و تبار و احباب و اصحاب جان نثار و عیال و اطفال [illegible] در سال شصت و یک [illegible]

زمین کربلا به درجهٔ شهادت فائز گردیدند حق این است که هم فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شد
افتاده یا در حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم در قبر افتاده گفته شود این فقره را از کجا در طعن شیعه نوشته بجای الفین مکررین
در حق حضرت موسی پیغمبر علیه السلام هم میتوان گفت که موسی در قبر افتاده است یا ابراهیم در قبر افتاده است الی
غیر ذلک بلکه در حق حضرت عیسی علیه السلام هم میتوان گفت که عیسی در زمین دفن شده تا سه روز بر خاک افتاده بود پس تعجب است
که چگونه پادریصاحب چنین فقرات را نوشته در طعن حق الیقین را تقبیح نمودند و خیال این قدر نمودند که موافق
مذهب نصاری غیر هم جمیع انبیا که موت بایشان عارض شده و در زمین مدفون شده اند حتی که حضرت عیسی علیه السلام
هم پس از نوشتن چنین امر چه فائده بالجمله مدفون شدن ایشان در زمین هیچ منافات با نبوت ندارد و روح مقدس
آنجناب که همراه جمیع ارواح مقدسهٔ انبیا علیهم السلام منتهای الهی است و اینکه در حق حضرت عیسی افاده فرموده
که پیشوای ما کی در سوم از قبر برخاستند آیا این حصول حیات و افادهٔ آنها در باره حضرت عیسی علیه السلام است پس
زنده گردیدن بروز سوم که شیعه معتقد اند باطل علی البطلان است هرگاه که بقول پادری موت با انبیاء
لاحق شده پس ایشان از پیشوایی ماندگی که گفتن بیوجه است بلی اگر اهل اسلام ایشان را از لحوق موت مذکور میرا میداند
ایشان از پیشوایی باز کی بکجه بجا است تا بعد ازچه در حق حضرت عیسی آنچه که صحیح در کلام پادری است
انهم در حقیقت باطل است پس اثبات آن بر پادریصاحب لازم و واجب است لکن موافق اعتقاد حق با ورنکه
مردم گمان کرده اند که حضرت عیسی بر دار کشیده شده بودند آنحضرت را بسبب آن همراه حضرت جبرئیل علیه السلام
بر آسمان تشریف برده و الحال ملاحظه باید که اهل اسلام چه قدر بزرگواری حضرت عیسی است و چه قدر
تعظیم و توقیرشان میکنند که ایشان را از چه ضرر و از مصلوب شدن هم انکار دارند و اسناد چنین امور
وحقارت که یهود آنجناب را گرفتار کرده و خارها را بر سر آنحضرت بصورت تاج نصب کردند و ذلت و
اهانت هر قسم رسانیدند بجانب ایشان نمینمایند بر خلاف نصاری که این امور را از آنها دلیل تحقیر حضرت عیسی
میکنند العیاذ بالله تا آنکه افاده فرموده که پیشوای ما برای گنهگاران شفاعت میکنند پس هرگاه

آنجناب بزعم نصاری خود خدا هستند پس کرا احتیاج این شفاعت است علاوه برین بنا بر مزعوم
نصاری آنحضرت کفاره خلق شده اند و برای بخشش شان کشته گشته پس آیا این شهادت و اینقدر
تعب و محنت آنجناب تمام بیفایده و رایگان قرار یافت که باز ضرورت شفاعت باقی ماند را بعد اینکه
پادریصاحب افاده فرموده اند که در روز قیامت برای انصاف کردن همان خواهد آمد پس این افاده
هم محل بحث است زیرا که یوسف لف پادری صاحب انگریزی که راقم الحروف هم درین دار السلطنت
زیارت جمال باکمال شان و سماعت تقریر لطیف و بیان شریف ایشان بگوش خود نموده این را ارشاد
میفرمودند که از خواب امیال چنین ظاهر میشود که در نزول اجلال حضرت عیسی فقط عرصه چهارده سال
باقی مانده است و مشهور و معروفست که بسیاحت و جامعیت شان هیچ پادری در قوم نصاری بهم نرسیده
پس اکنون از پادری خود مخاطب شده میپرسیم که حالیا ارشادتان در مقدمه چیست آیا در آمدن
قیامت هم فقط عرصه چهارده سال باقی مانده یا دو مرتبه حضرت عیسی بین ابنوه نزول اجلال هم خواهند فرمود
و این تحقیق عجیب پادری مذکور که معروض شد نزد شما حق است یا باطل خاصه حقیقت حال آنست که نایب و وارث الهی
پیغمبر یعنی جناب صاحب العصر والزمان علیه السلام که خدا ایشان را در سن طفولیت مرتبه اعجاز نمائی بخشیده در همان سن
سن آنجناب پا ولد و براهین قویه حقیقت خود را بر خلق ثابت کردند و از علمای مخالفین بحث و گفتگو نمودند
و در عبارت مرقومه انجیلیه این فقره که اول ستاره سحری خواهم داد حضرت عیسی بشارت
همان جناب ارشاد فرموده زنده و باقی هستند و حق سبحانه و تعالی ایشان را از نظرها غائب کرده است
و پیش از قیامت بوقت حصول مصلحت الهی ظاهر و آشکار خواهند شد و مذهب حق اثنا عشریه تمام خلق را
هدایت خواهند فرمود و در همان زمان حضرت عیسی هم تشریف فرما شده پشت سر شان نماز خواهند گذارد پس
افضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در امر مذکور هم بر حضرت عیسی ثابت است زیرا که در امر مذکور هر فضیلتی
که خدا ایشان را بخشیده است همان فضیلت نایب پیغمبر را عنایت کرده با آنجناب چه فضیلتی که پیغمبر را از پیغمبران سابقین

حق سبحانه وتعالی عطا فرموده آن فضیلت با پیغمبر را یا نبی را از زبان شان بدرجه کمال عنایت نموده
پس ازین بگذریم همان جناب را فضیلت حاصلست افاده یا دیگری پس برای مسلمانان خود دیان
منصفی کنید محتاج یا در تصاحب از رهگذر انصاف میگوییم که فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم را حاصلست زیرا که حضرت یحیی خود و حضرت عیسی اقرار بافضلیت آنجناب کرده اند
علاوه برین خود انصاف کنید که آنچه ترویج دین و اظهار و اعلان وحدانیت حق تعالی و تذلیل
وتحقیر کفار و مشرکین و بت شکنی در عهد آنجناب شده است کجا حضرت عیسی و غیره انبیا را میسر آمده
و شریعتیکه بوساطت آنجناب مقرر شده کدام کس چنین احکام شرعیه بخلق رسانیده و هر چه از ادعیه
و مواعظ و نصائح از آنجناب و از خلفا و نواب آنحضرت منقول گشته و هر قدر معجزاتیکه از آنجناب ظاهر
شده از کدام پیغمبر صادر گردیده و چنانکه بشارتهای آنجناب در کتب سابق وارد شده آنچنان
بشارتها در حق کدام کس وارد گشته و کدام شخص از پیغمبران ورای آنجناب خاتم النبیین شده است و
کدام کس چنین ادعا کرده و سوای آنجناب احکام شریعت کدام شخص منسوخ نشده و خاتم النبیین بودن
آنجناب با وجود اینکه در مدت مدیدهٔ یکهزار و دو صد سال بلکه زیاده هیچ منافی امر مذکور ظاهر نشده و
هیچ پیغمبری الی الآن هم نرسیده و با وجود اینکه در کتب سماویه اهل کتاب در بشارتهای آنجناب
چنین امر مصرح است که از آن ظاهر میشود که دین آنجناب تا ابد باقی خواهد ماند لیاقت انکار ندارد
بالجمله حال حضرت عیسی که ظاهر است که بواسطه آنجناب شریعت کامله تقرر نیافته و نه بت شکنی و ترویج
دین بر دست آنحضرت واقع شده پس در افضلیت جناب رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کدام مقام اشتباه
لکن تعصب و اعتساف را علاجی نه قطع نظر ازین هرگاه نصاری بافضلیت حضرت عیسی از گفتن شان قائل و معتقد
شدند پس اگر ما هم از فرمودن جناب رسالتمآب بلحاظ اینکه حقیت نبوت آنجناب مطابق بشارات انجیلیه ثابت
است آنحضرت را افضل الخلق دانسته ایم پس چه طعن و اعتراض کرد ازین احادیث تتمه قول نبی مباهات

پنجم نشانی نبی برحق نیست که هر کلامیکه الله تعالی معرفت انبیای پیشین فرموده بود از آن بر خلاف نگوید
از قول هیچ دانا آنرا دروغ نکند چنانچه این نشانی سلامتی تا یکهزار و پنجصد سال از زمانه موسی تا وقت شاهزاده هم
بر همه انبیا مستمر ماند که یکی مطابق دیگری خبر داد مگر صادق القول بودن خدا از قرآن ثابت نیست
چرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کلام پیشین خدا بسیار بر خلاف گفت که در حصه چهارم بیان خواهد شد

جواب حق سمات هرگز جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ امری
تکذیب کتب سابقه و انبیای سابقین نکرده اند و همه آنها را برحق میدانستند چنانچه در قرآن مجید هم امر مذکور
مصرح است قال الله سبحانه و تعالی قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ پس معلوم نیست که پادری صاحب نافهمیده اینچه حرفهای بیسروپا
تحریر میفرمایند و اگر نسخ بعض احکام بزعم ناتمام شان مستلزم تکذیب است پس چرا در حق حضرت
موسی نمیگویند که ایشان طریقه حضرت یعقوب را دروغ گردانیده اند زیرا که در شریعت حضرت یعقوب
جمع بین الاختین در نکاح درست بوده و حضرت موسی در توریت حرمت آنرا بیان فرموده اند علاوه برین نسخ
بعض احکام شرائع سابقه که از جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده استحسان آن بشهادت
حضرت عیسی ثابت است زیرا که پیشتر مذکور شد که آنجناب چنین ارشاد فرموده عیسی را و گفت این سخن مرا باور کن که
وقتیست که نه درین کوه و نه در اورشلیم پدر را خواهید پرستید و این بشارت بشارت تحویل قبله است
از بیت المقدس بجانب کعبه معظمه زادها الله شرفا و تکرمة که در عهد کرامت مهد جناب سید المرسلین واقع
شده پس آنجناب در مقدمه نسخ طعن کردن در حقیقت ارتکاب طعن و تشنیع است در حق حضرت عیسی و آنکه
پادری صاحب افاده فرموده چنانچه این نشانی سلامتی تا یکهزار و پنجصد سال الخ پس آن الا افترا بخصوصها
از انبیا و رسل گردانیدن که بعد حضرت موسی مبعوث شده اند ظاهر از پادری صاحب باید خدا

خدا لا عن عمد صادر شده است زیرا که از تخصیص مذکور ثابت میشود که حضرت موسی وغیره انبیای سابقین در
احکام شرعیه از عهد کرم مخالفت کرده اند فما هو جوابه عن تلک المخالفة فهو جوابنا عن جانب نبینا صلی الله علیه
وآله وسلم ثانیاً این امر هم که جمیع پیغمبرانیکه بعد از حضرت موسی آمده اند در هر امر موافق آنحضرت عمل کرده اند
و هیچ قول و فعل مخالفت شان ننموده غلط است زیرا که ما پیشتر واضح کردیم که در توریت حرمت شتر
مرقوم است و حضرت عیسی آنرا حلال گردانیده اند هم چنین تلامذه عیسی مخالفت موسی در مقدمه اکل شنبل
بروز شنبه کردند و حضرت عیسی با وجود انکار فریسیین آنرا جایز داشتند و علی هذا القیاس شهادت حضرت عیسی علیه السلام
حضرت داود مخالفت شریعت حضرت موسی در داخل شدن بیت الله و خوردن خبز تقدمه نموده اند پس کجا در
هر امر موافقت انبیای بعد از حضرت موسی ثابت میتواند شد علاوه برین نصاری که از امر ختان
انکار و اعراض است با وجودیکه در توریت بحال شد و حکم آن جا بجا وارد شده و خنزیر را که بی تکلف
نوشجان میفرمایند حالانکه در توریت حرمت آن مصرح است پس بیان نمایند که در مقدمه مخالف حضرت
موسی هستند یا موافق شان سبحان الله با وجود چنین مخالفتها باز خود را تابع حضرت موسی فهمیدن
و اهل اسلام را با اینکه در امر ایقاع ختان و امر تحریم خنزیر و دیگر امور صریح تابع و مطیع حضرت موسی
هستند از مخالفان شان شمار کردن چقدر بعید از انصاف و چه مرتبه قریب بتعصب و اعتساف است افاده
پادری چراکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم الخ اکر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بعض احکام ملغوه
از احکام سابقه بیان فرمودند پس از ین صادق القول بودن خدا باطل نمیشود چنانچه از مخالفت حضرت
عیسی در مقدمه تحلیل شتر وغیره تکذیب توریت لازم نمی آید پس این امر بسیار ظاهر است که پادری صاحب درین
مقامات ذکر کرده اند و برای فریب دادن عوام بکار هیچ فایده بران مترتب نیست در حصه چهارم هر چه
بیان خواهند فرمود جوابات آن عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد **ترجمه قول ثانی**
حصه چهارم اکنون انشاء الله بیان خواهم کرد که نصیحتهای محمد صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در قرآن

و حدیث مندرج اند از کتابهای پیشین خلاف آن بر خلاف اند انبیا که هر یک کتاب سابق قائم را جایز داشته‌اند و یکی بر دیگری گواه آمد مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کلامهای پیشین خدا را جایز نگذاشت لکن صرف فقرات جایز داشته کتب سابقه خدا را حقیقة باطل نمود و در کتابهای انبیا و در زبور و انجیل مقدس الوهیت عیسی برای نجات جهان مجسم گشته کفاره گردیدن و کشته گشتن سبب بخشش گناه شدن در مقامات بسیار مکتوب است مگر محمد صلی الله علیه و آله انکار از همه سخنها نمود و چنانکه در توریت و انجیل مقدس فرموده است که سوای یک زن در حین حیات وی شادی دیگر کردن ناروست بر خلاف آن در قرآن مرقوم است که محمد را اجازت بسیار شادیهای که خدائی بوده و هر یک مسلمان را تا چهار شادی که خدائی حکم است و خدا از معرفت هیچ نبی گاهی نفرموده است که نسل آدم از سبب اعمال خود نجات خواهند یافت مگر همگی خبر داده‌اند که از کفاره شدن مسیح آنانیکه و از ایمان آورده‌اند وی از گناه و از شیطان و از جهنم نجات خواهد شد و بر همین سخن از وقت آدم هر نبی همگی متفق الا ایمان آورده همواره نجات یافته‌اند و تا آخر نیز نجات خواهند یافت مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آن بر خلاف قرآن فرموده است که گنهکاران از اعمال خود یعنی از روزه و نماز و حج و غیره نجات خواهند یافت پس آیا قول محمد نجات بخشش خدا اقرار نمیباید بلکه ادای این قرار میباید از این حرفها ثابت است که محمد موافق قول سابق خدا بیان ننموده بلکه بر خلاف آن آنها را باطل کرده پس ای عزیزان جهت دین منصفی این سخنها بکنید

جواب حق سمات

از آیت مذکوره و آیات دیگر ظاهر و آشکار است که مثل انبیای سابقین جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم گواهی کتب سابقه و انبیای ماضیین داده‌اند و اقرار و اعتراف آنهم کرده که هیچ کتاب الهی باطل و دروغ نکرده‌اند پس مخاطب شان نسبت ابطال و تکذیب کردن کتب عجیب است که از حقیقت و صحت بی‌بهره و بی‌نصیب است و هر چه پادری صاحب در اثبات مخالفت نصایح جناب رسالتمآب از کتب سابقه مذکور فرموده از آن اصلاً تکذیب کتب سابقه لازم نمی‌آید پس ناحق این تطویل لاطائل را گوارا فرموده‌اند افاده‌ای در لکن صرف فقرات را جایز داشته‌اند چنانچه احکام منسوخ توریت بعضی

وغیره نزد انصاری قابلیت عمل ندارد و همچنین جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم بعدم حجیت توریت وغیره
در احکام منسوخه خود تصریح فرموده اند اینکه کتب سابقه را بالکلیه در احکام غیر منسوخه هم حجیت نیست پس چه پادریصاحب درینمقام تحریر فرموده مبنی بر عدم فهم
مقصود است فائده یادرد کتابهای انبیاء و زبور و انجیل مقدس الی هذا لا فاده ذکر محمد صلی الله علیه وآله وسلم انکار اینهمه سخنها
نمود جواب وجهی اولا این کتابها بنیکه نصاری ترجمهایش را بمعرض انطباع آورده اند بودنش کتب الهیه
منزله من السماء ثابت نیست زیرا که پیشتر معلوم کردی که از نظم و نسق آنها ظاهر میگردد که آنها را مردمان دیگر جمع
کرده اند پس فرمایش پادریصاحب لازم است که اول از کتب الهیه منزله الوهیت حضرت عیسی تمام امور مذکوره
را ثابت نمایند بعد از ان جواب آنرا طلب خواهند فرمود ثانیا ازین کتب نیز اثبات الوهیت حضرت عیسی مشکل
است زیرا که در سابق معلوم کردی که حضرت عیسی خود فرموده است و انا انسان کلمتکم بالحق الذی
سمعته من الله از گفتن اینکه من انسانم و آن امرا بیان میکنم که از الله شنیده ام صاف ظاهر میشود که آنحضرت
خود را الله نمیدانستند و علی هذا القیاس آنجناب ارشاد نموده و هذه هی حیات الابدان یعرفوک
انک الواحد وحده اله الحق الذی ارسلته یسوع المسیح ازینکلام ازین تخاطب هم صاف ظاهر میشود
که آنجناب قائل بالوهیت خود نبوده اند و خدا را از خود جدا و واحد یکتا میدانستند و خود را فقط نبی مرسل میشمردند
علاوه برین در سابق دریافت کردی که حضرت عیسی چنین ارشاد کرده انی صاعد الی الذی هو ابی و ابوکم و
الهی الذی هو الهکم از فقره اخیره اینعبارت هم کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و آشکار میگردد که آنجناب
خود را مثل دیگر حواریین مخلوق و مربوب میفهمیدند و مدعی الوهیت خود نبودند الی غیر ذلک من العبارات
پس اگر احیانا از بعض عبارات انجیل وغیره الوهیت آنجناب ظاهر شده باشد لاجرم تاویل آن
بجهت رفع تناقض واجب لازم است ثالثا هر شخص عاقل میداند که یهود اینکه بالوهیت وی حضرت موسی
و تمام بنی اسرائیل قائل بوده اند و از حضرت موسی و از وی با وجود عدم جسمیت ملاقات دو بدو که
مضمونی عجیب و طریف است واقع میشدند می خدای یکیست و حضرت عیسی از وی جدا هستند زیرا که حضرت

موسی باعتراف نصاری مقدم اند از حضرت عیسی و در آنعهد آنحضرت موجود نبوده اند علاوه برین هیچگاه حضرت
موسی از یهواه بعیسی یا مسیح تعبیر نفرموده اند و اگر آنهم فرض شود متحد بوده اند البته گاهی که باین نامها هم از وی تعبیر
می نمودند الی غیر ذلک من الوجوه المبطلة (۱) مر المذکور پس هرگاه بزعم نصاری حضرت عیسی مدعی الوهیت خود
بودند اگر یهود ایشان را معرض قتل آوردند پس در مقصود شان کدام اینکه خود در توریت حضرت موسی یهود
را حکم کرده بودند و شاید از یهود ... بت در دعائیکه بیشتر در کلام پادری بانی حضرت عیسی مذکور شد آنجناب
ایشان را بمقصور قرار داده العیاذ بالله من اعتقاد تلک الامور کلها باب سیزدهم اگر در شما کسی دعوی
کننده نبوت یا خواب بیننده ظاهر شود و شما را نشانی یا معجزه نماید و آن نشان یا معجزه که وی شما را نموده راست
برآید و وی شما را گوید بیائید پیرو معبودان دیگر کنیم معبودهائیکه شما ایشان را نشناخته اید و بندگی ایشان
بنمائیم پس گوش بسخن آن نبوت و خواب بیننده گوش نخواهید نهاد که یهواه خدای شما شما را می آزماید
تا دریافت نماید که شما یهواه خدای خود را بهمه دل و جان دوست میدارید یا نه شما را میباید که پیروی یهواه
خدای خود بکنید و از وی بترسید و حکمهای وی را حفظ نمائید و سخن وی را گردن نهید شما فقط بندگی وی بکنید
و از وی متعلق بمانید و آن نبی و آن خواب بیننده قتل کرده خواهد شد چرا که وی گفت که از یهواه خدای
خود آنخدائیکه شما را از مصر بیرون برآورد و آنکه شما را از قید خانه رهائی داد برگشته بشوید الی آخر ما ذکر
پس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله بزعم نصاری مدعی الوهیت خود و الوهیت روح القدس بودند
و این معبودان جز رای یهواهی بودند که خدای یهود را بوساطت حضرت موسی شناخته بودند پس اگر
آنها حضرت عیسی را قتل ساختند پس درین امر قصور شان چیست بلکه بزعم خود آنها اطاعت حضرت
موسی علی نبینا و علیه السلام کردند رابعاً بتقریر دیگر میگوئیم که پادری صاحب صاف بیان فرمایند که حضرت
عیسی از جناب باری بغیر اسمه جدا خدای خود میشناسند یا اینکه ایشان را متحد با خدا میدانند بر تقدیر اول قطع نظر
از لزوم شرک و کفر قول ... گو حضرت عیسی انک انت الواحد وحده الله الحق کذب و دروغ میشود و بر تقدیر ثانی

ثانی نسبت ارسال خود که حضرت عیسی در عبارات کثیره انجیل که بجانب خدا کرده اند و ازان جدائی آنجناب
از خدا ظاهر میشود آن عبارتها تمام باطل و عاطل میگردد و هم چنین آنجناب بدین تقدیر پسر خدا باقی نمی باشد و جابجا
که خود را بلفظ ابن یاد فرموده اند آنهمه کلامها غلط میشود و مذهب نصاری نیز در مقدمه ابنیت عیسی و الوهیت
خدا و در مقدمه اقانیم ثلثه از سر باطل میگردد بالجمله مقام تعجب است که نصاری خود شان که قائل چنین امور
فاسده گردیده عبارات انجیل را دروغ میگردانند و بناحق تهمت امر مذکور بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم می نمایند اعوذ بالله من غلبة العصبیة والاعتساف خامسا در همین مقام چنانچه می بینی پادری صاحب
بفاصله چند لفظ خود اقرار کرده است که آنحضرت کفاره و سبب بخشش شده ازهمین امر صاف بر مرد با
انصاف ظاهر میشود که آنجناب خود پروردگار بخشنده و فائز برتبه الوهیت نبودند زیرا که ایشان خود
را کفاره ساخته خلق را معرض مغفرت خدا در آوردند قطع نظر ازین وجوب وجود و بقای ابدی لازم
الوهیت است پس تعجب است که پادری صاحب با وجود ادعای الوهیت حضرت عیسی چطور نسبت کشته شدن
بجانب آنجناب کرده اند الحق که اگر کسی دیگر سوای پادری صاحب که پاسداری شان حسب الوعده السابقه
ما را بهر نوع منظور چنین خلط و خبط میکرد ما ضرور در حق وی می نوشتیم که دروغگو را حافظه نباشد بالجمله جسم و
لوازم جسم آنهمه محل عجز و نقائص است که مستلزم افتقار و احتیاج است و هم چنین از مخلوقات خود
ملجا و مضطر شدن و بر دست آنها مصلوب و مقتول گردیدن نهایت امر معیوب است و الله از همه عیوب
و نقائص منزه و مبرا است چنانچه پادری صاحب هم بتشبیر اقرار و اعتراف این امر کرده پس این کلام که
آنچه چیزها برای حضرت عیسی بحکم پادری صاحب حاصل شده عدم الوهیت شان ثابت گردید الغرض جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم که انکار امور مذکور نموده تحقیقی درین باب جاده حق بوده و بهر حال
آنجناب درین مقدمات ارشاد نموده همگی مطابق حضرت عیسی ارشاد فرموده نه مخالف شان زیرا که حضرت
عیسی بانبات عدم الوهیت خود در انجیل اقرار کرده چنانچه دانستی و هم چنین بقای خود را

خبر داده چنانچه این امر هم پیشتر مذکور شده و قول بمقتولیت و مصلوبیت منافی آنست پس حقیقت جناب
رسالتمآب که امور مذکوره یعنی اظهار مخلوقیت و مربوبیت و بیان عدم حصول مقتولیت و مصلوبیت
تصدیق حضرت عیسی نموده اند و از دلیل تحقیر آنعالیجناب امر کردانیده اند نصاری بسبب آنکه
نسبت الوهیت و مقتولیت و مصلوبیت بجانب آنجناب میکنند البته تکذیب بدلیل و تحقیر آنعالیجناب
مینمایند العیاذ بالله منها افاده پادری و چنانکه در توریت و انجیل مقدس فرموده است الخ هرگز
این امر در توریت و انجیل مذکور نیست والا لازم می آید که معاذ الله از حضرت داود گناه صادر
شده باشد که ازواج آنحضرت بکثرت بوده و بسیار عورات را بمعیت یکدیگر بحباله نکاح خود آورده
بودند و حضرت سلیمان العیاذ بالله بسیار گنهکار بوده باشند که آنحضرت را هفتصد زوجه و سه صد
سریه بوده است و بیشتر اینهم دریافت کردی که برای حضرت یعقوب چهار زن و برای حضرت ابراهیم
دو تا بوده پس بنا بر زعم پادری صاحب لازم می آید که اینهمه حضرات العیاذ بالله عاصی و گنهکار بوده
باشند غرض اگر در بائبل و انجیل وغیره احیانا عبارتی مؤید دعوی پادری وارد شده پس برای عدم لزوم
قباحت مذکوره تاویل کردن آن واجب لازم است افاده پادری و خدا از معرفت هیچ نبی کاهی
نفرموده است الخ هرگاه حقیقت حال اینست پس تمام این قربانیها و عبادتها که از حضرت موسی در توریت
منقول شده و شفعه و تکیه و شنبه که یهود و نصاری در عبادت قرار داده اند اینهمه لغو و بیجا و باطل میشود زیرا که مطابق تصریح
پادری صاحب اعمال خیر صالح سبب نجات نمیباشد سبحان الله این عجیب تحقیق انیق پادری صاحب تحریر فرموده
است که کاهی از هیچ عاقلی کو شنوده نشده بود و بالجمله از ابتدای خلقت آدم تا اینده هر دوران هیچ ملت چه از طلاب حق
و چه از ادیان باطله دعای انحراف نکرده اند که اعمال را در ترتب نجات مدخلیت نیست بلکه طبیعت بنی نوع انسان
بتسلیم و اعتقاد مدخلیت مذکور مجبول است حتی که اطفال هم هرگاه اینها را اندک عقل و تمیز حاصل میشود همین میفهمند
رضای خدا و نجات بر اعمال خیر مترتب میشود و مجوس و هنود هم با وجود آنکه بدترین فرق هستند اعتقاد چنین امر دارند

باطل که پادری صاحب آنرا ذکر فرموده اند ندارند پس دعای امر مذکور ابطال خلاف امر مسطور برآنکه پادری صاحب
بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده اند اگر شخصی این امر منجمله معجزات جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم شمار دهد میتواند الغرض بنا بر تحقیق امر مذکور لازم و ضرور که پادری صاحب چونکه
خود را واعظ بلیغ می فهمند چنانچه از عبارتهای این رساله ظاهر و آشکار میشود بجانب حضرت عیسی مخاطب شده
بطریق وعظ و نصیحت ارشاد فرمایند که چرا احباب شما این قربانیها و عبادتها را که در توریت مذکور شده است
و بیفائده حضرت موسی و انبیای سابقین آنها را بعمل آورده تعب بیجا کشیدند برای امت خود بدستور
باقی گذاشتند بسبب اعمال که هیچگونه نجات برای نسل آدم حاصل نمیتوانند شد پس اکنون جناب شما را لازم
است که از چنین امور توبه و انابت نمائید غرض هرگاه که آنجناب بقینی زنده و باقی هستند این نصیحت
کردن بایشان برای وای حق دوستی عیسائیان نهایت مناسب است بلکه اگر ارواح انبیای
دیگر راهم باقی و متنعم بنعیم الهی میدانند و دم محبت شان میزنند پس همه شانرا وعظ و نصیحت کردن
در همه مقدمات انسب است اینکه پادری صاحب را بعمل آوردن میباید و قوم نصاری را این امر لازم است
که از امروز تلقیم مثل فساق و فجار عبادت الهی و اعمال خیر را موقوف سازند زیرا که بتحقیق پادری صاحب
شان همین است که اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیشود پس آنها را بمقتضای سعادتمندی تبعیت و
اطاعت شان لازم است غرض بنا بر تحقیق رشیق پادری صاحب تمام انبیا و اولیا در مقدمه اتیان طاعات
و عبادات بیهوده اعتراض میشوند العیاذ بالله من ذلک این است نتیجه اعتراض کردن بر جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم پس همه اقوام را لازم است که از امر مذکور احتراز نمایند بالجمله در توریت باین نهج مذکور است
باب هشتم بر همه حکمهائیکه من امروز شما را میفرمایم خیال داشته عمل خواهید کرد تا که شما بزئید و بسیار
شوید و داخل گردید و آن زمین را که بابت آن بهواه از آبا و اجداد شما قسم کرده است وارث شوید
انتهی ما اردنا نقله و در مقام دیگر چنین مذکور است باب چهارم پس اکنون ای بنی اسرائیل آن شریعتها و حکمها

که من شما را می‌آموزم بشنوید و بران عمل کنید تا که شما زندگانی یابید و در آن زمینی که یهوه خدای آباء و اجداد شما شما را
میدهد داخل شده وارث آن بشوید انتهی اراده نا ذکره در باب چهارم کتاب العدد و این چنین مسطور است شما محافظت
مقدس و مذبح بکنید تا که آینده باز بر بنی اسرائیل قهر نشود انتهی اراده نا عبارة بغرض چنین کلامها در مقامات کثیره
توریت مذکور است پس اگر اعمال خیر نسل آدم را مدخلیت در نجات نیست چرا یهوه محافظت مقدس و مذبح را سبب
نجات بنی اسرائیل گردانیده و چرا مطابق هر دو عبارت متقدمه نجات از موت و عدم وراثت ارض موعوده
قوم مذکور را حاصل گردید اینکه پادریصاحب افاده فرموده که همگی خبر داده اند پس ما که بسیار متفحص و متجسس و متخیر
بالاجمال علی سبیل الاستعجال در توریت وغیره شدیم لکن هیچ جا نشان آن بخوبی بدست نیامد پس اگر پادریصاحب
در دعوی مذکور راستگو هستند بتفصیل نام بنام از صحیفه یا کتاب هر پیغمبر این امر را که آنهمه خبر داده اند باینکه از کفاره
شدن مسیح و ایمان آوردن ایشان نجات از گناه و شیطان و جهنم حاصل خواهد گردید و بر همین سخن از وقت آدم هر بنی
و هم مقبولان ایمان آورده نجات یافته اند و تا تمامی دنیا نجات خواهند یافت ثابت نمایند و الا ظاهر خواهد شد
که ایشان دعوی مذکور را بکذب و دروغ لغو و بی‌سند ذکر فرموده اند افاده پادری مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم
ازان بر خلاف الی آخره چنانکه جمیع انبیا ایمان کامل و اعتقاد درست را سبب نجات دانسته اند همچنان پیغمبر ما هم
صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد و ایمان صحیح را موجب نجات قرار داده و چنانکه نزد تمام پیغمبران طاعت الهی و ایقاع
عبادات و طاعات را فی الجمله مدخلیت در نجات است چنانچه از عبارت توریت دریافت کردی موافق همان
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد نموده و هرگز آنجناب بدون [illegible] اعتقاد درست روزه
و نماز و حج وغیره را سبب نجات قرار نداده پس طعن بر آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بی‌وجه است افاده پادری
پس از قول محمد صلی الله علیه و آله و سلم نتیجه [illegible] از توریت دریافت کردی که حضرت موسی چنین فرموده است و
شما محافظت مقدس و مذبح بکنید تا که آینده باز بر بنی اسرائیل قهر نشود پس اکنون پادریصاحب را مناسب است
که از حضرت موسی مخاطب شده بفرمایند که از منقول جناب نازل نکردن قهر و عذاب بنی اسرائیل بخشش خدا

خدا اقرار نمایید بلکه ادای این قرار نمایید که ایشان که محافظت تاریخ و مقدس تاریخ و مدد خدا در عوض آن مردمان را انعام
دوشته بار این دین آنها را از ذمه خود فرود آورده و در باب هفتم کتاب تثنیه چنین مذکور است پس
این حکمها و حقوق و شریعتها را که من امروز ترا می آموزم محافظت نما تا که بدان عمل کنی پس اگر شما آن
حکمها را خواهید شنید یاد خواهید داشت و بدان عمل خواهید کرد و یهوه خدای تو آن عهد و رحمت را که بابت
آن از آبا و اجداد تو قسم کرده است یاد خواهد داشت و تو را الفت خواهد کرد و برکت خواهد بخشید انتهی بارو نا
نقله پس الحال یا در مصاحبت امثال و اقران شما از موافق تحقیق شریق مذکور مناسب است که از دستهای خود بر
حواشی همه توریتها در مقام بنویسند که این برکت بخشیدن و الفت کردن تنها بسبب خدا اقرار نمایید بلکه ادای
دین قرار نمایید افاده یا دری بلکه بر خلاف آن آنها را باطل کرده هرگز جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
هیچ کتاب را از کتب سابقه باطل ننموده چنانچه در سابق معلوم کردی پس چه یا در مصاحبت در مقام تحریر فرموده
بلکه مبنی بر غلط فهمی بدگمانیست افاده و پس ای عزیزان جوانان منصفی این سخنها بکنید حسب الارشاد از رهگذر
انصاف با اجوبه مسطوره مذکور کرده ایم پس اکنون از شما همین التماس است که بی انصافی نکنید و از صدق مثل
مشهوران شیعه در مذهب حق داخل شوید **ترجمه قول ذی ثبات** حصه پنجم اکنون در باب
باید کرد و که مذهب اسلام در دنیا چگونه جاری شده و شروع هرگاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم چهل ساله
شده و بسبب شادی شدن از خدیجه بیوه مالک اسباب و دولت گردید آنگاه وی فرمود که الله تعالی مرا از حکم
کرده فرستاده که دین بزرگان پیشین را یعنی دین آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام
را از طور تعلیم جاری کنم و هم چنین تا چند سال مردمان را نصیحت نمودند مگر هرگاه که باشندهای مکه دشمنی کردن
آغاز کردند و مردمان مدینه اقرار معتقد شدن وی می نمودند و یرا در مدینه طلبیدند آنگاه محمد صلی الله
علیه و آله و سلم از مکه روانه شده و هرگاه که در مدینه مردم بسیار معتقد و تابعدار وی شدند در آن هنگام
وی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید و مردم را بسیار طمع دنیاوی

داد غنی بین چها زنان و اطفال و مال و اسباب دشمنان بدست خواهد آمد و اگر کشته شوند در بهشت فی سبیل شهادت جای خواهند
یافت درین جا همه جهاد و ستم را با ظهور خواهند یافت پس نزدیک عقل درین تعجب نیست که مردم لا وری کشند و هزارها یکجا
فراهم شوند و خلقی تمام که ایمان ندارند از تیغ بیجان کنند و مردم گمراه از خوف جان خود مذهب اسلام را قبول کنند هم چنین پس
در تاریخها ثابت است که از عرب تا ولایت افریقا و فارس و هندوستان مذهب محمدی رواج یافت ازین طرف نزدیک
عقل مذهب محمدی مذهب خدا نمیتواند شد بلکه نفسانی و از زور و زبردستی طمع قرار میباید چراکه از خوبی خدا این خلاف
است و از عقل بعید است که الله تعالی از زبردستی مذهب حق را در دنیا جاری کند و از سبب آن لکها را بیجان
نماید و از ابتدای زمانه از هیچ کلامهای خدا ثابت نمیتواند شد که الله تعالی پیغمبری یا پادشاهی را گاهی فرموده که مذهب
مرا در دنیا بزور و ظلم جاری بکنید بلکه چنانچه در انجیل فرموده است که در تمام روی زمین بروید و خوشخبری انجیل
بهر یک مخلوق بشنوانید هر کسیکه ایمان می آرد حیات ابدی خواهد یافت و هر که ایمان نمی آرد حیات را نخواهد دید همچنان
نزدیک عقل هم ثابت است که این فرمان لائق خوبی الله تعالی است چراکه ازین ترکیب مردم از دل و جان معتقد میشوند
مگر از طور محمد صلی الله علیه وآله وسلم مردم در ظاهر یک تا بعد از مکر دهند مگر در باطن منکر **جواب اتهمات**
منکرین و معاندین حضرت موسی علیه السلام نیز در حق آنجناب بهمین طرز میتوانند گفت که صورت رائج شدن
طریقه موسی این شد که هرگاه ایشان در خانه فرعون کافر تربیت یافتند و حال سلطنت و حکومت
ویرا دیدند ایشان را هم خواهش و رغبت حکومت بهم رسید غرض هرگاه بیرون خانه آمده شدند شروع
کردند پس بسبب همان جباری که در مزاج ایشان العیاذ بالله بهمین کیفیت جا گرفته بود شخصی را برای ادنی
امری هلاک نمودند بعد ازان روز دوم خواستند که شخصی دیگر را قتل نمایند لکن بسبب اینکه وی ازدان
بوده و رسیدند که از ایشان را فاش خواهد نمود لهذا ویرا قتل نمودند و هرگاه فرعون بر حقیقت حال
امر مذکور مطلع گردید ناچار از شهر مصر گریخته در شهر مدین رفتند و در آنجا قریب چاهی سکونت اختیار
کردند بعد ازان خدمت چند زنهائیکه بران چاه برای آب کشیدن می آمدند می نموده نزد پدر ایشان که

شان رکه کاهن بود رفته اقامت اختیار نمودند و در انجا تا مدتی عمر خود را در دنیا داری بسر کردند و از همان
زنها بارنی شادی کدخدائی هم نمودند بعد از ان خود را رسول الله قرار دادند و این امر را رفته از بنی
اسرائیل ظاهر کردند بسبب اینکه بنی اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون بیعون جان بلب بودند و مشهور
است که هرکه دست از جان بشوید هرچه در دل آید بگوید ایشان همگی اظهار اعتقاد و ایمان با نحضرت
نمودند هرگاه آنها را همراه گرفته بخوف فرعون از شهر مصر بیرون برآمدند و فرعون بحسب اتفاق غرق
شد در انوقت همه شهر را بقبضه خود در آوردند و مردم را بصد هزار اقسام تطمیع و تخویف ترغیب و ترهیب
کرده که حالیا که شما اطاعت یهواه خواهید کرد و برای شما بر وقت باران خواهد بارید و در مال و اولاد
شما و در هر امر برکت خواهد شد و یهواه شما را در چنین شهری داخل خواهد کرد که در ان نهرهای شهد و شیر
جاریست و اگر اطاعت نخواهید کرد شما همگی لعنتی خواهید شد و یهواه از شمشیر دشمن شما را نیست و نابود خواهد کرد
آنها را بر جنگ دشمنان جمع و در گرفتن شهرها مستعد نمودند چون ایشان مستعد شدند ملک گیری را شیخ الفا
خود و آنها را قتل نمودن شروع کردند و از لشکر خود هم هرکه در امری مخالفت کردی فی الفور از تیغ بیجان
نمودند حتی که در یکروز سه هزار کس لشکریان خود را کشتند باین طریق دین شان در شهرها رواج یافت پس دین
شان دین خدا قرار نیابد و رسول حق بودن شان ثابت نگردد و نعوذ راقم هذه الحروف بالله تعالی
من اعتقاد ذلک کالجمله کرما و صاحب جواب این تقریر خواهند گفت که بنا این تقریر بر بدگمانی
و تعصب و اعتساف است چرا که درین تقریر ذکر معجزات موسی مطلقا وقوع نیافته ما هم مقابل آن
خواهیم گفت که شما نیز هرچه در مقام در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم نوشته اید بنا این
بر بدگمانی و عصبیت و اعتساف است زیرا که شما هم اصلا بیان معجزات جناب رسالت مآب صلی الله علیه
و آله وسلم نموده اید اگر نصاری خواهند گفت که نزد ما حصر معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم ثابت نیست پس چگونه بتعرض آن میگردیم ما خواهیم گفت که نزد منکرین نیز حصر معجزات آنحضرت موسی

مسلم است پس از همین سبب در تقریر مذکور هم تعرض معجزات موسویه نشد غرض هرچه نصاری جواب منکرین مذکورین
خواهند داد همان جواب ما نیز از جانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بفهمند بالجمله معجزات جناب
سید کائنات بتواتر ثابت است و بشارتهای آنجناب در انجیل و غیره موجود و ازین امر که کفار بجانب آنجناب
نسبت سحر و جادو میکردند هم نزد منصفین اظهر من الشمس و ابین من الامس میشود که امور خارق عادت از آنجناب
صادر میگردید پس با وجود اینهمه امور بدگمانی بآنحضرت کردن و تقریر مذکور را ذکر نمودن سراسر بی انصافی است
افاده پادری و بسبب شادی شدن از خدیجه بیوه الی نهایة الافاده نصیحت نمودند بنای این کلام بر سوء
ظن و بد اعتقادیست والا در حقیقت چونکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را حق سبحانه و تعالی در آن
زمان بنابر تحقیق حکمت و مصلحت حکم باظهار نبوت فرموده بود لهذا مطابق وحی آنحضرت اظهار نبوت خود نمودند
چنانچه حضرت موسی را بعد از مدت مدید از زمان ولادت شان پس از حصول شادی کدخدائی مامور باظهار نبوت
گردانیده پس چنانکه پیشتر معلوم کردی اینچنین بدگمانی بجانب حضرت موسی هم میتواند نمود و از حال حضرت
ام المومنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنها بر منصفین ظاهر است که آنجناب بیقدر مال و اسباب نداشتند
که ایشان را صاحب مال و دولت توان گفت چه جای آنکه کسی بگوید بسبب ایشان صاحب مال و دولت میشود
مال قلیل ایشان را هرگز لیاقت این نبوده که سبب تالیف قلوب و استماله خلق کثیر تواند شد پس چنین بدگمانیها
کردن محض بی انصافی است و هرگاه حضرت داود از زن اوریا شادی کدخدائی کرده اند پس اگر از حضرت
خدیجه کبری علیها التحیة و الثنا جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم هم در حالیکه آن متعلقه پاکدامن بیوه بوده
اند شادی کدخدائی نمودند پس این امر چه جای طعن و تشنیع و آنکه پادری صاحب افاده فرموده که در ابتدا
تا مدتی پیغمبر خدا امر خلق را چنین نصیحت میکردند که خدا را برای این فرستاده که دین حضرت ابراهیم و حضرت
موسی و حضرت عیسی پیغمبران دیگر را بطور تعلیم اظهار کنم انتهی محصل ما افاده پس تا قدیکه تسلیم صدق نصیحت مذکور
[illegible] بسیار است هرگاه حضرت عیسی نیز هم چنین میفرمودند که من برای تعلیم و استحکام دین موسی بنیا

وانبیای سابقین آمده‌اند برای معطل و باطل نمودن و با وجود این در تحلیل شرب خمر و غیره مخالفت حضرت موسی
نموده‌اند پس طعن کردن بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از رهگذر القای نصیحت مذکور به چه جهت است
قطع نظر از این تقدیر مذکور مراد آنجناب از نصیحت مسطور این خواهد بود که مرا خدا برای این امر مبعوث کرده که هر چه
دین آنحضرات در مقدمه وحدانیت حق تعالی و ترک پرستش اصنام و صفات ثبوتیه و سلبیه جناب باری عز اسمه
و در مقدمه حصول معاد و غیره بوده است آن را اظهار کنم نه اینکه حصول بعثت خود را برای تعلیم شرایع فرعیه اظهار
فرموده و چگونه این امر نموده باشد حالانکه در جمیع احکام فرعیه آنحضرات نیز با هم کی متفق نبوده‌اند پس چگونه
آنحضرت دعوی این امر میکردند که من برای تعلیم شرائع اینهمه انبیا مبعوث شده‌ام غرض باید در صاحب رای اثبات
امر مذکور واجب و لازم است علاوه برین هرگاه با مقتضای دلائل سابقه نبوت آنجناب را ثابت کردیم پس
همگی امور آنجناب را بر محامل صحیحه حمل کردن فرض و متحتم افاده باید کرد مگر هرگاه که باشند های کلمه دشمنی سعی الی غایة
الافاده حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر مذهب اسلام را جاری کنید ای باید در صاحب ادراک این بی نهایت
نیست دیگر چیست که ملازمان در ینمقام بتقلید این امر را ذکر نفرموده‌اند که در مکه معظمه هم مردم بسیار مثل
جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت حمزه و حضرت عبیده و حضرت جعفر طیار و زید بن حارثه و
مصعب و بلال رضی الله تعالی عنهم اجمعین الی غیر ذلک اعتقاد آنجناب نموده و معتقد و معترف پیغمبری
شان شدند حالانکه از معتقد گشتن اینها و بیان صریح ظاهر میشود که آنجناب صاحب معجزه بوده‌اند و حصول
اقرار و اعتراف نمودن جناب امیر علیه السلام زیرا که صلاح و تقدس آنجناب و حدت ذهن و کمال عقل آن
فهم اظهر من الشمس و ابین من الامس است که هیچ دوست و دشمن انکار آن نمیتواند نمود و صاحب معجزه و نبی
خدا بودن آنجناب هم از ملاحظه حال جنگ خیبر و غیره حالات کالشمس فی نصف النهار ظاهر و آشکار
و این نیز از مشاهده احوال آنجناب واضح و لایح میشود که از دنیا و امور دنیا نهایت متنفر و کناره بوده‌اند
هیچگونه منفعت دنیوی هم که قابل عد و شمار باشد آنجناب را از اول عمر تا آخر حال [illegible]

اعانت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم انواع مشقتها کشیدند و با وجود آنکه دشمنان حق آنحضرت را غصه
گروه آن تعالی حضرت را نهایت رنج و ایذا رسانیدند لکن در هیچ حال هیچ کلمه متضمن بطلان نبوت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وسلم بر زبان نیاوردند پس از این معتقد شدن آنجناب بکمال رسوخ با این همه صفات جلیله متصفان نیز الیقین حاصل میشود که
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق بوده اند علی هذا القیاس نیز همین انصاف است که با وصف
وجه معتقد گردیدن اهل مدینه را اصلا ذکر نفرمودند غرض از نهمه امور صاحب معجزه بودن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر و باهر میشود و الا این عقلا چرا بیفایده معتقد گردیده بناحق خود را در تعب و مشقت
می انداختند حالانکه متنعم بنعم دنیویه بوده اند بالجمله اینهمه صحابه بظهور معجزات از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
قائل و بتواتر ناقل آن بوده اند پس اگر با وجود اینهمه باز در صاحب معجزه کمالی را دخل خواهند داد اثبات اعجاز حضرت
موسی و حضرت عیسی و غیره انبیا هم از ایشان ممکن نخواهد شد و اینکه باز در صاحب افاده نموده در آن هنگام
وحی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر ضرب اسلام را جاری کنید پس گاه که خود حضرت عیسی
ارشاد فرموده که آنشخص که غالب خواهد آمد بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد و اقوام و قبائل را مثل کوزه های گلی
خرد خواهد نمود اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم امر مذکور را اظهار فرمودند پس حضرات نصاری
را درین کدام جای اعتراض بلکه ایشانرا لازم است که بنا بر امر مذکور اقرار و اعتراف بحقیت نبوت آنجناب مستطاب
نمایند بالجمله حکم بانقلاع جهاد کفار و مشرکین امر دیگر است و ترویج دین کامل بطلام امر آخر علاوه برین حضرت
موسی در توریت سزای شخصیکه حکم به بت پرستی نماید چنین مقرر فرموده که آنشخص بدترین انجام قتل و قتل
نموده شود تا که شرارت در بنی اسرائیل راه نیابد پس اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم هم برای رفع
فساد و شرارت بر بنی بنیان کفر و بت پرستی این عقوبت یا حد و سزای کفر مقرر فرمودند که کافر و بت پرست
هرکه باشد قتل کرده شود و این امر سبب ترویج اسلام و ایمان هم شد پس در همین قدر چه بر هم شدن عیسائیان
چیست در باب سیزدهم کتاب استثنا مسطور است اگر برادر حقیقی تو و پسر دختر تو و بی بی همکنار تو یا دوست تو

موکه خدا برجان عزیز باشد ترا در پرده و در خلا بگوید بیائید بندگی معبودان دیگر نمائیم از معبودانیکه تو و آبا و اجداد تو
از آنها واقف نیند از معبودان آن مردم که گرد اگرد شما نزدیک باشد و یا از یک طرف زمین تا آن طرف دیگر میباشند بسخن تو
از وی موافق نخواهی شد و حرفش را قبول نخواهی کرد و چشمت بر وی نگاه رحم نخواهی داشت و رعایت وی نخواهی نمود
و وی را پوشیده نخواهی کرد بلکه وی را البته خواهی کشت بر قتل وی اول دست تو بلند شود و بعد ازین
دستهای همه قوم تو وی را سنگسار خواهی کرد تا که وی بمیرد چرا که وی خواست که ترا از یهوه خدای تو
برگشته سازد و آن خدائیکه ترا از قید خانه زمین مصر بیرون آورد و پس تمام بنی اسرائیل این را شنیده خواهند ترسید
و در میان شما باز چنین شرارت نخواهند نمود الی آخر ما ذکر افاده یا دری نمودی مردم را الی هذه الافاده
قبول کنند در جواب قول سابق دانستی که هر کسیکه حکم بت پرستی نماید چه جای اینکه خود بت پرستی
نموده باشند برای وی هم حضرت موسی علیه السلام قتل را بدترین حالات مقرر فرموده اند و از آن
بیشتر معلوم کردی که آنحضرت فقط برای گوساله پرستی سه هزار کس را از حوارئین خود قتل نموده اند قطع
نظر ازین آنجناب بسیاری از مخالفات احکام شرعیه هم قتل را مقرر فرموده و هر که امری را از آن امور منکره
واقع نموده وی را هماندم بقتل رسانیده چنانچه در توریت مرقوم است هر کسی که بر پدر خود یا بر مادر خود
لعن کند البته قتل نموده خواهد شد وی بر پدر خود یا مادر خود لعنت کرده خونش بر خود وی است
و آنکسیکه با زن دیگری یعنی از زن همسایه خود زنا کند آن زانی و آن زانیه هر دو البته قتل کرده شوند و هر که از زن
پدر خود هم بستر شود وی برهنگی پدر خود را کشوده البته آنهر دو قتل نموده شوند خون شان بر خود شان است و
آنکسی از زن عروس خود نزدیکی نماید آنهر دو البته قتل کرده شوند ایشان کار ناروا نموده اند خون شان بر خود
شان است وی اگر کسی با مردی بخوابد چنانچه با زن میخوابد آن هر دو کار مکروه کرده اند ایشان ضرور قتل کرده شوند خون شان بر خود
شان است وی اگر کسی زن و مادر وی را هم بگیرد این بیحیائیست آنهر سه سوزانیده شوند که میان تان بیحیائی نماند و اگر مردی بحیوانی
وطی نماید البته قتل کرده شود و شما آن حیوان را هم بکشید الی آخر ما ذکر علاوه برین حضرت موسی که از مخالفان جنگید ملک را انتزاع میکرد

را قتل نمودند خود ظاهر است که وجه این امر هوای حکومت و رغبت تحصیل دنیا و خواهش سلطنت و ریاست که خود
پیش باشند و دیگر ترویج دین و ازالهٔ بنای کفر و بدعات کفار و ضلالت آیین در توریت مذکور است و هر گاه در برای قتال آن شهر
نزدیک شوی پس اول پیغام صلح بآنجا بفرست آنگاه چنین خواهد شد که اگر ایشان صلح را قبول نمودند و درها را گشودند پس تمام
خلق که در آن شهر است خراج گذار تو خواهند شد و خدمت تو خواهند نمود و اگر آنها از تو صلح ننمایند بلکه از تو قتال
بکنند پس تو آن را محاصره بکن و هرگاه یهوه خدای تو وی را در قبضهٔ تو بکند پس هر مرد آنجا را از دم شمشیر بکش لکن
زنان و اطفال و مواشی را با هر چه در آن شهر باشد غارت بکن و تو غنیمت دشمنان خود را که یهوه خدای تو ترا
داده است بخوری و از همگی شهرهایی که از تو بسیار دور اند و از شهرهای این قومها نیستند چنین بکنی لکن از شهرهای این قومها چنان
شهرهایی که یهوه خدای تو آنها را میراث تو میکند هیچ چیزی را که ذی روح باشد زنده نگذاری بلکه تو ایشان را بالکل
نابود نمائی حتی و اموری و کنعانی و فرزی و حوی و یبوسی را چنانکه یهوه خدای تو ترا حکم کرده است تا که آنها کل کارهای مکروه
خود را که ایشان از برای معبودهای خود کرده‌اند شما را نیاموزند که شما گنهکار یهوه خدای خود بشوید انتهی از ده تا فقره و تعلیم
و ترغیب و تخویف و ترهیب هم حضرت موسی خلق را بسیار نموده چنانچه در باب بیستم کتاب احبار در فقرهٔ بیست و سیم
بر دستورهای فرقه‌هایی که من ایشان را پیش شما بیرون میرانم مروید چرا که ایشان همچنین همه عملها را نمودند از همین جهت من از
ایشان نفرت کردم و من شما را گفتم که شما وارث زمین آنها خواهید شد و من وی را بشما تا بقبض خود آرید خواهم داد آن
آری شما وارث آن بشوید آن زمینی که در آن شیر و شهد روانست من یهوه خدای شما هستم که شما را از میان
خلقت چیده‌ام انتهی از ده تا فقره و در باب بیست و ششم چنین مذکور است شما بت برای خود
نخواهید ساخت و نه صورتهای تراشیده و معبودها را ایستاده کنید و نه برای سجده خود سنگ تصویری در زمین قائم سازید
که با استقبال وی سجده بکنید برای اینکه منم یهوه خدای شما محافظت سبتهای من نمائید از مقدس گاه من بترسید
من یهوه‌ام اگر شما بر شریعتهای من رفتار خواهید کرد و حکمهای مرا حفظ خواهید نمود و بر آن عمل خواهید کرد
من برای شما باران را بوقتش خواهم داد و زمین کشت خود را خواهد داد و درختهای میدان میوه‌های خود خواهند داد

شما سیر طعام خواهد رسید وقت کاشتن را وقت چیدن انگور و وقت چیدن انگور تا وقت پاشیدن باشد تا اینکه وقت خواهد
خواهید خورد و شما با آرام در شهر خود خواهید نشست و من بین امان خواهم بخشید شما خواهید خوابید و شما را
هیچکس نخواهد بود و من حیوان درندگان را از آن زمین دفع خواهم کرد و هرگز بر زمین شما شمشیر نخواهد رسید و شما تعاقب
دشمنان خود خواهید نمود و ایشان در روی شما از شمشیر بر زمین خواهند افتاد و پنج کس از شما تعاقب صد کس خواهند
نمود و صد از شما تعاقب ده هزار کس خواهند کرد و اعدای شما در روی شما از شمشیر بر زمین خواهند افتاد و من بسوی شما التفات خواهم نمود و
شما را بارور خواهم کرد و شما را کثرت خواهم بخشید و با شما عهد را کامل خواهم ساخت و ذخیره کهنه خواهید خورد و ذخیره سابق
بمصرف نخواهد رسید که ذخیره نو موجود خواهد گردید و من مسکن خود را در شما قائم خواهم داشت و دل من شما را
نفرت نخواهم کرد و من در میان شما خواهم گشت و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود من یهوه خدای شما که شما را
از زمین مصر بیرون آوردم که بنده آنها نشوید چوبهای یوغ شما را شکستم شما را راست روان ساختم اما اگر
نشنوید به من و به این همه حکمها عمل نکنید و سنتهای مرا حقیر شمرید یا دلهای شما احکام مرا ناپسند کند چنانکه شما بر حکمهای
من عمل نکنید از من عهد شکنی نمایید پس من هم از شما همچنان خواهم کرد و بر شما وحشت و سل و تب سوزان که از آن چشمهای
تان کور شود و دلها تان بدرد آید بر شما مبتلا خواهم نمود و شما تخمهای خود را بیفایده خواهید کشت زیرا که دشمنان شما
آن را خواهند خورد و بر شما قهر خود را نازل خواهم [illegible] و شما در روی دشمنان خود کشته خواهید شد آنها که کینه شما دارند بر شما مسلط خواهند گردید و
بدون آنکه کسی شما را تعاقب کند بدی [illegible] خواهید گریخت الی آخره ذکر این جمله احکام چنین عبارتها و ترهیبها بجا مانده که تاکید
احاطه آنها بعضی حضرت موسی همچنین تطمیعها و تخویفها نموده با این همه مخالفان معاند از قتل و ده شماره بعضی خود را
رواج بخشیده [illegible] را در حق آنجناب هم میشوند گفت که ایشان را از بسیار ظلم نبوی داده اند اعتنی با ایشان
ارشاد فرموده که اگر اطاعت من خواهید نمود و اولاد و اموال برکت ای شما خواهد شد و حکومت و ریاست شما را بدست خواهم
در چنین شهر داخل خواهید شد که در آن نهرها شیر و شهد جاری است و اگر اطاعت من نخواهید نمود دشمنان شما بر شما غالب خواهند شد و مبتلای بیماریها
گردید و نابود خواهید بود و هرگونه قباحت بشما خواهد رسید پس نزد عقل در این تعجب است که مردم لاهوری کنند اعتبار این کلها و اهم نمود

فرم کرده اند و وجدان حق در طریقهٔ عیسویه اختیار نمایند بر آنکه در دین کور داخل می شوند از تیغ بیجان کرده شوند فما هو جوابه فهو جوابنا
ما فی الجمله انبیای بنی اسرائیل زیرا که الحال بالفعل پیش است صدها فرقه با اعتقاد کامل و ایمان درست در هر شهر و دیار معتقد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم گردیده اند یکی را بنهایی اصنافی این امر مکتوب است که دین محمدی فقط از خوف شمشیر و طمع دنیا جاری شده پس
حالات دیگر طریق سلوک مسلک که مذهب اهل سنت اختیار کرده اند افاده پادری از این حرف که عقل الخ در حق دین عیسوی
می توان گرفت که مطابق آنچه از اشتعال و طمع که مذکور شد طریقهٔ عیسویه طریقهٔ خدا و دین عیسوی نمیتوانند شد بلکه نفسانی و از زور
و زر بر دستی و طمع قرار می یابد افاده پادری که از خوبی خدا الخ مخاطب معلوم می شود که حضرت عیسی هم صدها مردم را بیجان نموده و حد و قتل و رجم جاری
نموده شریعت خود را رواج بخشیده اند پس مناسب است که پادری صاحب لعیاذ بالله حضرت عیسی را مخاطب شده ارشاد فرمایند که جناب
مردم را قتل نموده شریعت خود را رواج داده اند این از خوبی خدا بر خلاف است از عقل بعید که الله تعالی بر زبردستی دین حق را
در دنیا جاری نماید بسبب آنکه مردم را بیجان سازد لکن قباحت اینست که در این صورت زیادتی عقل پادری صاحب از عقل حضرت عیسی
ثابت می شود پس اگر ایشان التزام میتوانند کرد التزام نمایند الا در حال کار اگر بر این تقدیر خدا خواسته بخوبی خدا ترسی
ایشان را در تسلیم حیثیت اعتراض کرده پس بملاحظه دستخط ایشان از ضرور افاده پادری دو از ابتدای ما نحن الخ در سابق مذکور شد که
حضرت عیسی چنین ارشاد کرده است که آنکس فال الخ بر آمد بعضی از حکمرانی خواهد کرد از تخریف خوبی جهاد بالسیف ظاهر
می شود پس اگر پادری صاحب مذکور را با وجود اینکه سراسر مستلزم ترویج دین است اعانت مینمایند سترا با صلح و نسبت بهتر و خوبتر
بوده امرید و زور و ظلم منسوب میسازند پس از حضرت عیسی بگویند که چرا صاحب صلح و سنا چنین امری فرموده اند که الله تعالی
هیچ نحو اذن جهاد ایشان نموده و بالجمله پادری صاحب نسبت این زور و ظلم بجانب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
نکرده اند بلکه در حقیقت نسبتها دادن بسوی حضرت عیسی نموده اند اعوذ بالله من ذلک افاده پادری بلکه چنانچه در انجیل فرموده است
اگر در انجیل این حکم خدا نشده بود پس مخالفت حضرت عیسی حکم خدا العیاذ بالله منه لازم می آید زیرا که بر تقدیر مذکور هرگاه ایشان این
حکم بوده که در تمام روی زمین بروید و آنحضرت در ملکهای متعدد هم تشریف نبردند چه جای اینکه در شهرهای دور دست بعید الشقه
تشریف می بردند چه جای اینکه تمام روی زمین را بنور قدوم میمنت لزوم منور میفرمودند پس صریح مخالفت آنجناب از حکم مذکور ثابت

ثابت شد علاوه برین هرگاه آنجناب علاج حصول حیات ابدیه مردم را در دین خود اصل کرده‌اند پس اعتقاد بایمان آوردن مردم
محض خالصه بسند قرار نیافت برین تقدیر اگر منکرین بگویند که آنهمه معتقدین حضرت عیسی علیه السلام هم بنابر تحریر یوحنای صاحب نجات
قرار می‌یابند که بطمع حیات معتقد حضرت عیسی گردیده بودند نه از محبت خدا پس پادری صاحب جواب این اعتراض چه خواهند داد
افاده باید آورد چرا که ازین ترکیب الخ اولا پادری صاحب این اعتراض بر حضرت موسی نمایند که باوجود این قباحت باز چرا ایشان چه عمدها
را ایجاد کرده شریعت خود را رواج بخشیدند بلکه بر جناب باری عز اسمه العیاذ بالله بکلام مذکور معترض شوند زیرا که پیشتر از
تورات معلوم کردی که حقتعالی حضرت موسی را چنین حکم فرموده است لکن در شهرهای آنقوم‌ها چنان شهرها که یهوه خدای تو
آنها را میراث تو میکند هیچ چیز را که ذی‌روح باشد زنده مگذاری بلکه تو ایشان را یک قلم نابود نمائی الی ان قال تا که آنها کل
کارهای کریهه را که ایشان از معبودهای خود کردند شما را نیاموزند پس مناسب است که از خدا مخاطب شده بگویند که بسبب
همین تدبیر العیاذ بالله مردمان بلاد دیگر چنین چیزها را گوش کرده فقط بظاهر از خوف جان معتقد حضرت موسی شدند
و در باطن منکر ماندند ثانیا از انجیل معلوم میشود که بعض مردم باطنا منکر حضرت عیسی هم بوده‌اند و در ظاهر فقط معتقد
بودند نه در باطن پس هرگاه باوجود اینکه حضرت عیسی جهاد را واقع نمودند و با اینکه انصار و اعوان آنجناب نهایت
اقل قلیل بودند باز سد باب نفاق نشد پس اگر بنابر طرز حضرت موسی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم بالکل
ابواب نفاق مسدود نکردند پس چه طعن گردد بر شریعتهای آنحضرات در یوحنا چیست در فصل سادس انجیل یوحنا
مرقوم است ثم قال لهم من اجل هذا قلت لكم انه لا يقدر احد ان يقبل الي الا ان يعطى له من الاب ومن اجل هذه الكلمة
رجع كثير من تلاميذه الى ورائهم ولم يكونوا بعد يمشون معه فقال يسوع للاثني عشر لعلكم ايضا تريدون الانطلاق
اجابه شمعون الصفا قائلا يا سيد الى من نذهب كلام الحياة الدائمة لك وقد امنا نحن وعلمنا انك انت المسيح ابن الله
الحي فقال لهم اليس انا الذي انتخبتكم معشر الاثني عشر وفيكم واحد هو شيطان وعنى بذلك يهوذا بن سمعان الاسخريوطي
لانه كان من بعد ان يسلمه وكان احد الاثني عشر انتهى اکنون ما جواب حصه اخری را شروع می‌نمائیم و بسبب اینکه تحفه طویل
الذیل است عبارتهای آنرا پاره پاره نقل میکنیم تا که ناظران طرز بحث نیک شوند و خلط در کلام واقع نیاید ترجمه

قول بینات حصه اخری الحال خلاصه همه سخنهائیکه از دلیلهای معتبر بیان شد اینست سندها
ونشانیهائیکه اعتبار را مناسب است آنها بر حضرت موسی و خداوند عیسی از توریت و انجیل ثابت کردید و نزد عقلمندان
و منصفان نبی برحق بودن ایشان و در مذهب خلیل ابودن هر یک از ایشان مطلق شک نیست چراکه متقی و پرهیزکار بودن
ایشان و قدرت معجزات داشتن و پیشگوییهای ایشان گوئی گفتن و مطابق کلامهای پیشینیان خدا بیان کردن اینهمه امور
بر ایشان ثابت است و موافق سؤال مولوی صاحب از دلیلهای بسیار چند دلیل درین رساله بیان شد از آن دلیلها
عیسائیان رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را باطل میکنند الحال محمدی عالمان را منصفی کردن
میباید که اینها دلیلها با موقع و غور لائق ندیانه و عیسائیان که انکار نبی الله بودن محمد صلی الله علیه و آله و سلم
می نمایند پس درین جا میکنند یا بیجا **جواب حقیات** خلاصه اجوبه سابقه که بتفصیل در مقابل
کلام پادری مذکور مسطور شد اینست که هر چند پیغمبر برحق بودن حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم
السلام در نفس الامر ثابت است لکن پادری صاحب هرگز از نشانها و اوصاف نبوت که در پیغمبران بالظهور
متحقق میباید برای آنحضرت بخوبی ثابت نکرده اند و از انجیل و توریت که بر امور مذکوره استدلال نموده اند
آنهم ناتمام است زیرا که منکرین حضرات مذکورین آنها را کتب منزله من الله نمیفهمند و انجیل حالیه در مذهب
یهود و نصاری است بودن شیخ هر یک هم ثابت نیست زیرا که اینها هم در اکثر امور مخالف حضرت موسی
و حضرت عیسی هم هستند پس پادری صاحب را لازم است که مذهب خلیل ابودن اینمذهب را اثبات کنند و
از بیان پادری صاحب اصلا پرهیزکاری آنهر دو جناب و صاحب معجزه بودن آنهر دو عالیقباب و پیشین گو
بودن و مطابق کتب سابقه بیان نمودن بنحویکه مسکت منکرین باشد ثابت نشده پس اکنون آنهر دو را
است که امور مذکوره را بطرزیکه عقلا آنرا پسند نمایند بپایه اثبات رسانند والا عجز ایشان از اثبات
امور مذکوره ظاهر و آشکار خواهد شد و هر چه پادری صاحب در مقدمه ابطال نبوت جناب رسالتمآب صلی الله
[illegible] تحریر فرموده از آنها باجوبه شافیه کافیه مردود و باطل کردیم و بمقتضای بشارات کثیره حقیت نبوت

حقیقت نبوت آنجناب را بدرجه ثبوت رسانیدیم پس حالا عالمان ملت عیسویه را انصاف کردن میباید که امور مذکوره
باقرار و اعتقاد سزاوار است یا نه و عیسائیان که آنجناب را پیغمبر برحق نمیفهمند بجا می‌کنند یا بیجا **ترجمه قول**
بی ثبات چراکه ما مردم در فعلهای وی در قرآن جست وجوی تقوی و پرهیزکاری می‌کردیم مگر برخلاف
ازان جا بجا یافتیم و بغیر آنها جا بجا عیانست که نبی الله بودن ناممکن است معجزات که سند دوم رسول الله
است در وی یافته نشده بلکه وی خود بارها اقرار کرده است که در من طاقت آن نیست مگر من صرف تعلیم دهنده هم
اگر چنین است پس کلام وی را چگونه یقین کنیم شما خود دریافت کنید هم چنین پیشین گوئی بر وی ثابت نشود مگر سخنهای
بسیار نوشته که در کلام های پیشین خدا مندرج بوده دران از طرف خود سخنها منضم کرده و کلمات طرفداری خود
بسیار نوشت برای خود از زیاده از همه فضیلت داد پیدایش آسمان و زمین از سبب وی شد مقرر نمود و نور خدا را پیشتر
از خلق الله قرار داد مگر از فعلهای وی صداقت این سخن هم نمیرسد از رواج مذهب اسلام هم رسالت محمد صلی الله
علیه و آله وسلم و همه سخنهای وی رد میشوند چراکه آن سخنها لائق الله تعالی قرار نمی یابد چراکه درانها نفسانی طمع
در دنیا و حور و بهشت هم داده اند **جواب حشمات** اینکه پادریصاحب درین عبارت دعوی
کرده اند که ایشان در قرآن و فعلهای آنجناب بسیار جست وجو کردند در خلاف اتقا و پرهیزکاری یافتند بسیار
غلط صریح است زیرا که از آنجناب هیچ امری خلاف تقوی و منافی پرهیزکاری هیچگاه صادر نشده و نه ایشان
از قرآن مجید بر امر مذکور دال و اموریرا که پادری صاحب منافی اتقاء و پرهیزکاری فهمیده اند دران ایشان
خود خطا کرده اند والا لازم می آید که حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب
اینهمه انبیا متقی و پرهیزکار نبوده باشند العیاذ بالله منه و آنچه پادری افاده نموده معجزات که سند دوم رسول الله
است الحمد یحرف هم ناتمام است زیرا که اگر پادریصاحب معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را باوجود
متواتر بودن آن مقبول ندارند نبوت مسیح نبی و اعجازش را ثابت نتوانند نمود و آنجناب گاهی اقرار این سخن نکرده که مرا
طاقت معجزنمائی نیست و من صرف تعلیم دهنده ام هرچه پادریصاحب در نمیقه ذکر نموده بنایش غلط فهمی است

علاوه بر این اگر آنجناب گاهی بر سبیل رقت هم ارشاد کرده باشد پس از قبیل این سخن باید شمرد که حضرت ابراهیم
ارشاد نموده لکن چه من خاک و خاکسترم با جمله منکر شدن معجزات جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر
نمودن آنکه سوکیا پادری صاحب در امثال این مقامات در ابطال حقیت آنجناب نوشته در حقیقت چون
عیسی اعتراض کردنست که آنحضرت بشارت آنجناب بنبوت تازه داده اند چنانچه معلوم کردی و آنکه افاده
فرموده هم چنین پیشگوئی بدی ثابت نمیشود پس بر همین طرز منکرین حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما
السلام هم میتوانند گفت که پیشگوئی شان ثابت نمیشود و بسیار سخنهای ایشان از جانب خود در آن سخنها که
در کتب و صحف سابقه مندرج بوده منضم نموده اند فما هو جوابه فهو جوابنا افاده پادری در کلمات طرفداری که آنحضرت
بیشتر مذکور شد که حضرت موسی و حضرت عیسی نیز سخنهای بسیار بیان کرده اند که طرفداری از آن
ثابت میشود پس منکرین در حق شان هم میتوانند گفت که این سخنهای طرفداری که ایشان در حق خود ذکر
کرده اند جای آنکه از فعلهای شان صداقت آن سخنها بهم نمیرسد از ین معلوم میشود که آنحضرات پیغمبران
بر حق نبوده اند افاده پادری در از رواج مذهب اسلام هم الخ بر همین طرز میتوانند گفت که از رواج مذهب موسی هم
رسالت آنجناب و همه سخنهای رد میشود چرا که سخنهای شان لایق الله تعالی قرار نمی یابد زیرا که آنجناب
تابعان خود را بسیار طمع نفسانی داده اند با ایشان ارشاد فرموده که اگر شما اطاعت من خواهید نمود خدا
شما را در همین دنیا چنین زمین خواهد داد که در آن نهرهای شیر و شهد روان است و در آن طعام و مال و
اسباب شما فراوانی خواهد بخشید الی غیر ذلک **ترجمه قول نبی ثبات** آنحضرت انهم
بیان شد که قرآن مجید صداقت خدا را چنانکه در توریت و انجیل مقدس آشکار است باطل میکنند
و سخنهای پیشگوئی آنها را که بر وقت کامل شده دروغ مینماید و بخشش گناه را از اعمال مقرر میسازد
برخلاف کلامهای پیشین خدا آن کلامهائیکه عیسی مسیح در آن راه و حق و حیات مقرر کرده رفته است
پس چنانکه خدا صادق القول است مع اختلاف از روی نامکن از ین سبب شک عقل قرآن بر حق قول خدا

خدا نمیتواند شد و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرار نمی یابد از اجرای مذهب اسلام هم ظاهر است که اشتهار
مذهب جبری نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانی نیست پس کدام ذی هوش و عقلمند بود و چنین مذهب را مذهب خدا میتواند گفت
عیسائیان را یقین نیست که هیچ اهل اسلامی تا امروز از منصفی دریافت نموده مذهب اسلام را قبول کرده است چنانچه
عیسائیان معتقد جمیع انبیا هستند و صحیفهای ایشان را کلام خدا فهمیده بران عمل میکنند همچنان محمد صلی الله
علیه و آله و سلم را هم رسول میفهمیدند و قرآن را کلام الله باور میکردند بشرطیکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن سند
داشتی و قرآن مطابق کلامهای سابق خدا نه برخلاف آن خبر دادی جواب چنانچه سابقا
بتفصیل مذکور شد که قرآن مجید اصلا مصدق خدا را باطل نمیکند و پیشین گوئی انبیا را دروغ نمیگرداند پس آنچه
پادری ذکر کرده ساقط از معرض اعتبار است و نیز ثابت اعمال محصول بخشش از شریعت موسویه علیه
هم ثابت شد که آنحضرت هم طاعات عبادات و امور خیر را مقرر فرموده اند پس طعن کردن آن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم بسبب مذکور بیوجه چنانکه پادری صاحب ادعا مینماید که امر مذکور منافی کتب سابقه
است پس تا هنگامیکه بتفصیل آنرا به حجت اثبات نرسانند کلام شان قابلیت قبول ندارد افاده پادری
پس چنانکه الخ هرگاه که بیشتر از بیانات واضحه ما ظاهر و آشکار شد که هرگز قرآن مجید صادق القول
خدا را باطل نمیکند و کتب سابقه را دروغ قرار نمیدهد و از فصاحت و بلاغت و نظم عجیب و غریب آن
عیانست که کلام انسان نیست پس برا کلام خدا انشمردن و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
را رسول حق نفهمیدن صریح بی انصافی است افاده پادری و از اجرای مذهب اسلام الخ هم چنین
هم نتوان گفت که از طریقه اجرای مذهب سوی هم ظاهر که آن مذهب جبری نیست بلکه از زور و ظلم
است چرا که ایشان هم را بسیار طمع بیا داده اند و هر که مخالفت شان کرده وی را بیجان داده اند پس کدام
ذی هوش و عقلمند چنین مذهب را مذهب خدا میتواند گفت و الجواب الجواب بنا داد و عیسائیان را یقین
اگر نبود بگویند ما را یقین نیست که کسی از عیسائیان تا امروز از انصاف دریافته مذهب عیسوی را قبول کرده است

چنانچه عیسائیان اعتقاد جمیع انبیا کردند و صحیفهای ایشان را کلام خدا شمرده بران عمل نمودند همچنان عیسی را
هم رسول حق فهمیده و کلام الله بودن انجیل را قبول میکردند بشرطیکه عیسی آن سندها را داشتی و در
انجیل خبرهای نامطابق با کتب سابق مثل دعوی ابنیت و الوهیت و غیره بیان نکردی پس هر چه صاحبان
جواب این کلام باین صاحبان خواهند داد همان جواب را از طرف ما هم بفهمند **ترجمه قول
نبی ثابت** پس بسیار مناسب است که همه اهل اسلام هم تحقیقات این سخن بکنند و یقین
است که اگر ایشان از خدا مدد خواسته از منصفی دریافت نمایند پس الله تعالی این سخن را بر ایشان آشکار
خواهد کرد که محمد نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم صادق القول نبوده و نه رسول آنخدا بوده که بهتری خلق خود را
میخواهد و نه رسول آنکه از پاکیزگی خوش است و خود پاکیزه است نه رسول آنخدا آنکه خلق الله را محبت میفرماید
جواب خصمات هرگاه که ما حقیت نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و بطلان ادله
منکرین را بخوبی ثابت کردیم پس ما را هم مناسب شد که بطرز پادری صاحب بگوییم پس بسیار مناسب است که
جمیع عیسائیین هم تحقیقات این امر بکنند و البته اگر ایشان بنیت خالص از خدا مدد خواهند جست و
با انصاف دریافت خواهند کرد الله تعالی این امر را بر ایشان آشکار خواهد کرد که محمد صلی الله علیه و آله
و سلم نبی صادق القول و رسول خدای صادق القول بوده فرستاده همان پروردگار بوده که بهتری
خلق خود میخواهد آن پروردگاریکه حضرت موسی و حضرت داود را مبعوث نموده ایشان را برای ترویج
دین حکم فرموده که مخالفان خود را یک قلم قتل و هلاک کنند و رسول و پیغامبر همان خداوند بوده که از پاکیزگی
خوش است و خود پاکیزه است و خلق الله را محبت میفرماید لیکن بوقت مصلحت عذاب را هم نازل کرده گاهگاه
هزارها را از خلقت خود هلاک مینماید چنانچه خود پادری صاحب اقرار و اعتراف این امر در فقرات آینده نموده
ترجمه قول نبی ثابت مگر این سخنها از قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم برخلاف
اند چرا که از آنها پاکیزگی خدا ثابت نمیشود **جواب خصمات** هرگز از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و

و آله وسلم هیچ قولی و فعلی که منافی مرضی حق تعالی باشد صادر نشده هر چه پادریصاحب بیشتر ذکر کرده است جواب آن بجا مذکور شد ترجمه

قول پی ثبات و در مقدمه بخشش گناه عاصیان از بدون سزا رسانیده و الله تعالی را غیر

قرار میدهد اگرچه از کلام خدا ثابت است که از سزای گناهان فرشته‌ها محفوظ نمانده اند بلکه از بهشت بسبب عذاب

تاریکی دوزخ انداخته شده و اگرچه الله تعالی از سبب گناه در زمانه نوح تمام جهان را غارت کرده و چند شهرهای

ولایت کنعان را از آسمان نار و کبریت باریده خاکستر نموده پس با وصف اینهمه محمد صلی الله علیه وآله وسلم

گنهکاران را بغیر سزا شفاعت داده صداقت خدا را باطل نمود **جواب حشمات** اولاً آنکه

جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم این را ارشاد نموده که هیچ عاصی بی عذاب نخواهد شد بلکه مشهور و معروف

است انما خلقت النار لمن عصى الله ولو كان سيدا قرشيا والجنة لمن اطاع الله ولو كان

عبدا حبشيا پس امر مذکور که پادریصاحب بخیر منصف بودن خدا را تفریع فرموده بلا شبهه بنای باطل علی الباطل

است ثانیا آنکه پادری ذکر کرده که از کلام خدا ثابت است که از سزای گناهان فرشته‌ها محفوظ نمانده اند و از بهشت

در تاریکی دوزخ انداخته شده پس ارباب انصاف ملاحظه نمایند که دیگر کدام تذلیل و تحقیر ملائکه بدتر از این خواهد بود

که عیسائیان ایشان را عاصی فاسق و فاجر میدانند و قائل این امر میباشند که بعضی از ایشان از بهشت اخراج شده اند

و در تاریکی جهنم انداخته شده پناه میطلبیم از چنین اعتقاد فاسد منزه میدانیم تمام ملائکه معصومین را از گناه و فسق و فجور

حاشا که چنین هست بلکه خطا بوده باشد سبحان الله اگر ملائکه مرتکب عصیان بشوند پس آن نسخه‌ها که ایشان از جانب خدا

بانبیا رسانیده اند لائق اعتماد و اذعان باقی نماند و بنیان نبوت و رسالت منهدم گردد بغرض محال اگر مسلّم شود

پادریصاحب امر مذکور را ثابت نکنند کلام شان از پایه قابلیت قبول ساقط است ثالثا عیسائیین البته قائل این امر اند

که تمام فساق و فجار بی سزا و بدون حصول عذاب بغیر آنکه عبادتی و طاعتی و امر خیری را واقع کنند داخل بهشت

خواهند شد و بیک ذره کوشش از عذاب محفوظ خواهند ماند پس کمال تعجب است که خود شان که اعتقاد چنین امر

نموده خدا را نامنصف قرار میدهند و صدق آن پروردگار صادق القول را باطل میکنند بناحق تهمت

امور مذکوره بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم میمانید العیاذ بالله من غلبة العصبیة والهوی بالجمله
براین تقدیر خود بفهمند که هرگاه از سزای گناهان فرشته ها محفوظ نمانده اند بلکه از بهشت در تاریکی دوزخ و
عذاب انداخته شده و هرگاه که الله تعالی از سبب گناه در زمانه نوح اکثر مخلوقات خود را نیست و نابود کرده و چند
شهرهای ولایت کنعان را از آسمان آتش گوگرد بارانیده خاکستر نموده پس فساق و فجار اهل ملت عیسویه چگونه
از عذاب محفوظ خواهند ماند **ترجمه قول بی ثبات** مگر در شریعت و انجیل فرموده است
لعنت بر آنکس که بر هر سخن چه عمل نمیکند اگر آن شریعت را الله تعالی کامل نماید پس وی صادق القول چگونه
قرار یابد **جواب حشمات** ما که این انجیل را از کتاب منزل من الله نمی فهمیم زیرا که از نظم و نسق آن
ظاهر و آشکار است که منزل من جانب الله نیست مگر شما را الله عمل بمان ضرور پس درین هنگام بیان
کنید که هرگاه عیسائیین شتر را حلال میدانند و خوک را از نعتان میخورند و از امر ختنان اعراض انکار
دارند حالانکه خدا در توریت بکمال تشدد حکم آنها فرموده است از هر دو امر اول نهایت ممانعت نموده
پس چسان از لعنت کور محفوظ خواهند ماند و هرگاه که عیسائیین امور مذکوره شریعت موسویه را کامل نکردند
پس آیا ایشان صادق القول بودن خدا را باطل کردند یا نه **ترجمه قول بی ثبات** مگر
در انجیل مقدس خبر داده است که الله تعالی چگونه صادق است و چسان وی گنهکاران را خواهد بخشید
چرا که در یک مقام کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح عوض گنهکاران لعنتی شد تا که ما مردم از سبب وی
نزد خدا راست باز قرار یابیم **جواب حشمات** اولا انجیل مقدس بودن این انجیل خود را ثابت
نمائید بعد از آن چنین خبر خواهید داد و ثانیا این لعنتی شدن برای بخشش عیسائیین صاف ظاهر میشود که
حضرت عیسی را خدا انگاشته العیاذ بالله بر عموم باطل نصاری ایشان را لعنتی نموده جدا بوده اند و ایشان نا
دانسته آنجناب خود خدا نموده زیرا که لعنتی شدن اقبح قبایح و بدترین امور است خود با دریا صاحب
صادق اقرار نموده که خدا از همگی قبایح منزه و پاکیزه است تا کدام ظلم و جهل الضافی ازین زائد خواهد بود که خدا

[illegible]

خدا معاذ الله آنجناب را که معصوم و بیگناه بوده اند بعوض گناهکاران لعنتی ساخت سبحان الله در حقیقت با
باوجود نسبت کردن چنین بی انصافی بجانب خدا باز چگونه بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم تهمت
اسناد امر مذکور طعن و تشنیع میکنند شاید تا حال این شعر سامعه خراش نشنیده که هرکرا حال عیب خویشتن است
طعنه بر عیب دیگران چه زند؛ را بعدا ملاحظه بکنید که نصاری بجانب آنجناب معصوم و مطهر برای منفعت خود
نسبت لعنتی گردیدن العیاذ بالله منه مینمایند و چنین اقبح قبائح را بر آنحضرت روا میدارند لکن اهل اسلام
را اینقدر پاس و لحاظ تعظیم و توقیر آنجناب است که هرگز چنین امور مستقبحه را بجانب آنجناب نسبت نمیکنند
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا؛ پس اکنون اهل انصاف بیان فرمایند که تابع حضرت عیسی علیه السلام
اند یا حضرات نصاری **ترجمه قول بی ثبات** از سخن تنها باید که نزد اهل اسلام ثابت بشود
که عیسائیان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه از هیچ اهل اسلام بغض میدارند مگر صرف ازین طریقه که وی
مقرر کرده است و بهلاکت میرساند چراکه آن طریقه از خدا و از محبت و از عقل و از سلامتی و نجات برخلاف
است از همه سخنها ثابت شد **جواب حشمت** اگر عیسائیان از پیغمبر و از ما بغض و عداوت
ندارند پس اینقدر از او در تبه شناسی ایشانست حق تعالی بعوض این امر ایشانرا توفیقات نیک عطا
کند والحق که ایشان اینقدر حق را شناختند که ما قابل بغض و عناد نیستیم لکن اکنون از ایشان این امید است
که سلوک مسلک انصاف را اختیار کرده مقر و معترف حقیت این طریقه حق هم بشوند و از بغض و عناد
این صراط مستقیم توبه و انابت نمایند زیرا که این طریقه همانست که حضرت عیسی خبرش در انجیل داده است
و هرکرا این طریقه بهلاکت نمیرساند و اصلا از عقل و محبت خدا و نجات و سلامتی بعید و برخلاف نیست
چنانچه از اجوبه سابقه این امر بخوبی ظاهر و آشکار میگردد **ترجمه قول بی ثبات** و همچو دانان
ای مسلمانان اگر اکنون منصفی کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که اینقدر عیسایان را
بحضور خدا هرگز نفرت اند رسانید **جواب حشمت** مطابق همین کلام ما هم میگوئیم که بعد از آن

اوله و صحیحه و اجوبه پسر را با صواب که در سابق آنها را بیان نموده ایم خود تان ای گروه ملت عیسویه اگر انصاف
کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که این مذهب شما با وجود اینکه در عقائد شما داخل است که سه خدا
موجود اند و حضرت عیسی برای منفعت خود معاذ الله لعنتی میگردانید حالانکه امر اول صریح مستوجب کفر است و امر ثانی صریح
مستلزم اهانت و تذلیل حضرت عیسی است الی غیر ذلک من عقائدکم الفاسده هرگز عاصیان را از ملائکه مسخر نکرده و حضرت
خدا به معرض قبول نخواهد رسانید ثم حجة قول ذی شان پس این عزیزان عیسائیان را الزام دهید که
رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ابطال میکنند مگر خود را الزام دهید که بغیر دریافت کردن معتقد چنین
سخنها شدید جواب حسنات چرا ما خود را الزام بدهیم ما که بخوبی دریافته معتقد حقیت نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم شده ایم و از دلیلهائیکه نزد شما حقیت نبوت انبیای سابقین ثابت شده است بعینه
همان دلائل قویه به بهتر از آن نبوت آنجناب ثابت شده و چگونه عیسائیان پیغمبر را در عقیده الزام بدهیم
حالانکه ایشان هیچ در این باب بغفلت و بی انصافی مینمایند ثم حجة قول ذی شان
از سبب همچنین غفلت و نا منصفی هزارها گروه از هنودان و امتهای دیگر هلاک شدند و از همین سبب هنوز معاف
نشود گروهها محمدی هلاک گردیدند و شما از غضب آن نیز محفوظ نخواهید ماند اگر از خوف و از زوال انصاف
دریافت کرده مذهب حق که در توریت و در کتابهای انبیا و در انجیل مقدس مندرج است اگر از زمانه آدم
شروع شده تا زمانه آخری قائم خواهد ماند قبول نخواهید نمود جواب حسنات [illegible] ما هم بیاسخ اقتدا
با دو صاحب این مغلطه نصیحت بر همین طریق میگوییم که از سبب همچنین غفلت و نا منصفی که عیسائیان آنرا اشتها
و دنیا خود کرده اند هزارها گروه ها هنود و امتهای دیگر برباد و هلاک شدند و از همین سبب هنوز معاف
نشود گروهها و امتهای عیسائیان هلاک گردیده چنانچه قلع و قمع یهود شده و آنچه در همین روز گذشته جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردیده اظهر من الشمس ابین من الامس است و آنچه در بعض یهود
حال عیسائیان شده آنهم در تواریخ مندرج و قطع نظر از آن آنچه در زمان ما بر عیسائیان رسیده

یهود نهایت ضایع شده‌اند و کمال خایف و ترسان مانده و خود حضرت عیسی باعتراف صاحبان ملت عیسویه از
دست ایشان مقتول و مصلوب گردیده فما هو جوابه فهو جوابنا بالجمله شما از غضب آینده محفوظ نخواهید ماند اگر از خوف
و تأمل و انصاف قلبی یافته مذهب حق اسلام را که خبرش در انجیل و غیره مندرج و موجود است تا زمانه آخری باقی خواهد ماند
قبول نخواهید کرد و اینکه پادری صاحب ادعا کرده که خبر ملت عیسوی در توریت و زبور و کتب انبیای ما بالیقین مندرج
است پس چونکه یهود این امر را اصلا مسلم ندارند ثابت کردن آن پادری صاحب را واجب و لازم و هرگاه آن را از کتابها نقلی
ثابت نخواهند کرد ما هم نخواهیم ثابت هم نمود و ذکر بشارت مذهب اسلام در انجیل موجود است بلکه بیشتر که در این رساله
بحمد الله این را ثابت هم کرده‌ایم چنانچه بر منصفین ظاهر و هویداست اینکه در ترجمه کلام پادری صاحب گوشزد شد که از زمان
آدم شروع شده تا زمانه آخری قائم نخواهد ماند از این افاده مستنبط میشود که آدمی بزعم پادری صاحب اکنون پیدا خواهند گردید
که از زمان ایشان مذهب عیسوی شروع شده تا زمانه آخری قائم خواهد ماند پس پادری صاحب را اصلاح عبارت رساله خود
واجب و لازم شد ترجمه **قوله ثبات** پس لازم است که بر آن نجات دهنده که الله تعالی وی را از روز
ازل مقرر نموده و جمیع رسولان و برگزیدگان آشکار کرده یعنی بر کفاره جهان عیسای مسیح ایمان بیاورید
تا که از بخشش خدا وارث نجات بشوید باید دعا بایی مردم برای مسلمانان همگی بکنند که اهل هند و جمیع قبایل جهان نسبت
خدا را حقیقی دانند و اعتقاد در نجات ترجمه عبارت رساله پادری صاحب تمام گردید **جواب هشتم** در این مقام که پادری صاحب نسبت
حضرت عیسی را نجات دهنده و کفاره جهان گفته‌اند پس حیثیت بلحاظ اینکه نجات دهنده حقیقی و راحم الهی یکتا دیگری
نیست ایشان را نجات دهنده گفتن هم نباید لکن اگر از این بگذریم که اعتقاد جمعیت ایشان از خلیت در نجات است
اطلاق لفظ مذکور را جایز هم داریم پس لفظ دیگر که در این مقام یقیناً غیر صحیح است این است که کفاره جهان بودن مسیح
شهادت است و پیشتر معلوم گردید که آنجناب را کسی قتل ننموده و هیچکس از یهود عنود بحمد الله بر قتل عیسی ایشان قادر
نشده پس هرگاه که با وجود قائل بودن اهل اسلام بحیثیت حضرت عیسی علیه السلام پادری صاحب بایشان مخاطب
شده کلام مذکور را تحریر فرموده‌اند پس ما هم بتبعیت ایشان عرض میکنیم که شما را ای گروه ملت عیسویه لازم است که بر آن

نجات دهند. که الله تعالی ویرا مثل یکی پیغمبران از روز ازل مقرر نموده است یعنی عیسای مسیح ایمان بیارید ایشانرا
بنده مقبول خدا نیستید شما و هیچ بنظر حقارت بجانب شان نکنید و آن پیغمبر که آنجناب جبرئیل را داده است خدا بر همه مقبولان
و برگزیدگان برای آشکار کرده است یعنی جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بر آنجناب هم ایمان بیارید تا که از
بخشش خدا وارث نجات بشوید. اینند دعاهای مردمان بجهت عیسائیان و جمیع باشندگان هندوستان و تمام اقوام
و قبائل جهان است خدا اجابت کناد. در اینمقام جواب کلام پادری صاحب بتمام رسید. الحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه
اکنون امری که واجب العرض است بخدمت عیسائیان معروض میشود و **نصیحت نامه** هر کسی که از صاحبان ملت
عیسوی این رساله را ملاحظه کند و بر مضامین جلیله او مطلع شود سؤال وی را این امر لازم است که بمقتضای الحق احق
بالاتباع از الفت عادت و محبت دین آبائی دست بردار شده از رهگذر انصاف بجان و دل با تحقیق کامل مقر و
معترف حقیت دین جناب ساطع آب صلی الله علیه و آله الاطیاب بشود چرا که در حقیت این دین هیچ مقام شک و اشتباه
نمیباشد اگر احیانا از این امر اعراض و انحراف کرده متوجه ابدی بشود و پس در خدمت وی این التماس است که چنانچه ما خود را در این
رساله از درشتی باز داشته ایم همچنین وی هم هیچگونه درشتی و خشونت را در رساله خود مندرج نکند و الا عصبیت و بی انصافی وی نزد جمیع
منصفین ظاهر و آشکار خواهد گشت علی هذا القیاس که متوجه امر مذکور شود بر وی واجب و لازم است که مضامینی که ما آنها را در رساله
خود مندرج کرده ایم جواب آنها علحده علحده تفصیل ذکر فرماید و جواب هیچ کلام را فرو گذاشت قلم انداز ننماید و اگر نه بر ارباب انصاف
عاجز بودن او کس از تحریر جواب ثابت خواهد گردید بلکه در صورت بودن تحقق ضرورت شدید با او مکرر اراده جواب هم خواهیم نمود پس تشخیص
ابواب است خواهد شد با جمله تحریر جواب این رساله جلیله الملحوظ داشتن عبارت امور مذکوره فرض و حتم است و آنجناب بجهت دعوت ایشان و النجات
مضامین حقیت آگین این رساله صاحبان ملت عیسوی را تمام اقوام و قبائل آنها بشنوانند و در برابر آنها از رحمت و عطوفت حق و ابواب هدایت را مفتوح فرماید
و اکنون این رساله را بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی ختم میکنیم چنانچه آنرا بامور مذکوره شروع نموده ایم پس میگوییم الحمد لله
علی جزیل النعم و عطایا والصلوة علی نبینا محمد و آله سادات البرایا **تمام شد رساله تائید المسلمین** فی
اثبات نبوة خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین ؁